



### فهرست مطالب

۲	..... حزب‌بازی شاه حنای بی‌رنگ استعمار
۱۳	..... پاسخ قائد بزرگ اسلام حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی مدظله به استفتاء جمعی از مسلمانان در مورد «رستاخیز!»
۱۷	..... شرکت نهضت آزادی ایران در کنگره بین‌المللی حقوق‌دانان
۲۰	..... نشریه خبری سازمان مجاهدین خلق ایران
۲۷	..... نشریه خبری سازمان مجاهدین خلق ایران
۳۳	..... اعلامیه مشترک
۳۶	..... نشریه خبری سازمان مجاهدین خلق ایران
۴۴	..... نشریه خبری سازمان مجاهدین خلق ایران
۵۲	..... اخبار
۶۱	..... تشدید تدارکات ضدانقلابی
۶۲	..... برگزاری مراسم یادبود شهید آیت‌الله غفاری
۶۵	..... نامه‌ای از ایران
۶۸	..... بازجوئی در سازمان امنیت
۷۲	..... توطئه قتل عام زندانیان سیاسی

## حزب‌بازی شاه حنای بی‌رنگ استعمار

شاه ایران هرچندگاه یک بار ناگهان خواب‌نما می‌شود و سپس ادعا می‌کند که یکی از اولیاء و ائمه را به خواب دیده است. البته بعد معلوم می‌شود که آنچه او دیده است در خواب نبوده، بلکه در بیداری و آنهم ملاقات با ائمه و اولیای استعمار و سیای آمریکا و کسب دستور از آنها، بطوری که هریک از این ملاقات‌ها، توطئه و شیطنت جدیدی را طراحی کرده است و این‌بار هم نتیجه آن، اعلام پایان یک پرده از نمایشات و خیمه‌شب‌بازی‌های استعمار - حزب‌بازی و حزب‌سازی شاه - و آغاز پرده دیگری از آن است.

استعمار خارجی - امپریالیسم سلطه‌گر - بخوبی می‌داند که پایان رژیم‌های ضدخلقى و استبدادی فاسدی از نوع رژیم شاه چیست؟ و او بازهم بهتر از هرکس می‌داند، که تلاش‌های فراوان امپریالیسم و بکار گماردن تمام نیرو و قدرت فنی و علمی‌اش قادر نیست از سقوط این یاران وفادارش جلوگیری نماید. و آنها را از سرنوشتی اجتناب‌ناپذیر نجات دهد. فهم این مسئله برای آمریکا چندان مشکل نیست. چه او در برابر خود خلق‌های مضمی را در فلسطین - هندوچین - چاد - فیلیپین - و اریتریه دیده و می‌بیند و از سرنوشت عناصری چون دیم - چیان گای جک و غیره خبردار است ولی آنچه که او از این حوادث آموخته است این نیست که مردم را بحال خود رها سازد، و از دخالت در سرنوشت آنها خودداری نماید، و به سلطه استعماری خود پایان بخشد. این امر برای او غیرممکن است. توبه‌گرگ مرگ است.

اما آنچه که او آموخته است این است که در هر انقلابی انگیزه‌هائی وجود دارند که باید آنها را شناخت و خنثی ساخت. آمریکا در رأس نیروهای ضدانقلابی به نوکران خود طرح و برنامه می‌دهد. تا با ایجاد برنامه‌های ضدانگیزه - یا شبه‌انگیزه - انگیزه‌های اصیل انقلابی را خنثی سازد و بتواند سرنوشت انقلابات را تغییر دهد. و یا حداقل آنها را به عقب بیاندازد. با توجه به این سیاست استعماری است که می‌بینیم در طی ۲۰ سال از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا به امروز، رژیم دولت دست‌نشانده شاه برنامه‌هائی طرح و اجرا کرده است که یکی پس از دیگری به شکست کامل منجر شده است. اعلام هر برنامه جدیدی از طرف رژیم شاه، در عین حال اعلام شکست و نافرجامی برنامه‌های قبلی او بوده و می‌باشد.

و اعلام حزب واحد - از طرف شاه، اعتراف و اقرار به شکست طرح ایجاد «مخالفین وفادار» و برنامه‌های به‌اصطلاح انقلاب سفید شاه می‌باشد.

اولین برنامه‌ای که رژیم شاه بعد از ۲۸ مرداد اجرای آن را مورد توجه قرار داد ایجاد

یک پایگاه در بین مردم و یا حداقل در قشر تحصیل کرده‌ها از طریق «نهضت ملی کاذب» بود. استعمار خارجی و استبداد داخلی که بخوبی از وسعت و قدرت نهضت ملی ایران و دکتر مصدق در میان توده‌ها آگاه بودند، ابتدا کوشش کردند تا در جلد نهضت ملی رفته و با ایجاد یک حرکت کاذب به مقصود خود برسند. لذا حکومت کودتا، بعد از آنکه دولت زاهدی - یک نظامی خشن و قلدر و فاسد - وظیفه خود را به اتمام رسانید و قرارداد تحمیلی نفت به امضا رسید. و استعمار آنچه را که در برنامه زودرس خود انتظار داشت دریافت نمود، با ایجاد یک جو مساعد مقدمات حرکت سیاسی انحرافی را فراهم ساخت. زاهدی رفت و علاء روی کار آمد و با قیافه‌ای باز و دیپلمات به سراغ برخی از همکاران سابق دکتر مصدق رفت و یکی دو نفر از آنها را به عضویت در کابینه‌اش (وزارت دادگستری) دعوت کرد. و به موازات آن اعلام کرد که رژیم حاضر است به «میلیون» هرچه را بخواهند بدهد. اما به شرطی که آنها اولاً به شاه حمله نکنند و ثانیاً اسمی از دکتر مصدق نیاورند. و این حرکت همان چیزی بود که بنام «نهضت کاذب» یا نهضت ملی منهای مصدق معروف شد. این هر دو طرح با افشاگری‌های جانانه و هشیارانه نهضت مقاومت ملی و روزنامه راه مصدق - ارگان نهضت - درهم شکست. و آن چند نفری هم که هنوز می‌کوشیدند تا آزموده‌ها را بار دیگر بیازمایند خجلت زده به کناری رفتند و برنامه نهضت ملی کاذب شکست خورد.

لذا دومین برنامه مطرح گردید. در طرح اول قرار بود از وجود جناح‌های ضعیف و سازشکاری که مارک ملی داشتند استفاده بشود. تا شاید بلکه به خاطر سوابقشان بتوانند پایگاهی در بین توده بیابند. و اگر هم نیافتند با اغوای آنان، نه تنها آنان را - بلکه نهضت ملی اصیل ایران را - در نزد مردم بی‌آبرو سازند. اما وقتی آن طرح شکست خورد و نافرجام ماند. مهندسین و معماران و طراحان رژیم یکسر سراغ نیروهای خود رفتند و به تشکیل احزاب جدیدی که برنامه را اجرا کند دست زدند. شاه در کتابی بنام «مأموریت من برای وطنم» برایش نوشته‌اند درباره این این طرح چنین می‌گوید:

«اخیراً به ایجاد یکی از مظاهر دموکراسی پرداخته‌ام که تقریباً در کشور تازگی دارد. و آن تشکیل احزاب است. از سال ۱۳۳۶ که در اوضاع کشور ثبات پدید آمد مبنای و اقتصادی ما مستحکم. من با علاقه وافری از تشکیل احزاب اکثریت و اقلیت پشتیبانی کرده و آن را به مرحله اجرا درآوردم.... مایه مباهات من است که بگویم که ایمان حزبی به معنای واقعی آن مندرجا در تمام کشور بوجود آمد. دو حزب بزرگ در استان‌ها و شهرستان‌ها و حتی قراء و قصبات به تشکیل حوزه‌ها اقدام کرده‌اند.»

در همان سال (۱۳۳۶) احزاب دوقلو حزب مردم و ملیون - اولی بدست علم با امضای -

غلام خانه‌زاد و دیگری بدست اقبال و با امضای چاکر جان‌نثار شاه بوجود آمدند. یکی در نقش حزب اقلیت و دیگری در نقش حزب اکثریت، با این هدف که اولاً یک قیافه ظاهری دموکراتیک به حکومت جلاد کودتا بدهند و ثانیاً یک «اقلیت وفادار» که بتواند عناصر ناراضی را به دور خود جمع کند و از گسترش نهضت اصیل ملی و ضداستعماری جلوگیری نماید بوجود آید. و از آنجا که رل اصلی را می‌بایست حزب اقلیت بازی کند رهبری آن را به سرسپرده‌ترین نوکران استعمار و غلامان جان‌نثار شاه - علم - سپردند.

شاه (۳۶/۲/۳) خطاب به سناتورهای با وقاحت تمام اعلام کرد که «مفهوم دموکراسی، آزادی مردم در اظهار عقیده تشکیل احزاب است» و حالا که احزاب را داریم... دموکراسی داریم و دکترا اقبال هم در همان سال اعلام کرد که دولت من مایل است افراد در عقیده سیاسی آزادی داشته باشند. یعنی هرکس در حدود قانون می‌تواند هر عقیده سیاسی دارد اظهار بدارد و با کی از هیچ مرجعی نداشته باشد. (کیهان ۱۵ فروردین ۳۶) (تکیه از ماست). اما برای آنکه بدانیم منظور شاه و چاکر جان‌نثارش - اقبال از «هر عقیده سیاسی» چه بوده است کافی است به جواب اقبال درباره دستگیری‌های وسیع سال ۳۶ توجه کنیم که گفت: «این اشخاص در مشهد و تهران باز دنبال تز دکترا مصدق رفته‌اند». (کیهان ۳۶/۸/۷).

دستگیرشدگان آنروز (بین ۷۰ تا ۸۰ نفر) عبارت بودند از سران و فعالین نهضت مقاومت ملی ... و در بین آنان .... مهندس بازرگان دکترا سبحانی - دکترا شیبانی - طاهر آقا احمدزاده - محمدتقی شریعتی - و علی شریعتی ....

گسترش فعالیت‌های نهضت مقاومت ملی و دنبال آن دستگیری‌های وسیع باردیگر نقاب از چهره رژیم گرفت.... و ماهیت اصلی ضدملی آنها را نشان داد. و طرح ۱ در بعد سیاسی‌اش - یافتن پایگاه و ایجاد «مخالف وفادار» نافرجام ماند.

از طرف دیگر فساد و پوسیدگی و عناصر وابسته بدان به حدی بود که حتی با آرایش‌های ماهرانه آموزگاران رژیم هم نتوانست ماهیت فاسد و بی‌لیاقت شاه و ایادیش را پنهان سازد. و بزودی گسترش فساد بحدی رسید که سروصدای مداحان رژیم و روزنامه‌های وابسته بدان‌ها نیز بلند شد.

روزنامه اتحاد ملی در همان زمان نوشت که:

«جناح افراطی حزب مردم مدارک مثبت و جالبی در مورد سازش‌های سران حزب در دو انتخابات گذشته در اختیار دارد. و اگر سرسختی مقاطعه‌کاران و سرمایه‌دارانی که به مردم وارد شده‌اند ادامه یابد مدارک مزبور انتشار خواهد یافت....» و سپس اتحاد ملی ادامه می‌دهد که:

«دو حزب (حاکم فرموده) و (بی‌ریشه) به اندازه (پشه‌ای) آبرو نزد ملت ایران ندارد. و

بیخودی ماهی ۲۵ هزار تومان پول مالیات بافنده فقیر ایرانی را از صندوق دولت خرج اتینا کرده‌اند... این فکر بوجود آمده است که در حزب ملیون و مردم جیره مرده باید و زنده‌بادگویان حرفه‌ای که هم از آخور و هم از توبره می‌خورند قطع شود. و قرار است سبیل این گروه ناراضی تراش را با مبلغی چرب و بگویند خداحافظ شما (تکیه از ماست).

در طی این دوران مبارزات سرسختانه مردم ما به رهبری نهضت مقاومت ملی و بعداً نهضت آزادی ایران و سایر دستجات اصیل گسترش یافت. مصدق به عنوان رهبر و سمبل حقانیت و اصالت جنبش ملی، بیش از پیش مطرح گردید. حملات به شاه و دربار بعنوان مرکز و عامل اصلی توطئه‌های ضد خلقی و اجراکننده اوامر و طرح‌های استعمار خارجی شدت یافت. بدین ترتیب اربابان رژیم که در اجرای طرح‌های خود با شکست روبرو شده بودند، مجبور شدند دستی به سروروی ترکیب رژیم بکشند و مهره‌ها را تغییر داده و برنامه سوم خود را طرح و پیاده کنند. در این طرح، خیمه‌شب‌بازی احزاب، موقتاً به کناری گذاشته شده و تعطیل گردید. قرار شد که شاه و دربار از دخالت علنی برکنار باشند و شاه به پشت پرده برود تا به عنوان یک پایگاه اصلی استعمار از حملات مستقیم مردم در امان بماند. و برنامه‌های «ضدانگیزه‌های انقلابی» - با روش‌های ظاهراً چپ‌نماتری پیاده شود. لذا امینی - امضاءکننده قرارداد نفت - و مطمئن‌ترین مهره وفادار استعمار روی کار آمد. امینی علاوه بر اینکه مسئله اصلاحات ارضی را مطرح ساخت... ظاهراً مواضع ضد درباری نیز گرفت. مصاحبه‌های مطبوعاتی شاه را محدود ساخت... حملات فراوانی را نسبت به فساد هیئت حاکمه آغاز کرد... حتی برخی از عناصر وابسته به رژیم را هم بعلت فساد به پای میز محاکمه کشانید. اما برنامه سوم استعمار نیز با شکست کامل روبرو شد. تلاش‌های امینی نتوانست مردم را بفریبید. بلکه نهضت آزادی‌بخش ملت ما گسترش بیشتری یافت.

حرکت روحانیت اصیل به رهبری امام خمینی، بیش از پیش مبارزات مردم را گسترش داد. امینی نه تنها نتوانست تضادهای رژیم را با خلق حتی بطور نسبی هم حل کند بلکه تضادهای درونی رژیم نیز تشدید یافت. بطوری که با مسافرت شاه به آمریکا و دیدار و مذاکره او با کندی، و بازگشت وی به ایران، و سقوط حکومت امینی، طرح سوم استعمار نیز به شکست انجامید و برنامه جدیدی با ابعاد دیگری مطرح گردید.

در طرح برنامه چهارم، دو برنامه دوم و سوم با هم تلفیق شدند. بازی احزاب اقلیت و اکثریت دوباره مطرح گردید. حزب ملیون، چاکر جان‌نثار - را مرخص کردند - چه ابعاد فساد آن - بخصوص، افشاگری‌های دوران امینی بحدی بود که دیگر استفاده از آن مهره امکان نداشت اما حزب اقلیت (مردم) را که ظاهراً حزب «حاکم» نبود حفظ کردند. بجای

حزب ملیون حزب جدیدی بنام حزب ایران نوین بوجود آمد و نقش اکثریت را در دست گرفت. این حزب از توسعه دو گروه «کانون مترقی» و «گروه ایران نو» بوجود آمد. این دو گروه بدست عناصری نظیر حسنعلی منصور- هویدا - نفیسی - نهاوندی - هدایتی .... تشکیل شده بودند و اکثریت اعضای آنها، کارمندان سابق اصل چهار ترومن را در ایران تشکیل می دادند. و اینک یک اعلام برنامه جدید... یک حزبی شدن در حکم شکست برنامه چهارم یعنی شکست برنامه بازی احزاب دوگانه است و همان طور که امام خمینی در اعلامیه خود بدرستی اعلام فرموده اند نشانه ایست از: «شکست فاحش طرح استعماری انقلاب ششم بهمن و برخوردار نبودن آن از پشتیبانی ملت» (به اعلامیه معظم له در همین شماره رجوع کنید).

در طرح جدید - برنامه پنجم - رژیم شاه بیش از پیش پرده ها را دریده و علنا و رسماً بی اعتباری قانون اساسی و مشروطیت را اعلام می نماید و آشکارتر بسوی تسلط هرچه بیشتر و علنی تر شاه، بر سرنوشت ملت پیش می رود. در برنامه های قبل استعمار خارجی - و استبداد داخلی - کوشش داشت تا حداقل ظاهر کار را حفظ بنماید... شاه از دموکراسی و مشروطیت سخن می گفت....

و برای تأیید همین چهره کاذب دموکراتیک رژیمش بود که نسبت به وجود احزاب اصرار می ورزید و نه تنها احزاب دوقلو. بلکه احزابی نظیر پان ایرانیسم و حزب ایرانیان بوجود آمدند اما در طرح جدید که مقدمات آن از دو سال قبل همزمان با اعزام هلمز به ایران فراهم می شده است شاه بیش از پیش به عنوان یک قدرت سیاسی نظامی، در راه تأمین مقاصد امپریالیست ها حرکت می کند.

شاه که از مدت ها قبل، در هر یک از مصاحبه هایش کینه و دشمنی خود را نسبت به «دموکراسی» فاش ساخته است این بار رسماً به مشروطیت حمله می کند و به سبک محمدعلی شاه آن را تخطئه کرده و نفی می نماید. شاه در نطق خود به مناسبت اعلام برنامه جدید می گوید: «با تمام احترامی که به اصل مشروطیت یا باصطلاح فرنگی و اصلی خود - به دموکراسی داریم - اما در مملکت ما تاریخ مشروطیت چی هست؟ و چه جریاناتی باعث پیدایش .... شد و چطور در عمل به مورد اجرا گذاشته شد مطلبی است...» و سپس شاه برای حمله به مشروطیت به شرح وقایع بعد از جنگ بین الملل اول در ایران می پردازد .... و بعد شاه به مسئله حزب و احزاب اشاره می کند که:

«اینها هم چون ما گفته بودیم که تشکیلات سیاسی داشته باشند کم کم بوجود آمدند...»

سپس شاه از اینکه این احزاب «نتوانسته اند نقش خود را خوب بازی کنند» تعجب کرده می گوید: «چون ما همیشه فکر می کردیم که در یک مملکت که باصطلاح دموکراسی پارلمانی

هست باید احزاب معدودی باشند یک عده از شما... که گفتم مؤمن هم (به اصول کار و فلسفه‌ای که ما دادیم... به نظام شاهنشاهی) یا شاید به تشویق خود ما در واقع رل اقلیت وفاداری را بازی می‌کردند بازی کردن رل اقلیت وفادار در این مملکت خیلی مشکل است. کما این که ما دیدیم که یک دبیرکل مثلاً حزب مردم تابحال نتوانست یا مقاومت و یا رل خودش را بازی بکند». در جای دیگر نیز شاه «نقش» احزاب حاکم فرموده را فاش می‌سازد و می‌گوید:

«در احزاب سیاسی فعلی قانونی مملکت، که ما می‌خواستیم اینها مواظف همدیگر باشند...»

اما چرا رژیم شاه ناگهان به اجرای چنین طرحی دست می‌زند؟ و چرا «اقلیت» نتوانست رل خود را خوب بازی کند؟ نزدیک‌شدن انتخابات مجلسین فرصت مناسبی بود که بار دیگر شاه به عوام‌فریبی پرداخته و حداکثر استفاده را بعنوان «دموکراسی» بودن رژیم‌اش بنماید. و لذا در آستانه نزدیکی انتخابات، شاه خطاب به اعضای رئیسه مجلسین می‌گوید:

«تصمیم بر این است که در ایران یک انتخابات کاملاً آزاد در آینده انجام شود «... و ... اینکه» ما معتقد به تعدد احزاب در این مملکت هستیم...» و «احزاب باید خود را از هر حیث برای انتخابات آینده آماده کنند و بدانند این کار امری جدی است و آزاد است و بدون زحمت هم نمی‌شود انتخاب شد.» کیهان (۱۳ مهر ماه ۵۳). هدف از فعالیت‌های انتخاباتی احزاب را کیهان مشخص می‌نماید:

«برای هیچ‌یک از دو حزب پیروزی هدف نیست. هدف اصلی ایجاد علاقه در مردم نسبت به رأی دادن و مشارکت در امر تحزب و انتخابات بود» (تکیه از ماست). و حزب اقلیت هم در نامه‌ای به رؤسای کمیته‌های باصطلاح حزب می‌نویسد رسالت حزب ما در این است که همه مردم را آگاه و مطمئن سازیم و با هر نوع بی‌تفاوتی - بی‌اعتمادی و نگرانی از مداخله دولت و دولتیان که احیاناً در پوشش حزبی انجام می‌گیرد مبارزه کنیم و همه را به سنگر مبارزات اصولی بخوانیم «کیهان هوائی سوم اسفند».

لذا از یک طرف احزاب، بدنبال فرمان شاه به حرکت درمی‌آیند. هویدا برای «مبارزات انتخاباتی» به جنوب (اصفهان، شیراز و بنادر خلیج) سفر می‌کند تا به «گسترش حزب در میان توده مردم بپردازد (کیهان هوائی ۲۶ بهمن). و «دبیرکل حزب اقلیت طرح یک استراتژی مؤثر را برای انتخابات آینده تهیه و تنظیم می‌کند (کیهان هوائی ۱۰ اسفند). و حتی «رهبر حزب پان ایرانیست قصد دارد با پای گچ‌گرفته خود عازم مناطق جنوبی شود تا در اجتماع هم‌مسلمان خود راجع به انتخابات آینده سخنرانی کند» (کیهان هوائی ۱۰ اسفند).

اما رژیم که سخت وحشت‌زده است و نسبت به هر نوع انتقاد و ایرادی حساسیت دارد



لازم می‌دید که نمایشنامه فکاهی - تراژدیک «انتخابات آزاد» شاه را، قبل از آنکه روی صحنه واقعی پیاده کند، در یک گوشه‌ای تمرین نماید تا مطمئن شود که عملی است و رژیم قادر است که چنین آزادی‌های «جدی» در چهارچوب برنامه‌های خودش - به مردم بدهد، و آنها را بطور «جدی» از «بی‌تفاوتی» و «بی‌اعتمادی» درآورد. لذا برای این کار هفت شهر را در شمال و مرکز و جنوب ایران انتخاب کردند. تا برنامه‌ها را در این مراکز ابتدا بطور آزمایشی پیاده کنند. آنهم انتخابات انجمن‌های شهر... و این هفت شهر عبارت بودند از بابلسر - ابهر - ده‌شهر - یاسوج - رودسر - بوشهر - آران (کاشان) و در یک شهر یعنی شهبسوار قرار شد که انتخابات آزمایشی مجلس انجام گیرد. طرفین تمام نیروهای خود را بسیج کردند. وزارت کشور فعالیت بی‌سابقه‌ای کرد. و کوشش کرد تا در بین دو حزب «بی‌طرف باشد». حتی وزیر کشور خود به شهبسوار رفت. تا بر جریان انتخابات نظارت کند. هر دو حزب برنامه‌های تبلیغاتی پرهیجانی را در این مناطق پیاده کردند. «فعالین حزبی» به دهات رفتند تا برنامه‌های سیاسی خود را به دهقانان عرضه کنند و همه‌چیز را طوری ترتیب دادند تا «در ظاهر مبارزه انتخاباتی ساده ولی پرتحرک در محیطی سالم و با مراقبت... انجام گیرد (کیهان هوائی ۶ مهرماه).» اما ... حساب‌های استاد تنظیم‌کننده برنامه‌ها درست از آب درنیامد...

نامزد اقلیت در انتخابات شهبسوار... نتوانست رل خود را بازی کند و وارد معقولات شد و گفت: «دولت در تأمین نیازها و حل مشکلات منطقه‌ای کوتاهی کرده است و به‌ویژه در زمینه چای و مرکبات کوتاهی دولت باعث شده است که بسیاری از کشاورزان ترک دیار کنند.

دولت باید بدهی این قبیل کشاورزان را بپردازد. این حرفها - همراه با تظاهرات «پرتحرک» در محیط‌های آماده به انفجار دهقانی، باعث شد که کنترل «مراقبت‌ها» از دست برود و دهقانان به کاندیدای حزب دولتی حمله کنند... و تظاهرات ضددولتی رشد کرده و از کنترل خارج شود. مبارزات حزبی حتی بدانجا کشید که دو حزب اکثریت و اقلیت، در ارگان‌های رسمی خود یکدیگر را متهم به خیانت هوچی‌گری و وابستگی به خارجی و شارلاتانی کردند... و در حالی که شاه در نطق خود ادعا کرده بود که «انتخابات کاملاً آزاد خواهد بود... نمونه آن هم در شهبسوار! انجام شد. همه دیدند که تا چه اندازه دستگاه‌های دولتی مقید بودند آزادی را در انجام انتخابات رعایت کنند (کیهان هوائی ۲۸ مهرماه) اما حزب حاکم فرموده اقلیت ... که نقش خود را خوب نفهمیده بود: «انتخابات را بعلت دخالت عمل حزب حاکم و دولتیان، تحریم کرد (کیهان ۲۳ آذر). و طی نامه‌ای رسمی به وزارت کشور دولت شاه، شکایت برده و اسنادی ارائه داد که در برخی از نقاط تعداد آراء ریخته

شده در صندوق‌ها، بیش از جمعیت آن منطقه بوده است. بدنبال این اعلام جرم، تزلزل رژیم و ترس او از هر نوع انتقادی - باعث می‌شود که حملات شدیدی را علیه حزب مردم و دبیر آن آغاز کند. بخصوص که دبیر حزب اقلیت وفادار شاه - در مصاحبه با خبرنگار بی‌بی‌سی، نیز به سیاست دولت حمله برده و گفته بود:

«طی ده‌سالی که حزب دولتی قدرت را در دست داشته است نشانه‌ای از مبارزه با فساد به چشم نمی‌خورد» (توجه کنید که دهسال در اینجا دوران انقلاب سفید شاه است - ب. م. ... و همچنین از عدم آزادی انتخابات در شهسوار صحبت رانده ابود.

در برابر این حوادث پیش‌بینی نشده، حزب ایران نوین و دولت حملات شدیدی را علیه حزب اقلیت شروع می‌کنند... «بی‌حرمت ساختن انتخابات در ایران کار سرسپرده‌ترین دشمنان کشور ما و انقلاب اجتماعی ایران است و تنها از آنها ساخته است که در سال‌های هرج و مرج اشغال کشور... دستورهای اجنبی را برای انحراف افکار عمومی در کشور ما پیاده می‌کردند... متهم کردن انتخابات از جانب حزب اقلیت یک اشتباه ساده نیست. یک خیانت اجتماعی و ملی است. پشت‌سر این اتهام - سیمای سیاه اجنبی پنهان است و کسانی که این‌گونه دست به خیانت می‌آیند باید بدانند که کیفر چنین خیانت آنها نیز به بزرگی خود آنهاست» (کیهان هوئی ۲۳ آذر).

و همزمان با حزب اکثریت دولتی - وزارت کشور نیز، به حزب اقلیت خودشان حمله می‌برد که:

«در این لحظات حساس... رسالت ما در تجهیز و مشارکت مردم مهمتر از بدست آوردن چند کرسی نمایندگی است. « و اینکه «انتظار نمی‌رفت که گردانندگان حزب مردم با توجه به نقش خطیری که در اشاعه مبانی صحیح تحزب دارند با اظهار مطالب بی‌پایه و اساس اذهان مردم را مشوش سازند»....

اما عکس‌العمل حزب مردم نیز جالب و افشاگرانه بوده است: «حزب حاکم مگر سلطه حکومت یک حزبی را در این کشور در رؤیای آشفته خود ببیند... برای ما حتی تصور این مسئله که پیروزی‌ها حزب حاکم را چنان متزلزل کند و در صفوف آنچنان پریشانی خاطر بوجود آورد که از رهبری حزب ما با کلماتی نظیر «خائن» و «سرسپرده» نام برد محال می‌نمود... این حرف‌ها را برای فریب که می‌زنند؟ چرا به شعور مردم توهین می‌کنند. آیا در این تصور باطل هستند که مردم سرسپردگان خارجی را نمی‌شناسند؟ پس سخت در اشتباهند. چه ملت سرسپردگان خارجی را خوب می‌شناسد و ماهیت هرکس را با هر نوع تغییر لباسی به نیکی تشخیص می‌دهد و خائنان را چون زباله جاروب خواهد کرد.»

(کیهان هوئی ۲۳ آذرماه).

البته این اولین باری نبود که حزب اقلیت پا از گلیم خود فراتر گذاشته بود. در دیماه گذشته نیز در یک مصاحبه تلویزیونی، نماینده حزب سخت به دولت مبعوث شاه حمله برده بود که: «من در بودجه ۲۴۴۵ میلیاردی مملکت هیچ چیزی پیدا نکردم که افتخارش به حساب دولت گذاشته شود... این روزها وقتی صحبت از کمبود نیروی انسانی در کشور ما می‌گردد باید پرسید مسئولیت کمبود نیروی ماهر در کارگاه‌ها و در سطح کشاورزی بر عهده چه کسی است... اعلام می‌شود که میلیاردها ریال کمک می‌کنید به گندم، به شکر و آنچه که مورد نیاز مردم است ولی این آسپرین است که هنگام درد داده می‌شود. باید دید چه کسی و چه چیزی بوجود آورنده درد است. به راستی چه کسی مسئول امر کشاورزی بوده است؟... تورم مسئله‌ای که با تبلیغ حل نمی‌شود.

بیان این سخنان از طرف حزب اقلیت به آن معنا نیست که آنها صادقانه این‌گونه سخن می‌گویند. چه آنها «حزب اقلیت شاه ساخته» اند. و هویدا هم برای آنکه جای بحثی و شکی در این امر باقی نماند می‌گوید: و اگر مخالفان - هرچند که در حرف‌های خصوصی مخالف نیستند - حرفی دارند بگویند (کیهان هوائی ۲۰ آذر). و شاه هم قبلاً چندین بار اشاره کرده بود که اینها قرار بوده است بدستور خودشان «نقش مخالف وفادار را بازی کنند» و باز هویدا به این مسئله نیز اشاره می‌کند که «احزاب ایران وسائلی هستند برای تقویت و حدت ملی .... زیرا هدف‌ها و سیاست‌های ملی ما در پرتو پیوند شاه و ملت روشن و تغییرناپذیر است.

شاه و دولت در برابر انتقادات حزب اقلیت خودشان چنان حساسیت و عکس‌العمل نشان دادند که قابل تصور نبود. دبیر حزب اقلیت متهم شد که «حزب را در مسیر سوای گذاشته قرار داده است» و.... «تحریم انتخابات محلی و حملات روزنامه ارگان حزب به شخصیت‌های گوناگون غیرقابل تحمل بود».... (کیهان هوائی ۱۴ دیماه). و به دیدن کیفر بزرگی تهدید شد. این کیفر ابتدا این بود که از دبیری حزب برکنارش ساختند و بعد هم در یکی از جاده‌های شمال ماشین‌اش با گاو! تصادف کرده می‌میرد!! این جنجال‌ها... یک بار دیگر هم قلم بطلان بر طرح‌های استعماری می‌کشاند. و بیهوده بودن تلاش‌های رژیم را در خیمه‌شب‌بازی احزاب و انقلاب نشان می‌دهد. ترس و تزلزل رژیم بحدی بود که شاه بلافاصله بعد از این وقایع همه احزاب را منحل اعلام می‌کند - و طرح جدیدی را ارائه می‌دهد که به موجب آن مردم یا باید به حزب شاه بپیوندند یا باید به زندان بروند، یا ترک مملکت گویند... و بی‌جهت نیست که کیهان (۵۴/۱/۲) می‌نویسد «حزب رستاخیز ملی ایران هیچ شباهتی با احزاب سابق و یا احزاب موجود در دیگر کشورها نخواهد داشت» آخر در کجای دنیا تابحال دیده و یا شنیده و یا خوانده شده است که یک چنین حزبی ساخته شود و به

مردم علی‌رغم قوانین اساسی، چنین تکلیفی نمایند؟ و آنهم با چنان سرعت و عجله‌ای؟ که اول قرار بود هویدا بعنوان دبیرکل حزب شورای مسئولین را در اردیبهشت ماه جهت تنظیم و تعیین مرامنامه دعوت کند... اما بعد آنچنان عجله‌ای بکار بردند که در دوم فروردین اعلام شد که مرامنامه حزب «حکیم‌فرموده» تنظیم و تصویب شد!! بدین ترتیب طی دستوری کلیه احزاب ساخته و پرداخته خودشان را منحل ساخته و از هر حزبی ۵ نفر نماینده خواستند تا بیایند که فقط «پیوستگی خود را به حزب رستاخیز اعلام نمایند». (کیهان هوائی ۱۷ اسفند). و بلافاصله عروسکان خیمه‌شب‌بازی، همان‌ها که تا دیروز از «حکمت و خردمندی رهبرشان، در دموکراسی چندحزبی صحبت می‌کردند اعلام کردند که:

«امروز ما دیدمان عوض شده است. اگر قبلاً دیدمان این بود که چند حزب داشته باشیم اکنون به فرمان شاهنشاه دست بدست هم می‌دهیم و با هم قدم برمی‌داریم... (هویدا ۵۴/۱/۲۰) و سپس هویدا بدون آنکه حتی به یادش بیاید که حکم دموکراسی چندحزبی شاهانه را چه کسی صادر کرده بود، می‌گوید اصلاً چندحزبی کار بدی بود: «سیستم چندحزبی که از خارج تقلید شده بود مانع از آن شد که همه خدمتگزاران ایران بتوانند در مقامات دولتی به خدمت پردازند... این سیستم حتی در زادگاه خود بی‌معنا شده است.»

و بزبان اخوش دیگری هم که بله‌قربان گویان بی‌مایه‌ای بیش نیستند - در مضرات چندحزبی و محاسن یک‌حزبی یاوه‌ها سردادند- که: «ملتی که انقلاب می‌کند نمی‌تواند چندحزب داشته باشد زیرا در این صورت دچار تشتت و تفرقه می‌شود. (صدر دبیر حزب ایرانیان). و اینکه ما همیشه این اعتقاد را داشته‌ایم که چندگونگی احزاب ایجاد چندگونگی مبارزات اجتماعی را می‌کند که بدنبال آن تفرقه است (پزشکپور - حزب پان‌ایرانیست). و بالاخره اینکه: «من همواره با یک تناقض روبرو بودم آن اینکه وقتی تمام احزاب باید در راه انقلاب خدمت کنند. چطور ما می‌توانیم با دولتی که منتخب شاه می‌باشد مخالف باشیم؟! (فضائلی دبیر جدید حزب مردم).

و بالاخره هویدا علت این تغییرات ناگهانی را فاش می‌سازد آنجا که می‌گوید: نباید تصور کرد که با یک‌حزبی شدن کشور دیگر نباید انتقاد کرد. برعکس انتقاد باید در مقیاس وسیع‌تر و اصولی‌تری انجام شود. آنچه پایان می‌یابد گرایش‌های احیاناً عوام‌فریبانه و انتقادهای اغراق‌آمیز است که به منظور جلب‌نظر مردم صورت می‌گرفت... (کیهان هوائی ۱۷ اسفند).

و این گزارش‌ها به منظور جلب مردم، همان چیزی است که شاه بدان اشاره کرد و گفت اقلیت نتوانست رل خود را بازی کند. و شاید هم بازی کردن چنان رل بسیار مشکل باشد. بروز این تضادها و تناقضات در درون رژیم شاه و این تغییرات ناگهانی در سیاست

شاه همه حاکی از ترس وسیع و فراوان شاه از مردم و از هرچه که بسوی مردم است می‌باشد. ترس رژیم شاه - که علامت تزلزل ارکان قدرت اوست بحدی است که نمی‌تواند به ایادی و دست‌نشانندگان خودش هم اجازه انتقاد بدهد.

هموطنان عزیز انحلال احزاب شه‌ساخته... و اعلام حزب جدید دیگری، اعتراف و اقرار رژیم به شکست برنامه‌های قبلی‌اش می‌باشد. و این مبارزه و قهر یکپارچه خلق ماست که رژیم را به بن‌بست کشانیده است. به بن‌بستی که مجبور است به شکست برنامه‌های خود اعتراف کند... و این تلاش عاجزانه‌ای است که بکار می‌برد تا شاید چند صباحی دیگر بر عمر حکومت خود بیفزاید.

علی‌رغم همه فشارها - علی‌رغم همه این ظلم‌ها و شقاوت‌ها... ملت ما - خلق ما - فرزندان قهرمان ملت ما راه خود را یافته‌اند... و با قهر انقلابی خود - و با بسیج هر چه بیشتر همه قشرها و همه طبقات مظلوم و ستمکش - بزودی طومار قدرت جهنمی رژیم شاه و تسلط استعمار خارجی را پایان خواهند بخشید.

سرنگون باد رژیم استبدادی شاه

مرگ بر امپریالیسم آمریکا و تمام نیروهائی که علی‌رغم مبارزات خلق ما رژیم منحوس شاه را تائید و تقویت می‌کنند.

پیروز باد مبارزات حق‌طلبانه ملت ما

گسترده‌تر باد جهاد مسلحانه - راه پیروزی نهضت رهائی‌بخش خلق ما

## پاسخ قائد بزرگ اسلام حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی مدظله به

### استفتاء جمعی از مسلمانان در مورد «رستاخیز!»

بسم الله الرحمن الرحيم

نظر به مخالفت این حزب با اسلام و مصالح ملت مسلمان ایران، شرکت در آن بر عموم ملت حرام و کمک به ظلم و استیصال مسلمین است و مخالفت با آن از روشن‌ترین موارد نهی از منکر است و چون این نغمه‌ی تازه که به دستور کارشناسان یغماگر برای اغفال ملت از مسائل اساسی، از حلقوم شاه برخاسته تا کشور را بیش از پیش خفقان‌زده کند و راه را برای مسائلی که در نظر دارند باز نمایند و قوه مقاومت را به کلی از ملت سلب نموده نفس را در سینه‌ها حبس سازند. لازم است - حسب وظیفه - تذکراتی بدهم، باشد که ملت اسلام تا فرصت از دست نرفته، با مقاومت بیش از پیش و همه‌جانبه جلو این نقشه‌های خطرناک را بگیرند.

قبلاً باید گفت در این پیشنهاد غیرمشروع، شکست فاحش طرح استعماری باصطلاح «انقلاب ششم بهمن» و برخوردار نبودن آن از پشتیبانی ملت، اعتراف نموده است. کسی که بیش از ده سال است فریاد می‌زند که ملت ایران موافق با این «انقلاب» است و اسم آنان را «انقلاب شاه و ملت» گذاشته، امروز مردم را به صف‌های مختلف تقسیم کرده و می‌خواهد با زور سرنیزه برای خود موافق درست کند. اگر این باصطلاح «انقلاب» از شاه و ملت می‌باشد، دیگر چه احتیاجی به حزب تحمیلی است؟

درباره این حزب باصطلاح «رستاخیز ملی ایران» باید گفت این عمل، با این شکل تحمیلی، مخالف قانون اساسی و موازین بین‌المللی است و در هیچ‌یک از کشورهای عالم نظیر ندارد. ایران تنها کشوری است که هرچه به امر «ملوکانه» تأسیس کرده و ملت مجبور است وارد آن شود و هر کس از این امر تخلف کند سرنوشت او یا حبس و شکنجه و تبعید و یا از حقوق اجتماعی مردم محروم شده است. مردم محروم این کشور مجبورند موافقت خود را با نظام شاهنشاهی اعلام کنند؛ نظام پوسیده‌ای که از نظر اسلام مردود و محکوم به فنا است؛ نظامی که هر روز ضربه تازه‌ای بر پیکر اسلام وارد می‌آورد و اگر خدای نخواستہ فرصت یابد، اساساً قرآن را برمی‌چیند؟ نظامی که هستی ملت را به باد فنا داده و تمام آزادی‌ها را از او سلب کرده است، نظامی که طبقات جوان روشنفکر را در زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها را از هستی ساقط نموده و باز می‌خواهد با این حزب‌بازی اجباری، بر قربانی‌ها و زندان‌های خود بیفزاید.

مردم مسلمان ایران مجبورند در برابر شاهی سر تسلیم فرود آورند که دستش تا موفق به خون‌علمای اسلام و مردم مسلمان آغشته است، شاهی که می‌خواهد تا قطره آخر نفت این کشور را بفروشد و پولش را، به عناوین مختلف، سرمایه‌داری و چپاولگران، تقسیم نماید و به آن افتخار کند. استعمار آمریکا، از ذخائر هنگفت نفت خود استفاده نمی‌کند و از دیگران می‌خرد که برای مصالح کشورش محفوظ باشد ولی شاه ایران، این طلای سیاه را می‌فروشد و خزانه ایران و ملت را تهی می‌کند و درآمد آن را به جای اینکه صرف این ملت پابره‌نه و گرسنه نماید، به اربابان استعمارگرش وام می‌دهد و با اسلحه‌های خانمان‌سوز و مخرب می‌خرد تا از منافع و مطامح استعمارگران در ایران و منطقه نگرانی کند و به خونریزی و سرکوبی جنبش‌های ضد استعماری ادامه دهد. او تا دیروز با اهدا وام‌های کمرشکن از خارج، اقتصاد ایران را به ورشکستگی می‌گشایند و امروز با دادن وام‌ها و خرید اسلحه، ملت را به افلاس کشانیده و از رشد بازمی‌دارد. معاملات اسارت‌بار و بخصوص معامله پانزده میلیارد دلاری اخیر با استعمار آمریکا ضربه نابودکننده دیگری است که شاه، به اقتصاد ایران وارد ساخته و چوب حراج تازه‌ایست که بر ثروت و ذخائر

ملت محروم ایران می‌زند.

ملت ایران مجبور است به کسی رأی موافق بدهد که وضع کشاورزی و دامپروری ایران را چنان به عقب رانده که اکنون باید گندم، برنج، گوشت، روغن و سایر ارزاق را با قیمت‌های هنگفت وارد کند. شاه که در آغاز طرح باصطلاح «انقلاب سفید» به دهقانان نوید می‌داد که در سایه اصلاحات ارضی قلّه‌ی مورد نیاز کشور در داخل تأمین می‌شود. اکنون به جای خجالت‌زدگی افتخار می‌کند که ده میلیون تن گندم و چهارصد هزار تن برنج وارد کرده است! در صورتی که مطلعین می‌دانند که یک استان ایران، مثل خراسان، قدرت تهیه گندم برای تمام کشور را داشت و این قدرت را «انقلاب سفید شاه» سلب کرد.

شاه بیش از ده سال است که فریاد از پیشرفت کشور می‌دهد در حالی که اکثریت ملت را در فقر و فاقه غوطه‌ور ساخته است؟ ظاهر تهران را آراسته و از دسترنج ملت برای عمال خود عمارات چند طبقه بنا می‌کند ولی در دهات و قصبات که قسمت عمده جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند از مواهب اولیه زندگی خبری نیست. و اکنون وعده بیست و پنج ساله به مردم می‌دهد، ولی مردم آگاه ایران توجه دارند که این وعده‌های او پوچ و عاری از حقیقت است؟ قدرت کشاورزی از کشور سلب گردیده، وضع کشاورزان و کارگران روزبروز وخیم‌تر شده و از صنعتی‌شدن مستقل و غیر وابسته جز اسمی نیست و نخواهد بود مگر اینکه به خواست خدای قادر این رژیم پوسیده تغییر کند.

با تمام شدن ذخیره نفت بدست این رژیم آنچنان فقری به ملت روی می‌آورد، که جز تن به اسارت دادن راهی ندارد. ملت شریف ایران که نه زراعت دارد و نه صنعت، باید با فقر و فلاکت دست به گریبان باشد و یا مملکتی برای سرمایه‌داران، تن دردهند.

شاه از مشروطه و قانون اساسی دم می‌زند، در صورتی که خود او در رأس مخالفین قانون اساسی و مشروطیت، اساس مشروطه را از بین برده است، که نمونه بارز آن مصاحبه و جنجال اخیر است:

اجبار ملت به ورود در حزب، نقض قانون اساسی است. اجبار مردم به تظاهر در موافقت و پایکوبی و جنجال در امری که مخالف خواسته آنها است، نقض قانون اساسی است. سلب آزادی مطبوعات و دستگاه‌های تبلیغاتی و اجبار آنها به تبلیغ برخلاف مصالح کشور، نقض قانون اساسی است.

تجاوز به حقوق مردم و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی، نقض قانون اساسی است. انتخابات قلابی و تشکیل مجلس فرمایشی، محو مشروطیت و نقض قانون اساسی است. ایجاد پایگاه‌های نظامی و مخابراتی و جاسوسی برای اجانب، مخالف با مشروطیت است. مسلط نمودن اجانب و عمال کثیف آنها، از قبیل اسرائیل، بر بهترین اراضی مملکت و کوتاه

کردن دست ملت را از آن، نقض قانون اساسی و خیانت به کشور است. اجازه سرمایه‌گذاری به اجانب و مسلط کردن آنها بر تمام شئون مملکت و غارت ذخائر نفتی به اسم «حاکمیت ملی» و کوتاه کردن دست ملت از فعالیت‌های اقتصادی، خیانت به ملت و نقض قانون اساسی است.

مصونیت دادن به اجانب و عمال آنها، مخالفت با مشروطه و قانون اساسی است. و اصولاً، دخالت شاه (که بحسب نصّ قانون اساسی مقام غیرمسئولی است) در امور کشور و قوای مملکت، بازگشت به دوران سیاه استبداد و نقض قانون اساسی است. این شخص باز از «انقلاب سفید» دم می‌زند؟ انقلابی که موجب سیه‌بختی ملت شده و می‌باشد؟ انقلابی که جز فلج کردن قوای متاله ملت ثمری نداشت، انقلابی که پس از ده سال، خود شاه هم قلابی بودن آن را فاش کرد، انقلابی که می‌خواهد فرهنگ استعماری را تا دورترین قرا و قصبات کشانده، نوجوانان کشور را آلوده کند. باید مخالف این باصطلاح «انقلاب» به شکنجه‌گاه برود و از حقوق اجتماعی محروم شود. علمای اسلام و محصلین و رجال دین و طبقه دانشگاهی که با این نظام پوسیده و دستگاه ظلم و جور و با این انقلاب رسوا مخالفند؛ یا «باوطن» هستند و باید به شکنجه‌گاه بروند و یا از حقوق اجتماعی محروم باشند. طبقات بازرگان، زارع و کارگر که در این ده سال جز وعده‌های پوچ ندیده‌اند و از این پس باز وعده بیشتری می‌شنوند و با این انقلاب سیاه لعنتی مخالفند، به همان سرنوشت دچار خواهند شد.

علمای اعلام و سایر طبقات بدانند که تشکیل این حزب مقدمه بدبختی‌های بسیاری است که اثراتش بتدریج ظاهر می‌شود. بر مراجع اسلام است که ورود در این حزب را تحریم کنند و نگذارند حقوق ملت مسلمان ایران پایمال شود.

بر سایر طبقات خصوصاً خطبای محترم و محصلین و طبقه جوان دانشگاهی و طبقات کارگر و زارع و تجار و اصناف است که با مبارزات پیگیر و همه‌جانبه و مقاومت منفی خود، اساس این حزب را ویران کنند و مطمئن باشند که رژیم در حال فروریختن است و پیروزی با آنهاست.

باید ملت از تبلیغات پوچ دستگاه اغفال نشوند. اینها در عین حال که مخالفت خود را با اسلام و احکام آن روزافزون می‌کنند، برای اغفال ساده‌لوحان در دستگاه تبلیغاتی مراسم خواندن دعای کمیل و سینه‌زنی و زنجیرزنی پخش می‌کنند. احکام قرآن کریم را نقض و خود آن را چاپ و منتشر می‌کنند.

اینجانب در این کنج غربت از وضع تأسف بار ملت ایران رنج می‌برم و چقدر خوب بود



که در این شرائط حساس در میان آنها بودم و در این مبارزات مقدس، جهت نجات اسلام و ایران، از نزدیک با آنان همکاری می‌کردم.

از خداوند تعالی قطع ایادی اجانب و عمال آنان را خواهانم.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

۲۸ صفر ۱۳۹۵ - روح‌الله الموسوی الخمینی

## شرکت نهضت آزادی ایران در کنگره بین‌المللی حقوق‌دانان

کنگره سازمان بین‌المللی حقوق‌دانان دموکرات با شرکت ۵۵۰ نفر شرکت‌کننده و در حدود ۲۰۰ نفر ناظر و اعضای وابسته از تاریخ ۲ تا ۶ آوریل در نزدیکی شهر الجزایر در محل کاخ ملل تشکیل گردید و نماینده نهضت آزادی ایران نیز در آن شرکت داشت.

اوقات روز اول کنگره مصروف سخنرانی‌های میهمانان و همچنین مقامات دولتی الجزایر از جمله وزیر دادگستری آن کشور گردید و همچنین کارهای کنگره بین‌المللی حقوق‌دانان از جمله آن تقسیم شد. در کمیسیون پنجم این کنگره مسأله حقوق انسانی و دفاع از زندانیان سیاسی طرح بود که از روز دوم کنگره کار خود را شروع نمود. در این روز آقای کروش وکیل فرانسوی که یکبار نیز بعنوان ناظر بین‌المللی به ایران رفته بود. مسأله ایران را به طور مؤثری طرح نمود و هم آقای کاولیری وکیل ایتالیائی که او نیز چندبار به ایران مسافرت نموده بود در بحث مربوط به ایران شرکت نمود.

پس از این دو بحث نظر همگان بر این بود که مسأله ایران جزو مسائل اساسی مربوط به این کمیسیون در نظر گرفته خواهد شد. ولی متأسفانه به علل بعضی ملاحظات عده‌ای گرچه معدود سعی بر این داشتند که مسأله ایران در کنگره مورد بحث واقع نشود.

کمیسیون پنجم برای رسیدگی به قطع‌نامه‌های مختلف کمیسیون به ریاست نائبرئیس کمیسیون که یک وکیل انگلیسی بود انتخاب کرد و نماینده نهضت قطع‌نامه‌ای راجع به ایران به رئیس این کمیسیون عرضه داشت. این کمیسیون برای تسهیل کارها تمامی قطع‌نامه‌ها را در یک قطع‌نامه ادغام نمود که متأسفانه حتی نامی از ایران در آن برده نشده بود.

در موقع تشکیل مجدد کمیسیون برای رسیدگی به کار سو کمیسیون نماینده نهضت که از اعمال سو کمیسیون مطلع شده بود در سه نوبه بطور مؤثری در بحث دخالت نمود و مآلاً قطع‌نامه خود را مجدداً به کمیسیون پیشنهاد نمود. خوشبختانه کمیسیون بعد از بحثی جالب به اتفاق آراء پذیرفت که مسأله ایران نیز مانند سایر مسائل باید در قطع‌نامه عمومی

ادغام گردد و این تصمیم در تنظیم مجدد قطعنامه کمیسیون برای مجمع عمومی موردنظر و توجه قرار گرفت و نام ایران در ردیف پنج کشوری که شکنجه در آن رایج است آورده شد. همچنین بنابر پیشنهاد مشترک نمایندگان الجزایر و ایران نام فلسطین نیز در این لیست گنجانده شد.

قسمت مربوط به ایران در قطعنامه عمومی بدین شرح آمده است:

«شکنجه همچنان بطور نظام‌یافته در کشورهای شیلی، ایران، فلسطین، برزیل و کره جنوبی اعمال می‌گردد» در مورد ایران کنگره انزجار خود را در مورد زجر و شکنجه که بر روی زندانیان سیاسی و خانواده آنها در ایران اعمال می‌گردد اعلام می‌دارد. کنگره همچنین در قبال دستگیری‌های بی‌جهت او هم اعدام‌های سریع تصمیم‌گیری جدی نموده و علیه نقض مکرر حقوق بشر از جمله حق دفاع در ایران اعتراض می‌نماید. روز چهارم کنگره نماینده ایران در مجمع عمومی کنگره راجع به ایران صحبت نمود که نکات اصلی آن به قرار زیر آمده است.

«وقتی از ایران در مورد تخت‌جمشید سخن به میان می‌آید. بخاطر آورید که اکثر قریب به اتفاق مردم ما در بود که مردم فرزندان خود را برای نجات از مرگ برسر جاده‌ها می‌فروختند» وقتی صحبت از خانواده سلطنتی می‌شود. بحث بر روی زندانیان و شکنجه‌گران ۳۰ میلیون ایرانی است که گهگاه به آن توجه نمی‌شود.»

«آنگاه که بحث در اطراف ۲۴ میلیارد دلار درآمد سالیانه نفت است - توجه اصلی باید به غارتگران امپریالیست آن جلب بشود که بعلت وجود این طلای سیاه ۹۵ درصد مردم آن سرزمین را در سیاهی فقر و خفقان نگه داشته‌اند» و آنگاه که سخن از کشور هزارویکتشپ به میان می‌آید در حقیقت مراد آنست که سیاهی شبهای شکنجه و خفقان و مکنت روشن هر روز سعادت و آزادی را از مردم ما دریغ داشته‌اند.

آری - ایران کمیته حقوق بشر دارد ولی ریاست آن با خواهر دوقلوی شاه - اشرف است خنده حضار آری - شاه ایران مدعی استقلال است ولی ریچارد هلمز یکی از خطرناک‌ترین روسای سیای آمریکا در رأس ۲۰ هزار مستشار آمریکا و ۵ هزار مستشار اسرائیلی، شب و روز - به مشاوره با شاه مشغولند تا مبادا شاه در انجام اعمال «مستقلش» خطا کند. خنده و دست زدن حضار.

در ایران امروز مطابق آخرین اخبار و آمار در حدود یکصد هزار زندانی سیاسی وجود دارد و ساختن زندان‌های جدید از ساختن مدارس سریع‌تر پیش می‌رود. این زندان‌ها در حقیقت سیاه‌چال‌های زندان بزرگی است که امروز ایران نام دارد.

سپس نماینده نهضت قسمتی از گزارش آقای بودلو وکیل فرانسوی را که بعنوان ناظر

بین‌المللی در نوامبر گذشته به ایران رفته بود برای حضار قرائت کرد و افزود که: «در ایران مدارس تعلیم شکنجه ایجاد شده که در آن شکنجه‌گران برزیلی - شیلی و مراکش و غیره درس از استادان امریکا و اسرائیلی می‌گیرند» در سه سال اخیر نیز متجاوز از ۱۵ نفر ناظر خارجی به ایران رفته‌اند و همگی متفق‌القولند که رژیم خفقان در ایران یکی از شنیع‌ترین رژیم‌ها در سراسر جهان است.

نماینده ایران پس از ذکر قسمتی از افتضاحات ایران که رژیم به آن نام توسعه اقتصادی گذاشته است، متذکر شد که:

«امیدوارم نمایندگان دولت‌ها که برای دلار به ایران می‌روند قضاوت خود را در مورد مردم ما براساس مقدار دلاری که به چنگ می‌آورند استوار نسازند و بدانند که دوستان رژیم ایران دشمنان خلق ایرانند. آنها نباید فراموش کنند که قراردادهای اقتصادی آنها نباید به‌بهای خون وطن دوستان ایرانی تمام شود. که قراردادهای اقتصادی که ناقض شئون و حق حیات انسانی مردم ما گردد توسط هرکس تحصیل گردد جز نوعی جدید از قراردادهای استعماری نیست.

«مردم ما که اکنون سلاح بدست گرفته و به دفاع از حقوق خود پرداخته‌اند از هیچ‌کس نمی‌خواهند که رژیم ایران را برای مردم ما سرنگون کند که این هم حق و هم وظیفه مقدس خلق ایران است. آنچه مردم ما از جهانیان می‌خواهند در مرحله نخست فهم واقعیت و شرایط ایران و سپس اقدامی انسانی و شرافتمندانه براساس آنهاست».

«دیر یا زود هزارویکشب مردم ما خواهد گذشت و روزهای پیروزی آن همسان مردم قهرمان کامبوج، ویتنام و فلسطین فراخواهد رسید و حساب دوستان و دشمنان امروز ما در قلب ما نگه داشته خواهد شد و ما بدین‌وسيله جهانیان را در مقابل مسئولیت انسانی خود قرار می‌دهیم.»

سخنرانی نماینده نهضت آزادی ایران با استقبال همگان مواجه شد و شرکت‌کنندگان در کنگره از کشورهای مختلف بعد از سخنرانی مراتب تأسف خود را در عدم آگاهی به وضع واقعی ایران ابراز داشته و عده زیادی آمادگی خود را برای کار در این زمینه در کشورهای خود ابراز داشتند.

بعد از سخنرانی نماینده نهضت، گزارش کمیسیون شماره ۵ قرائت شد که در آن نیز براساس مطالب بحث‌شده در کمیسیون توسط وکلای فرانسوی و ایتالیائی و هم نماینده نهضت - قسمت جالبی راجع به ایران به سمع کنگره رسید و قطعنامه عمومی کمیسیون پنجم نیز همان‌طور که آمده بود به اتفاق آراء تصویب گردید.

## نشریه خبری سازمان مجاهدین خلق ایران

شماره ۱۱

۲۵ بهمن ۱۳۵۳

اعتصابات کارگری در کارخانه‌ها و کارگاه‌های داخل کشور همچنان ادامه دارد. کارگران رزمنده ایرانی که زیر فشار تورم و گرانی روزافزون بیشتر به تنگ آمده‌اند، در پرتو انقلاب مسلحانه و رهنمودهای سیاسی نیروهای پیشتاز روزبه‌روز به حقوق خود آشنا تر شده، برای استیفای آن با تشکل و همبستگی بیشتر دست به اعتصاب می‌زنند. در شماره‌های گذشته این نشریه و نشریه «مجاهد» به چند مورد از این اعتصابات اشاره کردیم. اکنون خلاصه‌ای از چند مورد دیگر را به نظر شما می‌رسانیم. شرح کامل این اعتصابات، همراه با گزارش‌هایی از وضع کارخانه‌ها و شرکت‌های نامبرده زیر، در سری گزارش‌های کارگری سازمان مجاهدین خلق در شماره آینده «مجاهد» درج خواهد شد.

### تبریز - اعتصاب کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی و شهادت راننده مجید صالح جهانی

از مدتی قبل، کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تبریز برای افزایش حقوق خود و جلوگیری از حیف و میل اموال شرکت بوسیله هیئت مدیره آن، دست به اقدامات متعددی زده بودند که طبق معمول به نتیجه‌ای نمی‌رسید. (کمک‌رانندگان و بلیط‌فروش‌ها بین ۸۰ تا ۱۱۰ ریال، رانندگان اتوبوس‌های موتور عقب ۱۶۰ ریال و رانندگان اتوبوس‌های موتور جلو ۱۷۰ ریال در روز مزد می‌گیرند). تا اینکه بدنبال تشکیل جلسات مختلفی کارگران تصمیم می‌گیرند که اگر تا روز پنج‌شنبه ۱۶ خرداد به خواسته‌های آنها پاسخ مثبت داده نشود، دست به اعتصاب بزنند. یکی از کارگران شرکت که در این زمینه فعالیت داشت، می‌گفت:

«با توجه به اینکه در اعتصاب عادی، پلیس سرگردانی مردم را بهانه قرار داده و اعتصاب را با خشونت تمام سرکوب می‌کند، ما تصمیم داشتیم به نوعی خاصی از اعتصاب دست بزنیم. بدین ترتیب که شب‌ها به خانه و منزل نرویم و در خانه کارگر متحصن شویم تا اینکه خانواده‌ایمان، و بدنبال آنها خودمان، به استانداری بریزیم و از استاندار بخواهیم که به خواسته‌هایمان رسیدگی کند و تا اخذ نتیجه آنجا را ترک نکنیم.»

رژیم می‌کوشید بهر نحو ممکن از وقوع هرگونه اعتصابی جلوگیری کند. لذا رئیس شهربانی به آنها قول می‌دهد که تا چهار روز به خواسته آنها رسیدگی کند. ولی تا آخر تیرماه نامبرده هنوز به وعده خود عمل نکرده بود.

در شب پنج‌شنبه ۱۶ خرداد ۵۳ (که قرار بود اعتصاب از آنروز شروع شود) در جلسه

کارکنان شرکت در خانه کارگر یکی از رانندگان شرکت بنام مجید صالح جهانی، سخنرانی تند و افشاگرانه‌ای ایراد می‌کند و ضمن ارائه دلایل مستند، آماری برای لزوم افزایش حقوق کارگران، رژیم را نیز مورد حمله قرار می‌دهد. ولی بلافاصله بعد از سخنرانی حال نامبرده بهم می‌خورد و به بیمارستان منتقل می‌شود. بین کارکنان شایع می‌شود که مأموران ساواک آب یا نوشابه‌ای را که مجید بعد از سخنرانی نوشیده بود، به سم آغشته کرده بودند. در بیمارستان به کارگران شرکت که در برابر اتاق وی اجتماع کرده بودند، اجازه دیدن وی را نمی‌دادند، بالاخره در مقابل مقاومت و پافشاری آنها، پلیس موافقت می‌کند که تنها یکی از کارگران به نمایندگی از طرف همه آنها، همراه با یک افسر پلیس به اتاق مجید وارد شود. او بعد از خروج از اتاق، اظهار داشته بود که «جگر مجید سوراخ شده است».

صالح جهانی از جمله کارگران مبارزی بود که می‌کوشید رفقاییش را به حقوق خود واقف سازد. در سایه تلاش آنان اینک کارگران شرکت واحد تبریز در راه استیفای حقوق صنفی خود گام‌های اولیه را برمی‌دارند.

مجید صالح جهانی در مسیر خط ۲ «دانشگاه - کوی» کار می‌کرد و روابط بسیار دوستانه‌ای با دانشجویان داشت و همیشه در جریان مبارزات دانشجویان از آنها حمایت می‌کرد. به همین جهت، علی‌رغم آنکه رژیم کوشید مرگ مجید را بصورت عادی جلوه دهد، مرگ او دانشجویان دانشگاه تبریز را بشدت تحت تأثیر قرار داده بود و لذا آنان در مجالس ترحیم مجید شرکت فعال داشته و این مجالس را به صحنه‌ای از همبستگی دانشجویان - کارگر تبدیل کردند که دنباله آن به تظاهرات خیابانی متعددی همراه با مواجهه با پلیس کشید. متقابلاً در بین کارگران شرکت و توده مردم، احساس احترام عمیقی نسبت به دانشجویان و خواسته‌ها و تظاهرات آنان پیدا شد که پس از آن، نمودهای فراوان داشته است. (گزارش تفصیلی تظاهرات دانشجویان - کارگران را در رابطه با این مسئله، در شماره آینده «مجاهد» ببینید.)

### نیشابور - اعتصاب کارگران معدن فیروزه

در اردیبهشت ماه گذشته، ۳۰۰ نفر از کارگران معادن فیروزه نیشابور، برای افزایش حقوق و سهم‌شدن در سود ویژه، دست به اعتصاب می‌زنند. اعتصاب به این صورت بود که کارگران به غار معدن رفته و هرکدام در گوشه‌ای دراز می‌کشند» ولی پس از اینکه از طرف شورای کارگاه دستور می‌رسد که در غار را ببندند، کارگران تاکتیک خود را عوض کرده و با تظاهر به انصراف از اعتصاب، داخل غار شده و به اعتصاب «کم‌کاری» دست می‌زنند. جریان به مداخله رئیس اداره کار و ژاندارمری محل، منجر می‌شود. ولی هیچ‌کدام

نمی‌توانند با تهدید و تطمیع اعتصاب را خاتمه دهند. سرانجام، شرکت تصمیم می‌گیرد در غار را ببندد و این تصمیم را از روز شنبه ۵۳/۳/۱۶ اجرا می‌کند. ولی بنا به مقررات، پرداخت حقوق کارگران ادامه می‌یابد.

قابل توجه اینکه، این معدن دولتی و در اجاره شخصی بنام اسکوئیان است. گفته می‌شود نامبرده توانسته با سهم‌کردن باجنای خود دکتر یگانه، و از طریق او شاهپور محمودرضا، در معدن، آنرا که در سال ۱۳۳۱ برای مدت بیست سال به مبلغ ناچیزی اجاره کرده بود، همچنان با پرداخت مبلغ قبلی بعنوان اجرت‌المثل در اختیار خود داشته باشد. در صورتی کارشناسان مبلغ اجاره فعلی را نزدیک به ده‌برابر آن می‌دانند.

تهران - کارگران کارخانه چوب گازر، واقع در جاده کرج، در اردیبهشت ماه گذشته بر ضد اضافه‌کاری دست به اعتصاب می‌زنند. این کارگران جدیداً تشکیل سندیکا داده بودند و این اعتصاب اولین اقدام سندیکای آنان بوده است. اعتصاب، با اینکه کارفرما کارگران را به اخراج تهدید کرده بود، مدت‌ها ادامه داشت (شرحی از چگونگی تشکیل سندیکای این کارگران نیز در شماره آینده «مجاهد» خواهد آمد).

تهران - کارگران کارخانه کفش بلا، بعنوان اعتراض به تأخیر کارفرما در طبقه‌بندی مشاغل، از ساعت ۹ صبح روز ۳۱ مرداد ۵۳ دست به اعتصاب زدند. اعتصاب بدنبال جروب‌های طولانی بین کارگران و نماینده آنان و کارفرما، ساعت سه بعدازظهر همان روز پایان یافت. به کارگران قول داده شد که تا ۸ روز بعد خواست آنان اجرا شود.

ورامین - کارگران یک کارخانه در این شهر، در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ماه گذشته دست به اعتصاب می‌زنند. بدنبال این اعتصاب، هفت نفر از کارگران را به ساواک معرفی کرده‌اند. جزئیات دیگری از این اعتصاب در دست نیست.

کرمان - کارگران معدن نغال‌سنگ ریگ آباد کرمان برای افزایش دستمزد، در اردیبهشت ماه گذشته اعتصاب کردند. شروع اعتصاب به این صورت بود که کارگران از سوارشدن به ماشین‌های معدن خودداری می‌کنند و افرادی را که می‌خواستند سرکار بروند و نیز راننده‌ائی را که با کارفرما همکاری می‌کردند، تهدید به کتک کردند. بدنبال این اعتصاب از طرف کارفرما موافقت می‌شود که ۲۰ ریال به مزد روزانه آنان اضافه شود و ۲۰ ریال دیگر نیز به‌نگام مسافرت فرح که قرار بود در آتیه نزدیکی صورت گیرد، افزوده شود. (تا

مسافرت فرح یک خاصیت وجودی داشته باشد!

تهران - کارگران کارخانه الیافت واقع در جاده کرج، در اوایل هفته اول مردادماه گذشته برای افزایش دستمزد دست به اعتصاب می‌زنند. این اعتصاب به مدت سه روز به طول می‌انجامد که در طول آن، کارگران کارخانه را در اختیار خود داشته‌اند. اعتصاب با موفقیت کارگران در تأمین خواسته‌هایشان پایان می‌پذیرد.

تهران - در یکی از روزهای هفته اول آبانماه سلاخان گوسفندی کشتارگاه تهران برای عوض کردن نماینده خود دست از کار می‌کشند. نماینده آنها یک نفر ساواکی بود و آنها ادعا می‌کردند وی به هیچ‌یک از خواسته‌های آنان رسیدگی نکرده و آن را با مقامات بالاتر در میان نمی‌گذارد. اعتصاب متشکل و یکپارچه آنها انتظامات کشتارگاه را به وحشت می‌اندازد که نتیجه تقاضای نیروی امدادی می‌کند. در این هنگام سه ماشین گارد وارد صحن کشتارگاه شده و بدستور فرمانده خود پیاده می‌شوند. فرمانده که بی‌توجهی سلاخان را مشاهده می‌کند، به افراد خویش آرایش لازمه را داده و دستور حمله می‌دهد. سلاخان بلافاصله با شعارهای جاوید شاه مانع از ادامه عملیات گارد می‌شوند این کار سه مرتبه تکرار می‌شود و این تاکتیک از برخورد بین سلاخان و گارد جلوگیری می‌کند. در این موقع مدیر عامل کشتارگاه به میان آنها آمد و از خواسته آنها پرسید. او چون سلاخان را قاطع دید، بلافاصله با مقامات بالاتر تماس گرفته و قول عوض کردن نماینده را از آنها گرفت. طبق اطلاع بعدی، نماینده فوق‌الذکر عوض شده است.

تهران - گروهی از کارگران کفش ملی برای سود سهام خود در سال جاری بار دیگر اعتصاب و به وزارت کار شکایت کردند. کارخانه مزبور معادل دو ماه حقوق برای آنان سود تعیین کرده بود. در جریان این شکایت، مسئولان وزارت کار به کارگران اعتصابی (حدود ۳۰۰ نفر) گفته بودند که این کارخانه به درد شما نمی‌خورد، بروید با آن تصفیه حساب کنید. شما را به کارخانه بهتری معرفی می‌کنیم. بقرار اطلاع، این افراد به کارخانه‌ای که حدود ۲۰۰۰ کارگر احتیاج دارد، معرفی شده‌اند. شایان توجه است که برخلاف ادعای رژیم دایر بر سهم‌کردن کارگران در سود کارخانجات برمبنای ۲۰ درصد در سال، هیچ کارخانه و شرکتی تاکنون دیده نشده که این سود را به تمام و کمال به کارگران خود بپردازد. بلکه نوعاً به پرداخت مبلغی معادل یکی دوماه حقوق، اکتفا کرده و با صورت‌سازی، سرو ته قضیه را به می‌آورند. از جمله یکی از کارگران شرکت آمریکائی

اسو (که سرمایه آن عمدتاً متعلق به حبیب ثابت است) نقل شده که گفته است «یک آمریکائی به ما گفته هرچند ماه سود می‌خواهید می‌دهیم به شرطی که اسمی از ۲۰ درصد سود نیاورید». به کارگران این کارخانه نیز معادل دو ماه حقوق، بعنوان سود بطور علی‌الحساب پرداخت شده است.

ناصر عامری، یکی از مهره‌های حزبی رژیم که در یک ساله اخیر حزب مردم را رهبری می‌کرده چند هفته قبل، به امر ملوکانه از مقام خود استعفا می‌دهد. بنا به گزارش روزنامه‌های رژیم، نامبرده درست یک ماه پس از استعفا در اثر یک «سانحه هوائی» به قتل رسیده است. در این رابطه به خبر ذیل توجه کنید:

تهران - در جریان کنگره اخیر حزب مردم، از شرکت‌کنندگان می‌خواهند چنانچه اعتراضی و یا انتقادی دارند، مطرح سازند. جوانی حدود ۲۵ ساله از فیروزآباد فارس پشت میکروفن رفته و شروع به انتقاد می‌کند و از وضع مردم ناحیه‌اش می‌گوید و توضیح می‌دهد که عشایر از گرسنگی در آنجا می‌میرند و از این قبیل حرف‌ها. در این هنگام هلاکو رامبد (لیدر اقلیت در مجلس) مشت‌های خود را روی میز کوبیده و وی را به سکوت دعوت می‌کند و می‌گوید: «از کارهای حزبی صحبت کنید و به کارهای مملکتی کار نداشته باشید». و سپس می‌گوید: «شما یادتان هست که در گذشته مردم چه وضعی داشتند و اکنون چقدر اوضاع بهتر شده؟» و بالاخره به این ترتیب وی را از صحبت کردن بازمی‌دارند.

قبلاً (نشریه خبری شماره ۸) خبر دادیم که شخصی بنام خلیلی در اثر شلیک مسلسل مزدوران رژیم، به شهادت رسیده است. اکنون گزارش دقیق‌تری از جریان امر به دست ما رسیده که نشان می‌دهد نامبرده در این جریان احتمالاً فقط مجروح شده است.

تهران - چندی پیش جنایت دیگری توسط مأمورین مزدور ساواک صورت گرفت. جریان از این قرار بود که رضا خلیلی به اتفاق مادر و خواهر خود برای ملاقات برادرش که زندانی بوده، به زندان قصر می‌رود. وی پس از بازگشت به خانه، متوجه می‌شود که لباس‌های برادرش را به او تحویل نداده‌اند. لذا رضا به زندان برمی‌گردد تا لباس‌های برادرش را تحویل بگیرد و مادر و خواهر به خانه می‌روند. آنها بمحض بازکردن در خانه، چهار نفر مسلح را می‌بینند که در خانه نشسته و مشغول صحبت‌کردن می‌باشند. مادر که بعلت سیاسی بودن پسرانش، با این نوع یورش و عملیات سازمان امنیت آشنائی داشته، متوجه



می‌شود که آنها مزدوران امنیتی هستند و برای سؤال و جواب از رضا آمده‌اند. مأمورین از مادر سراغ رضا را می‌گیرند و طبق معمول می‌گویند که با او کاری نداریم و فقط چند سؤال کوچک است که از او می‌خواهیم بکنیم. در این بین رضا به خانه برمی‌گردد و مشغول بازکردن در خانه می‌شود. بعلت سفت بودن در منزل، سروصدای زیادی راه می‌افتد. بمجرد باز شدن در، مأمورین مزدور ساواک لوله مسلسل را به طرف رضا گرفته و شلیک می‌کنند. خون از بدن رضا بیرون می‌زند و مأمورین دست و پای رضا را گرفته و به داخل ماشین می‌اندازند و با خود می‌برند.

مادر پرس‌وجوکنان به سراغ آشنایان می‌رود تا از زنده بودن یا کشته شدن پسرش باخبر شود. پس از مدتی تلاش به او خبر می‌دهند که رضا مجروح و در بیمارستان شهربانی بستری می‌باشد. مادر و خواهر رضا اجازه ملاقات می‌گیرند و برای دیدن او به بیمارستان شهربانی می‌روند. آنان به اطاقی که از طرف مزدوران محافظت می‌شده راهنمایی، و با شخصی که با ملافه روی صورتش را پوشانده بودند روبرو می‌شوند. به آنها اجازه نمی‌دهند که ملافه را برای دیدن پسرشان پس بزنند. یک هفته بعد از جریان مأمورین به سراغ مادر رضا رفته و خیلی محترمانه عذرخواهی کرده و اظهار می‌دارند که سروصدای قفل در منزل ما را به اشتباه انداخت و تصور کردیم که رضا مسلسل خود را آماده می‌کند. به همین دلیل او را به مسلسل بستیم. قابل توجه است که رضا خلیلی یک عنصر معمولی بود و سلاخی هم نداشت. مأمورین سپس ادامه می‌دهند که این فقط یک اشتباه بوده است.

اینک به چند خبر در زمینه مسایل آموزشی، فرهنگی، هنری و فشار رژیم بر عناصر روشنفکر و تحصیل‌کرده و موسسات آموزشی و فرهنگی توجه کنید.

تهران - رژیم، سیاست دریافت تعهد از دانشجو را اخیراً به دبیرستان‌ها نیز تعمیم داده و به این ترتیب بار دیگر ماهیت «آموزش رایگان» خویش را برملا می‌سازد. بنا به گزارش‌های رسیده، اخیراً اولیای دانش‌آموزان را به دفتر دبیرستان‌ها احضار کرده و از آنها تعهد می‌خواهند که فرزندان‌شان بعد از اتمام دوره تحصیل باید برای دولت، در هر کجا که تعیین کند، به کار بپردازند و والدین حق هیچ‌گونه دخالتی را در این مورد ندارند. والدین اگر این تعهد را نپذیرند مجبور به پرداخت ارقام سرسام‌آوری تحت عنوان «هزینه تحصیل» خواهند بود. این امر نگرانی و بی‌اعتمادی زیادی بین مردم ایجاد کرده است.

تهران - دستگیری روزافزون انقلابیون و روشنفکران توسط رژیم، تأثیر زیادی بر زندگی مردم گذاشته و باعث افزایش نارضایتی بیشتر آنان از رژیم شده است. بطور نمونه، بدنبال دستگیری چند نفر از معلمین دبستان انوشیروان دادگر در خیابان شهباز جنوبی، اکثر کلاس‌های این مدرسه بدون معلم مانده و مسئولین آموزش و پرورش را که با کمبود کادر آموزشی مواجه هستند، دچار اشکالات زیادی نموده است. این مسائل باعث برخورد‌های زیادی بین اولیای دانش‌آموزان با مسئولین آموزشی شده است.

تهران - طبق بخشنامه جدید وزارت آموزش و پرورش، مدارس که از وجوهات مذهبی (خمس، سهم امام و...) برای بودجه‌شان استفاده می‌کنند، مسئولین آنها باید آن وجوهات را تحویل مقامات وزارتخانه بدهند. وزارت آموزش و پرورش نه حاضر است این گونه مدارس را بخرد و نه اجاره کند. مدارس که مشمول این بخشنامه می‌شوند، ظاهراً مدراس جامعه تعلیمات اسلامی و مدارس مستقل اسلامی مانند علوی، رفا، نرگس، قدس و... می‌باشند.

تهران - در اوایل آذرماه گذشته آقای رجائی دبیر دبیرستان‌های تهران و سرپرست موسسات فرهنگی رفاه دستگیر می‌شود. نامبرده یکی از اعضای نهضت آزادی بود که در سال ۴۲ بدست رژیم جنایتکار دستگیر شد. گفته می‌شود که دستگیری وی، بخاطر کتابی بوده که در رابطه با او بعد از چند دست‌گشتن، بدست یک مأمور ساواک می‌افتد و ساواک با دنبال کردن آن واسطه‌ها، به آقای رجائی می‌رسد. اخبار رسیده حاکیست که وی را شدیداً شکنجه کرده‌اند بطوری که بعلت زیادی جراحات وارده، نتوانسته‌اند به زنش ملاقات بدهند.

هم‌میهنان عزیز باید توجه داشته باشند که در شرایط حاکمیت و خفقان پلیسی، برای نگهداری و ردوبدل کردن کتاب و جزوات، رعایت کامل مسایل امنیتی را بکنند. و حتی‌الامکان بطور مستقیم جزوه یا کتابی بدست کسی ندهند.

تهران - در هفته اول دیماه گذشته، سقف یکی از مدارس در منطقه جوادیه فرو ریخته و عده‌ای از دانش‌آموزان یک کلاس کشته و زخمی شده‌اند.

همدان - در نیمه دوم آذرماه ۵۳ مرکز تلویزیون همدان منفجر شده است. بدنبال این

واقعۀ، پلیس حدود ۴۰ نفر را که گویا سپاهی دانش و دانش‌آموز بوده‌اند، دستگیر کرده است.

اصفهان - اواخر خرداد ماه گذشته، ساواک با یورش وحشیانه خود، ۱۲ نفر از دانشجویان بلوچ دانشگاه اصفهان را دستگیر و به زندان فرستاده است.

تهران - سرهنگ مروجی، رئیس ساواک منطقه ۸ (خیابان ابوسعید مقابل کلانتری ۱۲) مسئولیت مدیرانی را که آموزش و پرورش به مدارس اسلامی این ناحیه فرستاده است نیز به عهده دارد و این مدیران در تماس نزدیک و دائمی با او هستند. از جمله در آبانماه ۱۳۵۲، بدنبال گزارش مدیر دبستان دخترانه نرگس از اوضاع ناآرام این دبستان، سرهنگ مروجی شخصاً به مدرسه آمده و تحقیقات و تهدیداتی کرده بود.

تاکنون همچنین چند نفر از عناصر روشنفکر بازار را برای تحقیقات به این مرکز خواسته‌اند و بعد از پرسش‌هایی، آنان را آزاد کرده‌اند. از جمله اینها، دو نفر از اعضای فعال «صندوق جاوید» می‌باشند.

تهران - در مرداد ماه سال جاری، ساواک یکی از دبیران هنرستان کارآموز بنام سیفی را دستگیر کرده است. بهنگام دستگیری در دست یکی از مأمورین کیف بی‌دسته‌ای بوده که یک مسلسل در دخل آن دیده می‌شده است.

## نشریه خبری سازمان مجاهدین خلق ایران

شماره ۱۲

۱۳۵۳ اسفند

قهر و خشونت، صفت مشخصه مبارزات سیاسی خلق ما را در حال حاضر تشکیل می‌دهد - قهر و خشونت انقلابی در برابر قهر و خشونت ضدانقلابی، خلق رنج‌دیده ما بدرستی دریافته است که در برابر قهر و خشونت ضدانقلاب که به وحشیانه‌ترین و غیرانسانی‌ترین وجهی مبارزات حق‌طلبانه مردم را سرکوب می‌کند و امکان هرگونه فعالیت علنی صنفی، سیاسی و اجتماعی را از آنان سلب کرده و زندان و شکنجه و ترور و ارباب و اعدام، ابزار عادی سلطه او بشمار می‌روند، جز توسل به قهر و خشونت انقلابی - و در

عالی‌ترین شکل آن، مبارزات مسلحانه - راه دیگری برای احقاق حقوق خویش ندارد. یک نظر به اخبار گوناگونی که از گوشه و کنار کشور می‌رسد و بخشی از آنها را در شماره‌های گذشته این نشریه و نشریه «مجاهد» آورده‌ایم - بخوبی وسعت روزافزون موج مبارزات خلقی - اعتصابات همراه با اعمال قهر کارگری، دانشجویی و صنفی / مبارزات روستائی، تشکیل گروه‌های جدید چریکی / عملیات انقلابی / مبارزات در زندان... و در برابر، تشدید خفقان و فشار رژیم / دستگیری‌ها، تبعیدها، شکنجه‌های تا حد مرگ و... - و گسترش و تنوع و تکامل هرچه بیشتر این مبارزات را نشان می‌دهد. هرچه وسیع‌تر، گسترده‌تر و متکامل‌تر باد!

اینک به گزارش‌های دیگری از قهر انقلاب و ضدانقلاب توجه کنید.

تهران - روز چهارشنبه چهارم دیماه گذشته، یک پسر و یک دختر چادری در یک کیوسک تلفن واقع در خیابان شهباز نزدیک چهارراه صفا، مشغول تلفن بودند که توسط ۲۰ نفر مزدور ساواکی مسلح به مسلسل‌های اسرائیلی و سلاح‌های کمری محاصره و مورد حمله قرار می‌گیرند. ساواکی‌ها موفق می‌شوند دختر را بگیرند. آنان سپس چادر دختر را در دهانش فرو کرده و او را به داخل ماشین می‌اندازند و روی سینه‌اش می‌نشینند و صحنه را ترک می‌گویند. ظاهراً پسر توانسته است با مهارت از محاصره پلیس فرار کند.

تهران - روز بیستم آذرماه ۵۳، در سه‌راه سیروس یک درگیری با پلیس رخ داده است که از جزئیات آن اطلاعی در دست نیست.

تهران - در حدود سومین هفته مرداد ماه سال جاری، یک خانه در بازارچه سقاباشی مورد سوءظن مأمورین قرار گرفته و محاصره می‌شود. در این هنگام دو نفر از داخل خانه بیرون آمده و قصد فرار می‌کنند که مأمورین به کمک کارگرانی که در خیابان مشغول بنائی بوده‌اند، آنان را دستگیر می‌کنند. روز بعد، خانه تحت مراقبت شدید بوده و مأمورین کمیته در آن تله می‌نشینند. گویا یکی از مأمورین شهربانی بنام صانعی که لباس شخصی داشته است، بدون اطلاع وارد خانه مذکور می‌شود که مورد اصابت گلوله ساواکی‌ها واقع شده و [؟؟؟] می‌شود.

بلوچستان - اوائل مهرماه گذشته، اتومبیل حامل نماینده ایرانشهر در مجلس شورای ملی، در جاده این شهر مورد هجوم دسته‌ای از انقلابیون مسلح قرار می‌گیرد ولی به علت مسلح

بودن نامبرده عملیات با مجروح شدن او و فرار انقلابیون خاتمه می‌یابد. طبق اخبار رسیده، در این استان نوعی حکومت نظامی برقرار است. یعنی از ساعت ۶ بعدازظهر، هیچ اتومبیلی حق حرکت در جاده‌های این استان را ندارد. قبلاً خبر رسیده بود که چند اتوبوس و تانکر نفتکش مورد حمله افراد مسلح قرار گرفته است. (به خبرهای دیگر در این باره در شماره‌های ۲ و ۵ این نشریه مراجعه کنید).

توطئه سکوتی که رژیم در این مورد پیش گرفته، دلیل وحشت او از پخش اخبار و عدم قدرت وی در مقابله با این امواج انقلابی است. رژیم علاوه بر نیروهای ارتش و ژاندارمری و تشکیل واحدی بنام «چریک محلی» عده‌ای را که از فشار فقر به ننگ همکاری با دشمن خود تن داده‌اند، بنام «دلاوران» به استخدام گرفته و بعنوان نیروی کمکی برای ژاندارمری از آنان استفاده می‌کند. در هر پاسگاه در بلوچستان، معمولاً چند تن از آنان که یک تفنگ برنو مسلح و لباس نظامی بر تن دارند، دیده می‌شوند.

اصفهان - روز ۲۰ مرداد ماه گذشته، اهالی ده کدن اصفهان اتومبیل یک آخوند ساواکی را در این ده نابود کرده‌اند. کیفیت عمل چنین بوده که ابتدا اتومبیل را به تیر برق زده و سپس مردم آنرا سنگباران می‌کنند.

اصفهان - چندی قبل، روحانیون مبارز اصفهان چند نفر از روحانیون خودفروخته را که قبلاً برای ایراد وفاداری به شاه به هتل شاه‌عباس رفته بودند، به سزای اعمالشان رساندند. بنا به مفاد اعلامیه‌ای که از طرف روحانیون منتشر شده، عملیات یادشده عبارت بودند از:

- ۱- عمامه امام جمعه شهر را برداشته و کتک مفصلی به او زده‌اند.

- ۲- عمامه‌های شیخ مرتضی اردکانی و سیدمحمدرضا خراسانی را برداشته و به آنان اخطار کرده‌اند که در صورت تکرار عملشان، مجازات‌های شدیدتری خواهند دید.

تهران - روز ۲۸ مرداد ماه ۵۳، به اداره آی.بی.ام (نماینده‌گی کمپانی معروف کامپیوتر - آمریکائی) تلفن زده می‌شود که بمبی در ساختمان کارگذاری شده است. ساختمان فوراً تخلیه می‌شود و کارشناسان ساواک سررسیده و شروع به بمب‌یابی می‌کنند.

تهران - در شهریورماه گذشته فردی بنام محمد نوری که در بازار بین‌الحرمین، پاساژ مهناز به شغل تکثیر و پلی‌کپی اشتغال داشته، دستگیر شده است. نامبرده متهم شده است که اعلامیه‌های انقلابیون، از جمله اعلامیه‌های مجاهدین و آرمان خلق را تکثیر می‌کرده

است. مأمورین کمیته بنام بازرسان بیمه‌های اجتماعی وارد محل کار او می‌شوند و بدون اینکه همسایگانش مطلع شوند، او را دستگیر می‌کنند. پس از دو ساعت، دوستان و همسایگان نامبرده از موضوع مطلع می‌شوند.

اصفهان - «گروه تشیع سرخ» اتومبیل امام جمعه این شهر را به آتش کشیدند. بنا به مفاد اعلامیه‌ای که از طرف این گروه منتشر شده، کیفیت عمل چنین بوده که یک شب در اواسط تیرماه سال جاری، برق منطقه کوهانستان اصفهان قطع می‌شود که نامبردگان از فرصت استفاده کرده و اتومبیل امام جمعه را آتش می‌زنند.

بعد از جریان عمل، رئیس ژاندارمری محل مردم را جمع کرده و برای آنها سخنرانی می‌کند که: «خود آقای خمینی می‌گوید خرابکاری بد است و این کارها درست نیست». یک نفر از میان جمع می‌گوید: «پس چرا خود آقا اعلامیه می‌دهد؟» نامبرده را پس از سخنرانی دستگیر و به فاصله دو روز آزاد می‌کنند. از کم‌وکیف کار گروه اطلاع بیشتری در دست نیست.

ری - روز ۵۳/۴/۲۷ چریکی مورد سوءظن مأمورین کلانتری شهرری قرار گرفته و تعقیب می‌شود. نامبرده در حین فرار، روی کامیونی که در خیابان پارک شده بود رفته و سنگر می‌گیرد. رئیس کلانتری محل نیز در زیر کامیون و پاسبان‌ها در اطراف آن سنگر می‌گیرند. در درگیری که رخ می‌دهد، چریک مزبور با شلیک یک یا دو گلوله یکی از پاسبان‌ها را زخمی کرده و موفق به فرار می‌شود. پاسبان نامبرده پس از دو هفته از بیمارستان مرخص شده است.

تهران - در آخرین روزهای هفته آخر مرداد ماه گذشته، سه نفر انقلابی با پاسبانی در خیابان ایران جنب بانک عمران درگیر می‌شوند. هدف آنها خلع سلاح پاسبان فوق‌الذکر بوده است. در جریان برخورد که بین ساعت ۹ تا ۱۰/۵ صبح رخ داده، پاسبان موفق می‌شود که زودتر از اسلحه‌اش استفاده کرده و پای یکی از رزمندگان را زخمی نماید. متقابلاً خود پاسبان با ضربات کارد انقلابیون زخمی می‌شود. سرانجام دو تن از انقلابیون فرار می‌کنند و فرد زخمی اسیر می‌شود. گزارش بعدی حاکیست که مأموران چندین بار به خانه فردی بنام کمیلی که فراری است. به اتهام شرکت در درگیری فوق، هجوم برده و خانه را بررسی کرده‌اند.

تهران - در اوایل هفته دوم تیرماه گذشته، دو نفر موتورسوار، در خیابان شاه‌رضا نزدیک میدان فردوسی مقابل بانک بازرگانی، به مأمور بانک که برای تحویل پول از اتومبیل

پیکان پیاده شده و به طرف بانک می‌رفت، حمله می‌کنند. یکی از دو نفر رانندگی موتور را به عهده داشته و نفر دوم کیف محتوی پول را از دست مأمور می‌گیرد. ولی قبل از اینکه بتواند فرار کند، مأمور نامبرده پیراهن وی را گرفته و با او گلاویز می‌شود. جوان، کیف را به طرف رفیق خود که روی موتور بوده می‌اندازد. ولی موتورسوار نمی‌تواند آن را بگیرد و کیف وسط خیابان می‌افتد. در این اثنا جوان خود را از چنگ مأمور خلاص کرده و به طرف موتور رفته و سوار می‌شود و دو نفری از صحنه می‌گریزند. در تمام این مدت دو نفر دیگر در داخل پیکان نشسته بودند، ولی هیچ حرکتی به خود نمی‌دهند.

تهران - در هفته سوم مردادماه گذشته یک پاسبان نزدیک شرکت تولیدارو، بین خیابان حسینی و فردوسی با ضربات کارت خلع سلاح می‌شود. پاسبان نامبرده گویا در جریان عمل کشته شده است.

اصفهان - چندی قبل، شب‌هنگام در این شهر صدای انفجار بگوش می‌رسد و فردای آن شایع می‌شود که سه چریک در یک درگیری کشته و زخمی شده‌اند. مسافری که پس از این جریان از اصفهان وارد تهران شده نقل کرده که به هنگام مراجعت، راه‌بندان بود و مأموران تمام اتومبیل‌ها، مخصوصاً اتومبیل‌های شخصی را متوقف و کارت‌های شناسائی و گواهی‌نامه‌ها را به دقت بازرسی می‌کرده‌اند.

دزفول - شایع است که در تابستان گذشته یک گروه ۶۰ نفری از دانشجویان دزفولی که برای گذراندن تعطیلات به این شهر آمده بودند، همراه با مقداری سلاح و دستگاه بی‌سیم دستگیر شده‌اند. ظاهراً شروع جریان دستگیری به این صورت بوده که رهبر گروه در حالی که سوار موتور بوده، تقاضای یک ساواکی را برای سوارشدن می‌پذیرد. ساواکی مزبور پایش به خورجین پشت موتور می‌خورد و احساس می‌کند در آن چیزهائی است که با دقت بیشتر متوجه اسلحه در داخل خورجین می‌شود و موتورسوار را بازداشت می‌کند.

کرج - اخیراً گروهی از مردم خانه‌بدوش، در قطعه زمینی بین راه کرج - قزوین دست به ساختن خانه‌هائی زده و در آنها سکنی می‌کنند. مأمورین مربوطه جریان را فهمیده و به آنان اخطار می‌کنند که خانه‌ها را تخلیه کنند. ولی چون کسی به آن اعتنا نمی‌کند، موضوع را به تهران گزارش می‌کنند. از تهران دستور می‌رسد که چند بولدوزر را به آنجا برده و خانه‌ها را خراب کنید. مردان این خانواده‌ها که از جریان مطلع می‌شوند، بیرون آمده و جلو خانه‌ها صف می‌کشند. به محض اینکه اولین بولدوزر سر می‌رسد، آنها راننده آنرا کتک

مفصلی می‌زنند و روانه کرج می‌کنند. سپس از تهران دستور می‌رسد که فعلاً مسئله را مسکوت بگذارید.

اهواز - اوایل سال جاری یک گروه چند نفری (۶ تا ۱۱ نفر) از هنرجویان هنرستان صنعت نفت، به اتهام بمب‌گذاری در کنار ستون یادبودی در محدوده شرکت نفت، دستگیر شده‌اند. بمب مذکور، قبل از انفجار بوسیله مامورین رژیم کشف و خنثی شده بود. پلیس برای گرفتن اعتراف، دو تن از اینان را بشدت شکنجه کرده ولی آنان سرسختانه این اتهام را رد کرده‌اند. در نتیجه هرکدام به محکومیت‌های کوتاه (حداکثر پنج ماه) محکوم و پس از اتمام دوره زندان، آزاد و از هنرستان اخراج شده‌اند.

نهاوند - بدنبال اعدام شش تن از انقلابیون گروه ابوزر در سال گذشته و پخش اعلامیه‌ای از طرف گروه در یک مسجد، حدود ۲۰۰ نفر در این شهر دستگیر شده‌اند. رژیم همچنین به ساختن یک زندان مجهز و ایجاد شعبه ساواک در این شهر و انتشار شایعاتی علیه انقلابیون، دست زده است. ولی این اعمال اثر معکوس گذاشته و مآلاً به نفع جنبش تمام شده است. به طوری که بیشتر اهالی این شهر نسبت به سازمان‌های انقلابی و بطور کلی جنبش، سمپاتی پیدا کرده‌اند. (اعلامیه اخیر گروه - مورخ آبانماه ۱۳۵۳ - در نشریه خبری شماره ۸ درج شده است).

خرمشهر - عصر روز سه‌شنبه ۵۳/۵/۲۲، انبار مهمات پایگاه دریائی خرمشهر منفجر شده است. ظاهراً انفجار بوسیله یک بمب صورت گرفته است. پاسدار پشت‌بام، چند لحظه قبل از انفجار از بام پائین آمده بود و لذا آسیبی نمی‌بیند. ولی چند سرباز در اطراف انبار مجروح می‌شوند. در یادگان گفته شده که دو تن از سربازان کشته شده‌اند.

دزفول - خرم آباد - چندی قبل تلفن کاریر این دو شهر در یک زمان - حدود ساعت چهار صبح - آتش گرفته و بکلی سوخته است.

تهران - ساواک اخیراً دست به ساختن ساختمان‌هایی در منطقه‌ای حدود سیدخندان واقع در جاده قدیم شمیران زده است. برای این ساختمان‌ها از قطعات پیش‌ساخته استفاده می‌شود. آنچه تاکنون از ظواهر امر برمی‌آید. ساختمان‌ها کوچک و منفرد، ساخته شده و حوزه وسیعی را اشغال می‌کنند. تاسیسات فلزکاری این ساختمان‌ها بوسیله شرکت



جنرال الکتریک (واقع در جاده آبعلی، جنب فیلیپس) انجام می‌شود که عهده‌دار ساختمان جدید زندان اوین نیز بوده است. گفته می‌شود شرکت مذکور مقاطعه‌کار ارتشی نیز می‌باشد. کارگران این شرکت، دارای کارت شناسائی بوده و هنگام ورود و خروج دقیقاً بازرسی می‌شوند. در بین کارگران عده زیادی ساواکی هستند و عموماً هنگام کار مراقبت می‌شوند.

تهران - در هفته اول شهریور ماه گذشته، قاسم خلیج، کارگر شرکت بی.ان.اس (پروفیل نیمه‌سبک) به اتهام پخش اعلامیه مجاهدین در داخل اتوبوس سرویس کارخانه دستگیر می‌شود. نامبرده ابتدا بوسیله حسینی رئیس کارگزینی کارخانه - که گوینده رادیو ایران نیز هست و ساواکی است - احضار و سپس به پلیس معرفی می‌شود. بنا به اظهار یکی از بستگان خلیج، پس از دستگیری وی، چند تن از دوستان نامبرده را نیز دستگیر کرده‌اند.

تجاوز نظامی نیروهای مزدور رژیم مرتجع و تجاوزگر شاه به عمان و شرکت این نیروها به همراه نیروهای انگلیسی و مزدور در این سرزمین در حملات ننگین تجاوزگرانه علیه انقلاب خلق قهرمان ظفار، بیش از پیش انقلابیون و خلق‌های قهرمان ایران و عمان را به هم نزدیک و همبستگی آنان را تشدید کرده است. به همین مناسبت، در ماه گذشته، اعلامیه مشترک زیر از طرف جبهه خلق برای آزادی عمان و سازمان‌های چریک‌های فدائی خلق، مجاهدین خلق ایران و جبهه ملی ایران انتشار یافت.

### اعلامیه مشترک

هم‌اکنون خلق‌های ایرانی و عرب ما، درگیر مبارزه‌ای سخت علیه دشمن مشترک خویش، امپریالیسم و مرتجعین وابسته می‌باشند. ارتجاع منطقه که بوسیله نیروهای امپریالیستی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و انگلیس حمایت می‌شود، علیه مبارزات عادلانه و بحق خلق‌های ما، توطئه‌چینی می‌نماید. آنها به منظور فریب خلق‌های ما و استثمار ثروت‌های سرشار طبیعی آنها و گرفتار کردن دائمی آنها در دام توطئه‌های استعماری خویش و سرکوبی و نابودی جنبش انقلابی آنها، به هر شیوه غیرانسانی دست می‌زنند.

امپریالیست‌ها، برای وابسته کردن هرچه بیشتر کشورهای ما به بازارهای سرمایه‌داری بین‌المللی و همچنین جلوگیری از انفجار خشم خلق‌های ما و نیز سرکوب مبارزات آنها، دست به یک رشته توطئه‌هایی زدند که در ایران و عمان در زمان‌های مختلف و به شکل‌های

گوناگون پیاده شده است. آنها از یک طرف دست به اجرای برنامه‌های به ظاهر اصلاحی زده و از طرف دیگر سرکوب وحشیانه نیروهای ملی و مبارز را افزایش داده و ترور و وحشت را در بین مردم افزایش دادند. آنها می‌خواستند عناصر مردم را از طرفی با تطمیع و فریب و از طرف دیگر با تهدید و سرکوب نه‌تنها به بی‌طرفی بکشانند بلکه وادارشان سازند که در برابر امپریالیست‌ها تسلیم شده و با آنها همکاری کنند.

لیکن، خلق‌های ما خیلی زود به ابعاد این نقشه‌های خائنه و وحشتناک پی برده و برای به شکست کشانیدن آن کمر همت بستند. در این راه، از تجربیات مبارزات درازمدت خویش با نیروهای مرتجع و مزدور و همچنین از تجربیات خلق‌های مبارزی که قبل از آنها در این راه قدم گذاشته بودند، سود جسته و در جریان عمل شکل مبارزه خویش را تکامل می‌دادند، تا اینکه مبارزه مسلحانه را بعنوان کامل‌ترین شکل مبارزه بنیان نهاده به اصل «پاسخگویی قهر ارجاعی با انقلابی سازمان یافته» تحقق بخشیدند. بدین ترتیب مبارزات مردم در کشورهای ما به شیوه‌ای درست و عملی در خدمت مبارزه مسلحانه درآمد مبارزه مسلحانه تنها شکلی از مبارزه است که بخاطر ماهیت برنده و قاطعش در رابطه با دشمن، توانسته است اصلی‌ترین نقش را در تشدید مبارزات همه اقشار و طبقات خلفی و در همه سطح، بازی کند و این مبارزات را تا پیروزی کامل بر دشمن، رهبری خواهد کرد.

بر ماست که برای شرکت کامل توده‌های مردم در مبارزه مسلحانه، برای سرنگونی رژیم‌های ارتجاعی و وابستگان‌شان و اربابان امپریالیست آنها، برای تحقق آزادی و استقلال کامل و ساختمان یک جامعه نوین، مرفه و آزاده قاطعانه به مبارزه خود ادامه دهیم. و ما مطمئن هستیم که توده‌های خلق عرب در عمان و خلق ایران این وظیفه مقدس تاریخی خویش را به انجام خواهند رسانید.

ما تأکید می‌کنیم که هدف‌های تجاوزکارانه رژیم مزدور شاه در سرزمین‌های عربی - مقاصد تجاوزکارانه‌ای که تبلور آن در لشگرکشی و اشغال نظامی مشاهده می‌شود - در واقع توطئه‌های خصمانه‌ای است که تنها بوسیله همین رژیم ارتجاعی و به حمایت و تایید اربابان امپریالیستش در لندن و واشنگتن تدارک دیده می‌شود و توده‌های خلق ایران هیچ سهمی در این جنایات ندارند. همچنین به هیچ‌وجه من‌الوجه ممکن نیست که این توطئه‌های خصمانه بر کیفیت رابطه برادرانه و تاریخی مستحکمی که مردم ایران و برادران عربشان را به هم پیوند می‌دهد، تأثیر بگذارد.

ما بخوبی واقفیم که جنگ تجاوزکارانه‌ای که نیروهای ایرانی از تاریخ ۵۲/۹/۲۹ بر علیه خلق عرب عمان بدان دست زده‌اند و همچنین گسترش این جنگ با هجوم‌های نظامی وسیع اخیر به منطقه غربی سرزمین‌های آزادشده ایالت ظفار که به منظور پایان بخشیدن به

انقلاب عمان و گسترش دایره اشغال نظامی ایران به طرف خاک عمان صورت می‌گیرد، و همچنین، خیانتی که قابوس مزدور با بازکردن درهای عمان برای طمع‌های رژیم شاه مرتکب شده است، کلاً در جهت اجرای استراتژی امپریالیسم در منطقه صورت گرفته است. بارزترین نمود این امر، اعلام قرارداد سه‌جانبه ایالات متحده، انگلیس و قابوس مزدور است که عملاً عبارتست از استفاده نیروهای آمریکائی از جزیره مصیره که موقعیت استراتژیک مهمی دارد و این، اقدامی است که با تهدیدات آمریکا مبنی بر اشغال منابع نفت در ارتباط می‌باشد. این امر همچنین هدف‌های امپریالیستی مفتضح آمریکا در منطقه و نقش خیانت‌کارانه قابوس را در به‌خطر انداختن آرامش و امنیت منطقه روشن می‌کند.

ما عمیقاً معتقدیم که خلق عمان هرگز تنها ملتی نخواهد بود که هدف چنین دشمنی‌های آشکاری قرار می‌گیرد. در صورتی که نیروهای مترقی و خلق‌های منطقه برای جلوگیری از این دشمنی‌ها دست به یک اقدام فوری نزنند، خلق‌های دیگر منطقه نیز از شر توطئه‌های امپریالیست‌ها ایمن نخواهند بود.

ما همچنین هرگونه کنارآمدن و سازش با رژیم‌های ارتجاعی عمان و ایران و هرگونه موضع‌گیری که به نفع آنها باشد را به مثابه اقدامی بر علیه منافع خلق عرب در عمان و خلق ایران و دیگر خلق‌های مبارز جهان تلقی کرده و آنرا شدیداً محکوم می‌کنیم.

ما همچنان که اعتقاد راسخ خویش را به مبارزه مسلحانه خلق‌های قهرمانان و دیگر خلق‌های منطقه - بویژه خلق قهرمان فلسطین - بر علیه امپریالیسم و صهیونیسم و ارتجاع اعلام می‌داریم؛ تجاوز نظامی ایران به عمان و هدف‌های توسعه‌طلبانه رژیم شاه مزدور و تجاوزات مکرر آن را علیه خلق‌های مبارز منطقه، محکوم می‌نمائیم.

ما تنفر عمیق خویش را از توطئه‌های امپریالیستی و ارتجاعی علیه یمن دمکراتیک که هدف آنها از بین بردن این دولت مترقی و پشت جبهه مستحکم و تکیه‌گاه اصلی انقلاب عمان است، اعلام می‌داریم.

ما همچنین تصمیم قاطع خویش را به ادامه مبارزه علیه دشمن، دوش به دوش همه نیروهای انقلابی منطقه و در یک جبهه واحد فشرده، تا کسب پیروزی نهائی اعلام می‌داریم.

زنده باد همبستگی انقلابی خلق‌های عمان و ایران

مرگ بر امپریالیسم و مرتجعین، دشمنان خلق‌ها

جبهه خلق برای آزادی عمان سازمان چریک‌های فدائی خلق

سازمان مجاهدین خلق ایران سازمان‌های جبهه ملی ایران

۱۳۵۳/۱۱/۱۶

۱۹۷۵/۲/۵

## نشریه خبری سازمان مجاهدین خلق ایران

شماره ۱۳

۹ اسفند ۱۳۵۳

تهران - ۵۳/۱۱/۲۹ - وزارت علوم طرح جدید پذیرش دانشجو را اعلام کرد. به موجب این طرح، کنکور سراسری دانشگاه‌ها حذف شده و دانشگاه‌ها و مدارس عالی خود مستقیماً به پذیرش دانشجو می‌پردازند.

رژیم که علی‌رغم همه اقدامات پیشگیرانه و پلیسی و ضدانگیزه‌ای خود تاکنون نتوانسته سیطره پلیسی خوند را بر موسسات آموزشی عالی به نحو کامل تحمیل کند و روز بروز با امواج جدید تظاهرات و اعتصابات دانشجویی روبرو است، اکنون برای جلوگیری از ورود عناصر مبارز به دانشگاه‌ها، به این حيله جديد متوسل شده است. شك نیست که این اقدام رژیم نیز همانند اقدامات دیگر او در گذشته - ایجاد گارد دانشگاه/ تصفیه‌گاه به گاه دانشجویان و دستگیری و اخراج و به سربازی فرستادن عناصر فعال/ دست بردن در تست‌های کنکور/ نفوذ عناصر ساواک در دانشگاه‌ها بنام دانشجو، بدون کنکور و از طریق سازمان‌های نظامی<sup>۱</sup> گرفتن تعهد خدمت و تحمیل هزینه سنگین آموزش/ سرگرم کردن دانشجویان با برنامه‌های ضدانگیزه‌ای و منحرف‌کننده<sup>۲</sup>... - به شکست انجامیده و ما روز بروز شاهد گسترش و وسعت و تکامل هرچه بیشتر مبارزات دانشجویی خواهیم بود.

قبلاً گزارش‌هایی از تظاهرات دانشجویی در سال جاری که به مناسبت‌های مختلف - و بخصوص به مناسبت ۱۶ آذر - صورت گرفته به اطلاع رساندیم (نشریه خبری شماره‌های ۱ تا ۷). اخبار رسیده حاکیست که این تظاهرات همچنان ادامه دارد. در زیر ابتدا گزارش‌های دیگری از این تظاهرات و سپس گزارش‌هایی از عملیات انقلابی دانشجویان و دانش‌آموزان و سایر فعالیت‌های محصلین و مقابله پلیس با آنان می‌بینید:

تهران - بدنبال تظاهرات وسیع دانشجویان دانشگاه صنعتی به مناسبت شانزدهم آذر، پلیس به خوابگاه دانشجویان این دانشگاه حمله برده و آنان را زیر فشار گذاشته است. از جمله، حرارت مرکزی خوابگاه را قطع و رستوران دانشجویان را تعطیل کرده‌اند. در

---

۱. اخباری در این باره در شماره‌های ۳ و ۴ و ۵ این نشریه آمده است. یک گزارش تحلیلی از این اقدام اخیر رژیم، در شماره آینده «مجاهد» درج خواهد شد.

۲. به گزارش‌هایی درباره اردوهای تابستانی دانشجویان و دانش‌آموزان، در صفحات بعد مراجعه کنید.

فاصله یک ماهه پس از ۱۶ آذر، پلیس سه بار به خوابگاه حمله برده و عده زیادی از دانشجویان را مجروح کرده است. متقابلاً روز ۱۶ دی ماه گذشته، دانشجویان، یک عنصر ساواکی و دو نفر از عناصر گارد مزدور را به چنگ آورده و شدیداً کتک می‌زنند. متعاقب این جریان، ده اتومبیل حامل پلیس به گارد دانشگاه پیوسته و به دانشجویان حمله‌ور می‌شوند. دانشجویان به طرف ساختمان باکری (شیمی) عقب نشسته و در آنجا با استفاده از قفسه‌های آهنی، سنگر می‌گیرند. با ورود عناصر گارد به داخل ساختمان، زدوخورده سختی درمی‌گیرد و دانشجویان پس از اینکه با سنگ و بیل و کلنگ، گارد را مضروب می‌سازند، به اطاق یک نفر از استادان پناهنده می‌شوند. پلیس استاد نامبرده و دانشجویان را به شدت و به نحو توهین‌آمیزی زیر ضربات خود قرار داده و عده زیادی - در حدود ۵۰ نفر - از دانشجویان را دستگیر می‌کند. بدنبال این اقدام، استادان دانشگاه صنعتی به صورت جمعی اعتصاب کرده و از رفتن به کلاس‌ها سرباز می‌زنند.

مشهد - شایع است که در جریان تظاهرات دانشجویان دانشگاه این شهر به مناسبت ۱۶ آذر، یک عنصر گارد کشته و دو تن از دانشجویان به شهادت رسیده‌اند. بدنبال این تظاهرات، ۴۲ نفر از دانشجویان را اخراج و مجبور به ترک مشهد کرده‌اند. پلیس به خیال خود در این شهر به پیشگیری دست زده بود. از جمله عده زیادی از عناصر مبارز این دانشگاه را قبل از فرارسیدن ۱۶ آذر دستگیر کرده و چنین بلوف زده بودند که: «فلانی، تو پارسال، روز ۱۶ آذر جزو تظاهرات‌کنندگان بوده‌ای و ما این را می‌دانسته‌ایم و می‌دانیم که چه کرده‌ای و چند تا شیشه خرد کرده‌ای. ولی زرنگی کردی و از چنگ ما در رفتی. حالا سه روز است که حکم بازداشت تو صادر شده است...». [مژدهی] رئیس خوشخدمت این دانشگاه، در سمینار روسای دانشگاه‌ها که در تهران قبل از ۱۶ آذر تشکیل و در آن پیشنهاد شده بود که به مناسبت ۱۶ آذر دانشگاه‌ها را یک هفته تعطیل کنند، این پیشنهاد را رد کرده و اظهار داشته بود که «من به دانشجویانم اعتماد دارم و بنابراین این تعطیل لزومی ندارد».

اصفهان - در جریان تظاهرات ۱۶ آذر در دانشگاه اصفهان، بمب نیرومندی در اطاق رئیس دانشکده علوم منفجر می‌شود. شدت انفجار بقدری بوده که اطاق فرومی‌ریزد. گویا همزمان با این انفجار، دو بمب آتشزا نیز در محوطه دانشگاه منفجر شده است.

تهران - در جریان تظاهرات دانشجویان دانشگاه صنعتی به مناسبت ۱۶ آذر، دانشجویان

سروان نوروزی رئیس گارد این دانشگاه را به چنگ آورده و به شدت کتک می‌زنند.

تهران - اواخر آبان ماه گذشته، دانشجویان موسسه عالی ارتباطات پست و تلگراف، یک دربان ساواکی را که مانع ورود دانشجویی به داخل موسسه می‌شد، به شدت کتک زده‌اند. تهران - در دانشکده علم و صنعت، از قسمت ساختمان برق دانشکده، یک دستگاه فتوکپی مصادره شده است. متعاقب این جریان، پلیس به سه نفر مشکوک شده و جلو در ورودی، گارد به شدت کارت‌های دانشجویان را بازرسی می‌کند. گزارش‌های دیگری حاکیست که تاکنون از این دانشکده سه دستگاه ماشین تحریر و یک دستگاه پلی‌کپی نیز مصادره شده است. (دو گزارش دیگر از مصادره دستگاه‌های پلی‌کپی در دانشکده پلی‌تکنیک تهران و دانشگاه اصفهان در شماره ۵۶ این نشریه آمده است.)

اصفهان - اخیراً اداره آموزش و پرورش و کمیته مشترک ساواک - شهربانی اصفهان، از کلیه دبیرستان‌های این شهر تعهد گرفته‌اند که از دستگاه‌های پلی‌کپی خود بشدت مراقبت کرده و آنها را در محل‌های مهمی نگهداری و برای آنها نگهبان تعیین کنند. به این جهت، در برخی از دبیرستان‌ها، دستگاه پلی‌کپی را تحویل مستخدم داده و شبها در اطاق نامبرده حفظ می‌شود. همچنین تهیه صورت‌مجلس به هنگام کار با دستگاه و اینکه چه چیزی پلی‌کپی شده و مدت کار دستگاه، جزو این اقدامات به شمار می‌رود.

این اقدامات به دنبال یک سری عملیات انقلابی دانش‌آموزان در استفاده از دستگاه‌های پلی‌کپی صورت گرفته است. از جمله، چندی قبل دانش‌آموزان دبیرستان سعدی اصفهان، دفاعیات مجاهد شهید مهدی رضائی را به تعداد زیادی پلی‌کپی و تکثیر کردند. همچنین در دبیرستان هراتی، انقلابیون دستگاه پلی‌کپی این دبیرستان را همراه با یک قالیچه گران‌قیمت که قرار بود به شاه جلاد هدیه بدهند، مصادره کرده‌اند. گزارش‌های دیگر حاکیست که چند دستگاه ماشین تحریر و ضبط صوت از دبیرستان مینو در فلاورجان، مصادره شده است.

گلپایگان - دستگاه پلی‌کپی دبیرستان پاسارگاد این شهر در اوایل مردادماه گذشته مصادره شده است. بدنبال این جریان، پلیس عده‌ای را دستگیر می‌کند ولی چون سرنخی به دستش نمی‌آید، آنان را آزاد می‌کند. گفته می‌شود که دستگاه فوق، از نوع مدرن بوده است.

تهران - چندی قبل، از طرف دانشگاه صنعتی، کادر اداره کننده غذاخوری را که افرادی مورد اعتماد دانشجویان بوده‌اند، برکنار و اداره آن را به یک عده عناصر مشکوک (بهائی)

واگذار می‌کنند. بدنبال این جریان کیفیت غذا نیز تنزل کرده و عده‌ای از دانشجویان مسموم می‌شوند. بدین‌جهت دانشجویان به دکتر نصر، رئیس دانشگاه که خود را مسلمان و معتقد می‌داند مراجعه کرده و پس از طرح موضوع از او می‌خواهند که به دو علت زیر، کادر مزبور را سریعاً تغییر دهد:

۱- مشکوک بودن و وابستگی این عده به رژیم.

۲- عدم رعایت بهداشت و مسمومیت عده‌ای از دانشجویان.

دکتر نصر در برابر این اعتراض، به یک آیه قرآن متمسک شده (لکم دینکم ولی دین) و می‌گوید: «هرکه به دین خود، شما چه کار دارید به دین و مذهب اینها؟». دانشجویان در برابر این استدلال خشمگین شده و پس از ارائه آیاتی انقلابی از قرآن در مورد عدم سازش با کفار و مشرکین و مبارزه با عناصر مزدور، محل را ترک کرده و تصمیم می‌گیرند آن روز را در خارج غذاخوری اجتماع و تظاهرات و اعتصاب کنند. عده‌ای از استادان که از غذاخوری استفاده می‌کرده‌اند نیز به عنوان اعتراض آن را ترک می‌کنند.

رئیس دانشگاه که با وحدت و همبستگی کامل دانشجویان مواجه می‌شود، کادر معلوم‌الحال را برکنار و تسلیم خواسته دانشجویان می‌گردد.

یکی از اقدامات ضدانگیزه‌ای و سرگرم‌کننده رژیم، طرح به اردو فرستادن دانشجویان در تعطیلات تابستان گذشته بود. رژیم با این اقدام سعی داشت که دانشجویان را در تابستان در شهرستان‌ها پراکنده ساخته و با اجرای برنامه‌ها و تفویض وظایفی به آنان، آنان را سرگرم نگاه دارد. این اقدام رژیم نیز بنا به خصیصه کلی استراتژی ارتجاع، محکوم به شکست است. در زیر گزارش‌هایی در این‌باره می‌بینید:

کرج - اوایل مردادماه گذشته، در اردوی کارآموزی دانشجویان و دانش‌آموزان، تعدادی اعلامیه «پیام به دانشجویان» (مجاهدین خلق) پخش می‌شود. بدنبال این جریان، ساواکی‌ها تمام جاها (من جمله زیر تخت‌ها، لای کتاب‌ها و...) را دقیقاً تفتیش می‌کنند ولی نتیجه‌ای نمی‌گیرند. از آن به بعد، افراد را موقع ورود و خروج دقیقاً بازرسی می‌کرده‌اند. ضمناً از محافظین اردو خواسته می‌شود که افرادی را که به آنان مشکوکند، در اطاق‌های جداگانه جا دهند. این عمل با مخالفت حدود ۲۰ نفر از دانشجویان روبرو شده و دانشجویان التیماتوم می‌دهند که اگر محلشان عوض شود، از اردو می‌روند.

اصفهان - دانشجویان و دانش‌آموزانی که در شهرهای مختلف استان اصفهان به اردو

برده شده بودند، بارها دست به اعتصاب و تظاهرات زده‌اند. دانشجویان از این فرصت تماس با دانش‌آموزان استفاده کرده و به رشد آگاهی سیاسی و اجتماعی آنان کمک می‌کرده‌اند. از جمله، در اردوهای شهرستان‌های سمیرم، نائین، باغ بهادران، نجف‌آباد، شهرکرد و... دانشجویان ضمن پخش «پیام به دانشجویان» در صفوف خود و بین دانش‌آموزان، بارها به اعتصاب و اعتراض پرداختند و با شکستن وسایل اردو و چندین بار واژگون کردن میزهای غذاخوری، نفرت و انزجار خود را نسبت به برنامه‌های رژیم شاه مزدور، نشان دادند. دانشجویان همچنین بارها به دلیل اینکه متصدیان مربوطه نمی‌گذاشتند که ایشان به میان مردم رفته و با توده‌های خلقی مستقیماً تماس بگیرند، به مشاجره و اعتصاب دست زدند. آنان همچنین به گروه‌های «هنری» و ارکستر جازی که رژیم برای سرگرمی آنان فرستاده بود، حمله‌ور شده و بساط آنها را به هم ریختند. در یک نوبت، دانشجویان با شیشه‌های دوغ و کانادا درای به ارکستر حمله‌ور شدند.

نهاوند - در جریان اردوی تابستانی این شهر، عده‌ای از دانشجویان (که یکی از آنان اهل نهاوند بوده) برای ادای نماز به یکی از مساجد شهر می‌روند. این امر (نماز خواندن دانشجو) برای گروهی از اهالی که ناظر جریان بوده‌اند، تازگی داشته و نظر آنان را جلب می‌کند. دانشجویان که متوجه جریان شده بودند، تصمیم می‌گیرند که شب تولد حضرت علی(ع) (۱۳ رجب ۹۴ برابر با ۱۱ مرداد ۵۳) را در اردو جشن بگیرند و بدین‌منظور، بوسیله کارت، از اهالی شهر برای شرکت در این جشن دعوت می‌کنند. اهالی نیز مشتاقانه دعوت را پذیرفته و درجشن شرکت می‌کنند. در جریان جشن، قطعاتی از نهج‌البلاغه و نیز آیاتی از قرآن درباره جهاد همراه با ترجمه و تفسیر دکلمه‌شده و یک قطعه شعر نیز خوانده می‌شود که تأثیر خوبی روی شرکت‌کنندگان می‌گذارد. متعاقب این جریان، دانشجویان تصمیم می‌گیرند که شب تولد امام حسین(ع) (سوم شعبان ۹۴ برابر با ۳۱ مرداد ۵۳) را نیز جشن بگیرند که مامورین مخالفت کرده و مانع کار آنان می‌شوند. لذا دانشجویان کارت‌های تبریکی به امضای «دانشجو» تهیه و همراه با نقل و شیرینی بین مردم توزیع می‌کنند. این اقدام مورد استقبال اهالی قرار گرفته و عده زیادی از مغازه‌داران و رانندگان تاکسی، این کارت‌ها را پشت شیشه‌های مغازه و تاکسی خود می‌چسبانند. (در رابطه با این گزارش، به اعلامیه گروه ابوزر در شماره ۸ این نشریه و گزارش مربوط به رشد آگاهی سیاسی اهالی این شهر و سمپاتی آنان نسبت به انقلابیون در شماره ۱۲ مراجعه شود.)

قابل توجه است که شب قبل از جشن تولد حضرت علی، از طرف فرماندار شهر، جشن نفت (به مناسبت سالگرد باصطلاح «اعمال حاکمیت ملی» بر منابع نفت) برگزار می‌شود و به



این مناسبت، فرماندار از همه دانشجویان دعوت می‌کند. دانشجویان عموماً با سرو وضع نامرتب و خمیازه‌کشان در جشن حضور می‌یابند و مامورین وقتی وضع را چنین می‌بینند، عذر آنان را از شرکت در مراسم می‌خواهند. فردای آن روز که دانشجویان جشن مذهبی برگزار کرده و با سرو وضع مرتب از اهالی پذیرائی می‌کرده‌اند، فرماندار به آنان می‌گوید: «من نمی‌دانم، این چه سرئی است که شما دیروز با آن سرو وضع آشفته در جشن نفت که یک جشن ملی است، شرکت کرده بودید، ولی امروز این قدر مرتب و تمیز هستید؟».

تهران - یک گروه ده نفری که اکثر اعضای آن از دانشجویان دانشکده علم و صنعت بودند، اوایل سال جاری دستگیر شده‌اند. نحوه دستگیری چنین بوده که گروه تصمیم می‌گیرد در جریان اعتصابات دانشگاهی اعلامیه‌ای پخش کند. به این منظور، قرار می‌شود که هر کدام یک متن تهیه کند تا از بین آنها یکی انتخاب شود. نامبردگان هر یک، یک متن نوشته و با قید نام خود، آنها را به مجید نعیمی، نفر دوم گروه می‌سپارند. مجید با شرکت در اعتصابات دستگیر می‌شود و خانه‌اش مورد تفتیش قرار می‌گیرد. بدنبال کشف متون اعلامیه، پلیس بقیه افراد را شناخته و درصدد دستگیری آنها برمی‌آید. از این جمع، مهدی صانعی‌زاده، نفر اول گروه موفق به فرار می‌شود که بعد در جریان یک عمل مسلحانه که با فرد دیگری شرکت داشته، به چنگ پلیس می‌افتد. یک نفر دیگر از افراد گروه فراری است.

تهران - ۵۲/۸/۲۸ - ساواک با استفاده از کلیدهای یدکی کمدهای دانشجویان در دانشکده علم و صنعت، به این کمدها یورش برده است. (کمدها معمولاً دارای دو کلید است که یکی در دفتر دانشکده نگهداری می‌شود). بدنبال این جریان و کشف تعدادی کتاب، چند تن از دانشجویان (حدود ۴-۵ نفر) را در همان روز دستگیر کرده‌اند.

تهران - در نیمه مردادماه گذشته، علی معدنچی دانشجوی دانشکده داروسازی، بوسیله ساواک دستگیر شده است. جریان دستگیری بدین ترتیب بوده که صبح دو نفر به خانه نامبرده مراجعه و از خانواده سراغش را می‌گیرند. ولی چون او در خانه نبود می‌گویند: «به علی آقا بگوئید که امشب ساعت هشت خانه باشد، دو نفر از دوستانش می‌خواهند او را ببینند.» دانشجوی مذکور آن شب در خانه‌اش منتظر دوستان ناشناخته‌اش بوده که ماموران ساواک سررسیده و او را با خود می‌برند.

اکنون به چند گزارش دیگر از دستگیری‌ها و فشار رژیم بر طبقات و اقشار مختلف خلقی توجه کنید:

تهران - ۵۳/۷/۲۵ - شش نفر از اعضای هیئت مدیره موسسه مذهبی مهدیه واقع در خیابان غیائی، خیابان قوامی دستگیر شده‌اند. ظاهراً یکی از دستگیرشدگان، کارمند اداره تسلیحات ارتش بوده است.

تهران - در فروردین ماه گذشته مزدوران رژیم فردی بنام طهماسبی خیابانی را که به شغل تراشکاری اشتغال دارد دستگیر کرده‌اند. نامبرده شوهر عمه مهدی ابریشمچی، مجاهد اسیر می‌باشد. عمال ساواک در اینجا یک بار دیگر از موقعیت خود سوءاستفاده کرده و به اخاذی می‌پردازند. آنان به همسر طهماسبی مراجعه کرده و برای آزادی شوهرش ۲۰ هزار تومان پول مطالبه می‌کنند. ولی پس از اینکه پول را می‌گیرند، نه از آزادی اسیر خبری می‌شود و نه پول مسترد می‌گردد. این امر یکبار دیگر این حقیقت مسلم را روشن ساخت که بین رژیم ضدخلق محمد رضا شاه و مردم هیچ رابطه انسانی نمی‌تواند وجود داشته باشد. عمال رژیم از هیچ وسیله‌ای برای سوءاستفاده و دشمنی با مردم کوتاهی نخواهند کرد و خانواده‌ها باید بشدت مراقب باشند که فریب قول‌وقرارها و وعده و وعیده‌های دشمن را نخورند.

همدان - حسین دیباج برادر رضا دیباج که دو سال قبل بوسیله عمال ساواک دستگیر و زیر شکنجه شهید شده بود، در تابستان گذشته دستگیر شده است. نامبرده حدود یک سال و نیم بود که بصورت نیمه‌مخفی زندگی می‌کرده و ساواک بارها به بستگانش برای پیدا کردن او مراجعه کرده بود. سرانجام با دستگیری دو نفر از آشنایان نامبرده در تهران، محل اقامت او در همدان لو می‌رود. رژیم از دادن هرگونه اطلاعی از سرنوشت او به خانواده‌اش خودداری کرده و آنان از زندگی با مرگ و یا احیاناً محل بازداشت او کاملاً بی‌اطلاع هستند.

در مورد رضا دیباج نیز رژیم از اعلام خبر شهادت او همواره خودداری می‌کرد، تا بالاخره پس از دو سال به خانواده او اطلاع دادند که شناسنامه‌اش را باطل کنند. در عین حال، از برگزاری مجلس ختم نیز جلوگیری کردند.

ملایر - فریدون شیخ‌الاسلامی که دوران خدمت وظیفه خود را با درجه افسری در غرب

کشور می‌گذرانده، در تابستان گذشته دستگیر شده است. گفته می‌شود که نامبرده با یک گروه مارکسیستی در تماس بوده و پس از دستگیری او چند نفر دیگر از افراد گروه نیز دستگیر شده‌اند. لورفتن او به این صورت رخ داده که در محل خدمتش با یکی از توده‌ای‌های سابق آشنا می‌شود و این آشنائی به ردوبدل کردن جزوات می‌رسد که پس از رد کردن جزوه پلی‌کپی شده‌ای از پرویز پویان دستگیر می‌شود.

اصفهان - تهران - قبلاً گزارش‌هایی رسیده بود که در ذوب آهن اصفهان در اردیبهشت ماه گذشته دستگیری‌هایی رخ داده است. از جمله افراد دستگیر شده، یکی بهرام عباسی، مهندس نیروگاه و دیگری ضیاء شجاعی مهندس تکنولوژی کارگاه مکانیکی بوده‌اند. بدنبال این دستگیری‌ها، مختارزاده، سرپرست سابق گازرسانی که دو ماه قبل استعفا کرده بود، در تهران دستگیر می‌شود. همچنین فرشته شجاعی خواهر ضیاء که دانشجوی دانشگاه تهران بوده در این رابطه دستگیر شده است. گفته می‌شود نامبردگان به زبان روسی آشنائی داشته و مشغول ترجمه کتاب‌هایی با تم اجتماعی از زبان روسی بوده‌اند.

تهران - در تابستان گذشته، دو نفر به نام‌های محمد صحراکار و محمود داودی دستگیر شده‌اند. شایع است که داودی چکی به مبلغ پنج هزار تومان از صحراکار می‌گیرد و به خانواده یک زندانی کمک می‌کند. در دادگاه بدوی، داودی به سه سال و صحراکار به دوسال زندان محکوم شده‌اند.

تهران - علیرضا کبیری در رابطه با سازمان مجاهدین خلق، هنگامی که به خانه شخصی بنام فیضی سرمیزی دستگیر شده است. فیضی قبلاً در جریانی دستگیر می‌شود و ماموران ساواک در خانه او تله می‌نشینند. علیرضا هم بدون اطلاع و خبرگیری قبلی از سلامتی فیضی، به در خانه او می‌رود که ساواکی‌ها وی را دستگیر می‌کنند. در رابطه با علیرضا کبیری افرادی به نام‌های حسین‌زاده و کجوری نیز دستگیر شده‌اند.

خرمشهر - چندی قبل یک مهندس جوان بنام مهندس چمنی در این شهر دستگیر می‌شود. شایع است که نامبرده زیر شکنجه‌های وحشیانه ساواک به شهادت رسیده است.

تهران - در اواسط مردادماه گذشته یک گروه ۹ نفری در حدود خیابان‌های قصرالدشت - مرتضوی لو می‌روند که شش نفر از آنان دستگیر شده‌اند. مسئول تعلیماتی گروه فردی

بنام عسگری بوده است. دو نفر دیگر از افراد گروه احد سلطان محمدی و رضانی بوده‌اند. از دستگیرشدگان مقادیری کتاب بدست آمده است. یک نقل قول حاکیست که هنگام دستگیری احدسلطان محمدی، برادرش موفق به فرار شده و احد از ناحیه پا تیر می‌خورد و دستگیر می‌شود. احد که جوانی است مجرد، در کرج مرغداری دارد. خانواده‌های دستگیرشدگان عموماً مذهبی هستند. از قول یک مامور ساواک بنام رنجبران که از آشنایان خانواده سلطان محمدی است نقل شده که چون از دستگیرشدگان مدارک عمده‌ای بدست نیامده، آنان بزودی آزاد خواهند شد.

نیریز فارس - بدنبال کتک خوردن رئیس ژاندارمری نیریز بوسیله مردم و تبعید آقایان فال اسیری (پدر و پسر) به طوس و طبس برای مدت سه سال، عوامل رژیم متجاوز از یکصد نفر از اهالی را به نقاط مختلف تبعید کرده‌اند.

رژیم برای اینکه بهتر بتواند فشار خود را بر اهالی اعمال کند، بدنبال تعویض مقامات محلی از قبیل روسای شهربانی، ژاندارمری، بانک ملی و سایر ادارات شهر، پاسبان‌های آنرا نیز با پاسبان‌های شهرهای اطراف مانند فسا و اصطهبانات تعویض کرده است. دلیل این امر ظاهراً این بوده است که در جریان حمله مردم به رئیس ژاندارمری شهر، پاسبان‌ها که بومی بوده و بدلیل کوچکی شهر با مردم آشنا بوده‌اند، از حمله به آنان خودداری کرده بودند.

تا موقعی که آقای فال اسیری در نیریز بود، چند بار کوشش رژیم برای ساختن سینما در این شهر، با شکست روبرو شد. ولی بدنبال تبعید ایشان، ساختمان سینما بسرعت پیش می‌رود.

## نشریه خبری سازمان مجاهدین خلق ایران

شماره ۱۴

۱۶ اسفند ۱۳۵۳

### تقویم ایام<sup>۱</sup>

۱۴ اسفند - هشت سال پیش در چنین روزی دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایران و کسی که عمر ۸۷ ساله او پایبندی ناگسستنی با جنبش ملی خلق در دوران پس از

۱. از این پس، تحت این عنوان، مناسبت‌های تاریخی و مبارزاتی خلق ایران یاد می‌شود.

مشروطیت داشت، در تبعیدگاه خود در احمدآباد، نزدیک تهران، درگذشت. مصدق مظهر مبارزات ضداستعماری و استقلالطلبانه، نه تنها در ایران بلکه در تمام خاورمیانه، به شمار می‌رود. تز موازنه منفی او که آن را در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی مطرح و سپس با مبارزات بعدی خود، ملی کردن صنعت نفت و تامین استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشور، به تکامل رساند، مشخصه بارز سیاست خارجی او به شمار می‌رفت. بی‌جهت نبود که این تز هم از ناحیه جناح‌های ارتجاعی وابسته به قدرت‌های استعماری و هم از طرف چپ‌نمائی که مدعی رهبری طبقه کارگر بودند ولی کوچک‌ترین پیوندی با منافع این طبقه نداشتند و به بلندگوهای بیگانه چشم دوخته بودند، محکوم و مورد حمله قرار می‌گرفت.

یاد او را با نقل یکی از آخرین جملات او که در نامه‌ای از تبعیدگاه به مناسبت انتشار کتاب «الجزایر و مردان مجاهد» خطاب به نویسنده این کتاب نوشت، زنده بداریم که: «... اینهم بد نیست و خواسته‌اید برسانید که ملتی هم هست که در راه آزادی و استقلال از همه چیز بگذرد و دیگران هم اگر علاقه به وطن دارند، باید از همین راه بروند و آن را انتخاب نمایند... چه می‌شود کرد؟ بلکه خدا بخواهد که... ما هم بتوانیم بگوئیم مملکت و وطنی داریم و در راه استقلال و آزادی آن از همه چیز می‌گذریم.»

روانت شاد... فرزندان انقلابی خلق، پیشتازان طبقات محروم و زحمتکش ایران، با مبارزات مسلحانه خویش راه تو را به پیش می‌برند. بورژوازی کمپرادور ایران همچنان و بصورت روزافزون به غارت منابع و دسترنج توده‌های زحمتکش خلق ادامه می‌دهد. دربار پهلوی به مثابه بزرگ‌ترین سرمایه‌دار کمپرادور ایران در اکثر این غارت‌ها، مستقیم و غیرمستقیم شریک بوده و اعضای این فامیل کثیف از هیچ جنایتی برای تجاوز به حقوق طبقات زحمتکش خلق فروگذار نیستند. متقابلاً فقر و گرانی، بیش از پیش طبقات محروم جامعه را زیر فشار گذاشته است. در زیر، ابتدا به چند گزارش از غارت‌های بورژوازی کمپرادور توجه کنید<sup>۱</sup>:

• شاهپور محمودرضا زمین‌های کشاورزی وسیعی را در سیرجان با اعمال زور از کشاورزان محلی گرفته و در آنجا باغ‌های پسته ایجاد کرده است. نامبرده برای آبیاری این

---

۱. در گذشته گزارش‌های متعدد دیگری در این باره منتشر شده است. از جمله رجوع کنید به «چند گزارش از سازمان مجاهدین خلق ایران» از انتشارات کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، اواخر سال ۱۳۵۲.

باغ‌های پسته، چاه‌های عمیق حفر کرده و موتور پمپ‌های قوی بر روی آنها نصب کرده است. این خائن غارتگر به همین میزان تجاوز به حقوق خلق و غارتگری قناعت نکرده و با اعمال قدرت ضدخلقی و قلداری که از خصوصیات بارز خاندان کثیف پهلوی است، از پرداخت پول برق مصرفی این پمپ‌ها خودداری می‌کند و مسئولین برق منطقه از ترس تهدیدهای مباشرین شاهپور جرئت مطالبه پول برق را ندارند.

این واقعیت دردناک بوضوح نشان می‌دهد که اقدامات و برنامه‌های عمرانی رژیم، نظیر توسعه شبکه برق به دهات و خریداری و نصب کارخانه‌های برق و ساختن سدها، نه به خاطر روشن کردن خانه تاریک و گلین دهاتی است، بلکه برای این است که از پول ملت گرسنه برای شرکت‌های کشت و صنعت متعلق به درباریان و یا امپریالیست‌های آمریکائی و صهیونیستی، برق و آب مجانی و کارگر ارزان قیمت فراهم سازند.

• عنصر خائن دیگری از این خاندان، یعنی غلامرضا پهلوی، با شرکت محمدتقی برخوردار و چندین سرمایه‌دار دیگر، موسسه کشت و صنعت جیرفت را در دشت وسیع سبزواران ایجاد کرده است. اینان با گرفتن قطعه زمین‌هایی که قبلاً بین کشاورزان در جریان اصلاحات ارضی تقسیم شده بود، بسرعت بر وسعت زمین‌های کشت و صنعت مزبور می‌افزایند. در حالی که در این اراضی، انواع و اقسام محصولات کشاورزی و مرغوبترین میوه‌های فصل به عمل می‌آید، کشاورزان این اراضی و مردم محلی حتی از یک شکم سیر محروم هستند.

• یکی دیگر از ده‌ها وسیله غارت غلامرضا، شرکت محک است که متعلق به نامبرده می‌باشد. این شرکت کار ساختن پایگاه دریائی - هوائی چاه‌بهار را که در کنارک از توابع این شهرستان به وسعت ۴۰ کیلومتر بنا می‌شود، به عهده دارد. مدیرعامل این شرکت، نماینده چاه‌بهار در مجلس شورای ملی است، هرچند که خود اهل رشت می‌باشد! نامبرده برای خود قصری اختصاصی در چاه‌بهار ساخته و بهترین گل‌های فصل را در آن پرورش داده است. او به شوخی به یکی از هم‌پایاله‌ای‌های خود گفته بود: «خیال نکنید در بلوچستان آب‌خوردن گیر نمی‌آید. ببینید من در دل کویر چه بهشتی ساخته‌ام.» این عنصر خائن از ترس جانش با هلیکوپتر به این قصر رفت و آمد می‌کند.

هم‌اکنون جاده این شهر به زاهدان و کرمان در دست اسفالت است. برای پیشبرد کار در ابتدا، ظاهراً هر سی‌کیلومتر راه را به یک پیمانکار سپرده بودند. ولی وقتی که یک عنصر درباری جانی چنگ انداخت، طبیعی است که دیگران نتوانند عرض اندام کنند. شرکت محک

عملاً توانسته تمام این کار را قبضه کند. یکی از کلک‌های این شرکت این بود که کارگران را با ۲۵-۲۰ ریال اضافه‌مزد به طرف خود جلب کرده و در نتیجه شرکت‌های دیگر را بدون کارگر گذاشته بود. به این ترتیب، با عدم اجرای تعهد سایر شرکت‌ها در تحویل به موقع کار، شرکت محک آنان را از صحنه خارج کرده و تمام کار را در اختیار خود می‌گیرد.

• گزارش‌های دیگری تاکنون از دست‌اندازی‌های این عنصر کثیف به سایر منابع مالی کشور و غارت دسترنج توده‌های خلق منتشر شده است. از جمله تأسیس شرکت شراب‌سازی پاکدیس در رضائیه و کارخانه گلاب‌سازی قمصر کاشان را می‌توان نام برد. نامبرده بدنبال تأسیس کارخانه اخیر، که به همکاری یک شرکت دانمارکی صورت گرفته است، قنات آب روستای صیفی‌آباد واقع در نزدیکی این کارخانه را هم از روستائیان گرفته است. شکایت مردم صیفی‌آباد عیناً در روزنامه‌های رژیم به چاپ رسیده بود. اما تنها جوابی که به آنان داده شده این بود که آبها و منابع زیرزمینی ملی است و وزارت کشاورزی حق داشته است این کار را بکند.

• گفته می‌شود مقادیر زیادی از پسته‌های صادراتی ایران که در بنادر امریکا مدت‌ها انبار شده و قارچ و کپک زده بود و لذا امریکائیان از ورود آنها به کشورشان مانع شده بودند، برگردانده و در برنامه تغذیه محصلین مدارس گنجانده و پول آن را چند برابر از بودجه خلق گرسنه ایران نقدا دریافت کرده‌اند. در این پسته‌ها منافع چند تن از عناصر کثیف دربار پهلوی دخیل بوده است. (به گزارش‌هایی که از مسمومیت محصلین مدارس در اثر تغذیه مجانی قبلاً منتشر شده، مراجعه کنید.)

گزارش‌های فوق به خوبی نشان می‌دهد که خاندان کثیف پهلوی و سایر همدستان آنها آنچنان زالووار به مکیدن خون ملت افتاده‌اند که از هیچ جنایتی برای تامین هرچه بیشتر سود خود فروگذاری نمی‌کنند.

• در مسیر جاده تهران - مشهد، از شاه‌پسند به طرف مشهد، دو طرف جاده به عرض حداقل یک کیلومتر از هر طرف، به وسیله فردی بنام مهدوی که خود مدیرعامل کارخانه قند شیروان است، تصاحب شده و در این منطقه وسیع، با شرکت شخص شاه، شرکت کشت و صنعت مهدوی برای چغندرکاری ایجاد شده است. کشاورزان محلی در این منطقه، با روزی پنج تومان مزد به کار گمارده می‌شوند.

در سفر اخیر شاه به مشهد، مهدوی برای نشان دادن مزارع چغندرکاری به وی، شاه را

برفراز برج مرتفعی که قبلا بین راه مشهد و شیروان ساخته بوده بود. به این وسیله شاه توانست با استفاده از دوربین‌های قوی، وسعت مزارع چغندرکاری و دامنه غارتگری و خوشخدمتی‌های یکی از مزدوران خود را تماشا کند.

• علیرغم ادعاهای رژیم درباره اصلاحات ارضی، هنوز سردمداران رژیم زمین‌های وسیع زرخیز مناطق مختلف کشور را تحت تصرف خود دارند. از جمله، پدر منوچهر کلالی (دبیر کل سابق حزب ایران نوین) زمین‌های زرخیز اطراف تربت جام را در اختیار خود دارد و بر روی آنها چغندر کشت می‌کند. همچنین غالب اراضی بیرجند و قائنات، به سه نفر از مجریان اصلاحات ارضی یعنی اسدالله علم وزیر دربار و خزیمه علم سناتور انتصابی و خانم شیبانی، مادر دکتر شیبانی مدیرعامل ذوب‌آهن تعلق دارد.

• کمتر کسی است که نام لاجوردی‌ها، سرمایه‌داران معروف را نشنیده باشد. یک واحد از کارخانجات این خانواده، «شرکت بافت‌ها» است که شامل چهار کارخانه بافندگی، حریر، مخمل کاشان و قالیچه مخمل کاشان می‌باشد. مدیریت عامل این کارخانه‌ها به عهده اکبر لاجوردی برادر حاج محمود (معروف‌ترین عضو این خاندان) است. اکبرآقا همان کسی است که برای دیدار چند ساعته فرح از کاشان در خرداد ماه گذشته، یک میزتوالت به مبلغ سیصد هزار تومان برایش تهیه دیده بود.

یکی از محصولات شرکت بافت‌ها، یعنی کارخانه حریر، پارچه مخمل کبریتی است. تا چندی پیش، این پارچه در بازار بیش از متری ۸۰ ریال مشتری نداشت و مقادیر زیادی از آن در انبارها مانده بود. مدیران شرکت به اکبرآقا هشدار می‌دهند، او می‌گوید «به شما مربوط نیست. شما حقوق بگیرید و تولید کنید. انبار که زیاد داریم. آنقدر تولید کنید که انبارها پرشود.»

پس از مدتی، وصلتی بین خانواده اکبرآقا و خانواده جمشید آموزگار وزیر اقتصاد و دارائی وقت، (پسر یکی با دختر دیگری) صورت می‌گیرد. در جشن عروسی آن که با شرکت سه هزار نفر برگزار شده بود، به گفته یک نفر گوشت‌های کباب کرده بوقلمون در شراب‌های فرانسوی خوابانده شده بود. به فاصله کوتاهی از این جریان، ورود مخمل کبریتی از خارج و بخصوص از ایتالیا قطع می‌شود و بدنبال آن، پارچه مخمل کبریتی متری ۸۰ ریال، تا متری ۳۰۰ ریال به فروش می‌رسد. (چنین است برکت یک وصلت فرخنده!)

• یک واحد دیگر از کارخانجات این خانواده، کارخانجات «گروه صنعتی بهشهر» است که شامل کارخانه‌های روغن نباتی شاه‌پسند، پودر دریا و برف، بسته‌بندی ایران، صابون



عروس و گلنار، شرکت پاکسان و... می‌باشد. مدیریت عامل این گروه به عهده قاسم لاجوری پسر حاج محمود است.

گروه فوق‌الذکر به تازگی ساختمانی در خیابان فیشرآباد بنا کرده است. یک روز مقابل این ساختمان، پلیس چند تابلوی «پارکینگ ممنوع» نصب می‌کند. وقتی قاسم به دفتر کارش می‌رسد و متوجه تابلوها می‌شود، از دربان می‌پرسد «این تابلوها را کی زده‌اند؟» او می‌گوید «چند ساعت پیش» وی به داخل ساختمان می‌رود. پس از چند دقیقه یک وانت پلیس از راه می‌رسد و مامورین تابلوها را یکی‌یکی از جا کنده و با خود می‌برند.

• هژیر یزدانی، کسی که به دنبال سروصدهای اخیر رژیم در مورد همدانیان سرمایه‌دار معروف اصفهانی و زندانی کردن وی، سهام نامبرده را در اصفهان خریده است، ظاهراً نماینده رسمی شاهپور محمودرضا است و از طرف او عمل می‌کند. هژیر، در سه چهار سال اخیر، کارخانه‌های متعددی را با پشتیبانی مالی محمودرضا به راه انداخته و در زمینه دامداری نیز فعالیت‌های عظیمی را شروع کرده است. او همچنین صاحب کفش ایران می‌باشد. نامبرده همواره مسلح بوده و چهار نفر محافظ دارد.

اینک به چند گزارش از وجه دیگر این جریان یعنی فقر و محرومیت توده توجه کنید:<sup>۱</sup>

• اصفهان - در تیرماه گذشته، یک نفر به اتهام انداختن دختر ۱۲-۱۰ ساله خود به درون چاه، مورد محاکمه قرار گرفت. جریان از این قرار بود که ماموران آگاهی این شهر در خیابان بزرگمهر دنبال فرد مشکوکی می‌گشته‌اند. آنان هنگامی که در یکی از محلات دورافتاده از کنار چاهی می‌گذرند، صدای ناله‌ای توجه آنان را به خود جلب می‌کند. صدای ناله از دختر فوق‌الذکر بوده که نجاتش می‌دهند. دختر می‌گوید «پدرم من را به چاه انداخت.» در جریان محاکمه پدر می‌گوید:

«من با زن و فرزندانم، ده نفریم و روزی ده دوازده تومان درآمد دارم. چگونه می‌توانم با ده سر عائله با ده تومان زندگی کنم؟ با خود حساب کردم که یکی کمتر، بهتر. این بود که دختر را در چاه انداختم...»

• تهران، ۲۰/۶/۵۳ - گزارشگری می‌گوید:

---

۱. به گزارش‌های دیگری در این باره در شماره‌های گذشته این نشریه - بخصوص شماره ۵ - مراجعه کنید.

«از یکی از محلات جنوب شهر می‌گذشتم، دیدم مردی که با زن و بچه خود در یک مغازه سبزی‌فروشی زندگی می‌کرد (یعنی این اطاق، هم خانه و هم محل کسبش بود) روی چهارپایه‌ای رفته و چنین می‌گوید: «ای آریامهر، کجائی تا ببینی مردم همه سیرند، عدالت همه‌جا را فراگرفته...» او می‌گفت: «حداکثر این است که من را می‌گیرند... چیز مهمی نیست، بگذار بگیرند...».

• بلوچستان - در گذشته گزارش‌های متعددی از شدت فقر و محرومیت در این استان منتشر شده است. اینک به گزارش کوتاهی از «نیک‌شهر» توجه کنید:

نیک‌شهر یکی از بخش‌های مهم بلوچستان بوده و در مسیر راه ایران‌شهر - چاه‌بهار قرار دارد. با آنکه اراضی این بخش از لحاظ استعداد کشاورزی و شرایط طبیعی برای تولید محصولاتی مانند لیمو و موز مساعد می‌باشد، اما به علت ضعف مالی کشاورزان، تولید این محصولات بطور محدود صورت می‌گیرد. محصول موز و لیموی این بخش بوسیله عده‌ای واسطه به قیمت ارزان خریداری و از طریق بندر چاه‌بهار به شیخ‌نشین‌های خلیج صادر می‌گردد.

خانه‌های اهالی این بخش عموماً گلی و کوچه‌های آن خاکی و کثیف است. تنها ساختمان آجری که در این بخش جلب‌توجه می‌کند، بیمارستانی است که توسط سازمان خدمات اجتماعی ساخته شده، و فاقد دکتر است. در بازدیدی که از آن بعمل آمد، تنها یک نفر دیپلمه سپاهی در این درمانگاه بود که عمده‌ترین کار وی، توزیع قرص‌های ضدحاملگی در میان زنان محلی است. مدرسه پنج‌کلاسه این بخش نظیر درمانگاه بی‌دکترش، بی‌معلم بود. محصلین آن عموماً پابره‌نه بودند و فقط دو سه نفری از آنان کفش پاره به پا داشتند. از تغذیه رایگان رژیم در این مدرسه خبری نبود. از یکی از محصلین سؤال شد که بعد از کلاس پنجم می‌خواهی چکار کنی؟ گفت: «برای کلاس ششم باید به چاه‌بهار برویم. اما چون آنجا خرج زیاد است، چاره‌ای جز ترک تحصیل ندارم.»

• مطلب زیر به نقل از یک روستائی در تابستان گذشته، گزارش شده است:

«سه سال پیش زنم صاحب فرزندی شد و چند روز بعد بعلت عدم تغذیه کافی و اینکه خوراکیان از چند نان و مقداری خرما در روز تجاوز نمی‌کرد، پستانش خشکید. بدینسان ما برای نگهداری کودک سخت دچار اشکال شدیم، چه توانایی خرید شیرخشک را نداشتیم.

چاره‌ای نداشتیم جز اینکه با مراجعه به چند تن از مادرانی که کودک شیرخوار دارند و خواهش از آنان، برای شیردادن به فرزندمان، از مرگ حتمی او جلوگیری کنیم. اما این نوع دوستی و کمک دیری نپائید و از شما چه پنهان خود آنها نیز کم‌وبیش با مسئله کم‌شیری دست به گریبان بودند. طولی نکشید که بچه ۸ ماهه شد و بیمار، و روزبه‌روز حالش وخیم‌تر می‌شد. پیداست که او بیمار نبود، بلکه گرسنگی سخت بر وی غلبه کرده و توان زیست را از او گرفته بود.

شبی پس از نماز در حالت اضطرار از خدا خواستم که کودک را از ما بگیرد، تابیش از این شاهد جان‌کندن او نباشم. چه، راستی دردی بالاتر از این نیست که پدر و مادری شاهد مرگ جگرگوشه خود باشند. آنهم بدانند که فرزندشان تنها و تنها در اثر گرسنگی و بی‌شیری به چنین وضعی مبتلا و این‌گونه در چنگال مرگ اسیر شده است. فردای آن روز، حادثه‌ای رخ داد که برایم سخت تعجب‌آور بود. کودک در حالی که نه توان گریستن داشت و نه نیروی حرکت کردن، ناگهان شروع به داد و فریاد کرد و همراه با گریه و زاری خود را به روی زمین می‌کشید و بسوی چند دانه خرما که کمی آنطرف‌تر در ظرفی گذاشته شده بود، پیش می‌رفت. تا آن روز نشنیده بودم که کودک هشت ماهه بتواند خرما تغذیه کند. اما احتیاج و اضطرار خود جای دیگری دارد. به راهنمایی همسایه که در آن موقع در آنجا بود، یکی از دانه‌های خرما را هسته گرفته و در دهان وی گذاردم. او با ولع هرچه‌بیشتر آنرا بلعید. دانه خرمای دوم و سوم و بالاخره دهم را هم به او دادم و او همچنان با میل آنرا خورد. از آن پس، خوراک او خرما بود و به این ترتیب او از مرگ نجات یافت.

مصیبت اینست که تازگی دارای بچه دیگری شده‌ام و درست با همان مشکلات پیشین روبرو گردیده‌ام. اگر قدرتمندان دسترنج ما را غصب نمی‌کردند و این همه پول صرف عیاشی نمی‌کردند، ما به این وضع نمی‌افتادیم.»

• جزیره هرمز که خاک آن را هم به خاطر با ارزش بودنش صادر می‌کنند، مردم از آب آشامیدنی محروم هستند. منبع آب اهالی این شهر، آب باران‌هایی است که به طرز آلوده‌ای نگهداری می‌شود. اما برای موسسات دولتی و کارمندان دولت و نظامیان بوسیله کشتی از بندرعباس آب سالم حمل می‌کنند در مخزنی که در ساختمان بهداری این جزیره ساخته‌اند، برای استفاده انحصاری آنها ذخیره می‌کنند. ولی خود اهالی از این آبی که به هزینه توده محروم مردم جمع می‌شود، محروم هستند.

## اخبار

### تظاهرات دانشجویان در آمریکا

در سرآغاز سال نو، دانشجویان ایرانی در آمریکا، به مناسبت سال نو تظاهرات و نمایشات ضد رژیم و سیعی را در اکثر شهرهای آمریکا من جمله - واشنگتن دی سی - هوستون - لوس آنجلس - برگزار کردند. در طی این تظاهرات دانشجویان ایرانی ضمن اعلام پشتیبانی خود از مبارزات قهرآمیز خلق مسلمان ایران ماهیت ضد مردمی رژیم را افشاء نموده و آزادی زندانیان سیاسی را خواستار شدند.

در لوس آنجلس، دانشجویان ایرانی، جشن نوروزی سفارت را به صحنه تظاهرات ملی مبدل ساختند. در این جشن بعد از سخنرانی اردشیر زاهدی، یکی از افراد وابسته به گروه‌های انتظامی که برای شرکت در دوره آموزشی عملیات ضداخلال‌گرانه توسط پلیس لوس آنجلس به آمریکا آمده است، شعار «جاوید شاه» می‌دهد و عده‌ای نیز از اعضای دولتی و سایر کارآموزان پلیس با او همصدا می‌شوند. ناگهان یکی از دانشجویان با فریاد «مرگ بر شاه» سالن را به لرزه درمی‌آورد که بدنبال او اکثریت مدعوین با فریادهای خشم‌آلود مرگ بر شاه خائن، اردشیر زاهدی را از سالن اخراج می‌کنند. دانشجویان سپس پشت میکروفن رفته و به افشاگری ماهیت رژیم می‌پردازند.

اردشیر زاهدی که خود را عاجز در مبارزه با دانشجویان می‌بیند، به پلیس آمریکا متوسل می‌شود. و بیش از یکصد نفر پلیس انتظامی لوس آنجلس با وحشی‌گری به دانشجویان حمله کرده و عده‌ای از آنها را سخت مضروب و حدود ۲۱ نفر را دستگیر می‌سازد... و بدین ترتیب جشن سفارت به صحنه تظاهرات همدردی با مردم ایران تبدیل می‌گردد.

پیروز باد مبارزات قهرآمیز خلق ما.

گسترده‌تر باد مبارزات دانشجویان ایرانی

(هموطنان عزیز... اخبار مبارزات حق‌طلبانه ایرانیان منطقه خود را برای درج در پیام

مجاهد تهیه و ارسال دارید.)

### اخبار زندان‌ها و دستگیری‌ها

عده‌ای از زندانیان سیاسی اصفهان عبارتند از:

۱- ابراهیم نظر - چریک مجاهد - کارگر کارخانه ایران ناسیونال محکوم به ده سال. وی عضو

شبکه سه نفری در اصفهان بوده و اهل قزوین می‌باشد. دو نفر رفیق او موفق به فرار می‌شوند،

۲- الله‌قلی جهانگیر قشقائی به اتهام حمل اسلحه محکوم به ده سال زندان فارغ‌التحصیل دانشگاه اصفهان،

۳-۴ - آقایان ناجی عظیمی و ناجی فاتحی که هر دو کرد می‌باشند و اتهام آنها توزیع جزوات انقلابیون بوده است. اولی به شش سال زندان و دومی به سه سال زندان محکوم شده‌اند.

۵-۶ - آقای همراه طاهری و آقای علی بازلو که هر دو قشقائی می‌باشند به اتهام حمل اسلحه دستگیر اولی به سه سال و دومی به دو سال زندان محکوم گشته‌اند.

۷-۸ - آقای حمید صدیق نجف‌آبادی و خانمش مهین خرمی نجف‌آبادی که هر دو از دانشجویان پزشکی اصفهان می‌باشند. به اتهام کمک به مجاهدین دستگیر و مقدمات محاکمه آنان فراهم می‌گردد.

۹- آقای محمدعلی حاج قاسمی - دانشجو - بازداشت،

۱۰- آقای سیفی - لیسانسیه رشته تاریخ - بازداشت،

۱۱- آقای رضا محمودزاده - لیسانسیه رشته ادبیات - بازداشت،

۱۲- آقای هوشنگ ترهانپور، دانشجوی رشته روانشناسی دانشگاه اصفهان،

۱۳- سیاوش رضائی - لیسانسیه، کارمند - بازداشت،

۱۴- آقای محمد سعادت - دانشجوی اصفهان - بازداشت،

۱۵- آقای شهیدی معلم بازداشت،

۱۶- آقای اکبرزاده - دانشجو - بازداشت،

۱۷- آقای داریوش نکوئین - دانشجو - بازداشت،

۱۸- آقای رضا آراسته، کارمند نوب آهن - محکوم به دو سال،

۱۹- آقای رضا مظفری، معلم - ۲۰ - آقای حسین نیلی، معلم - ۲۱- آقای محمد ربیعی،

معلم.

ثقه‌الاسلام آقای شریعتی سبزواری را اخیراً به اتهام روشنگری‌های منابر تهران دستگیر و به زندان کمپته برده‌اند.

اخیراً به همه روسای شهربانی ابلاغ شده که به شدت از اقامه جماعت توسط علما و فضیای تبعیدی روحانیت جلوگیری بعمل آورند.

حجت‌الاسلام آقای مومن قمی را از شهداد کرمان به تویسرکان تبعید کرده‌اند. حجت‌الاسلام والمسلمین آقای صالحی نجف‌آبادی و حجت‌الاسلام آقای احمدی خمینی را از تبعیدگاه قبلی به جاهای دیگر منتقل کرده‌اند. استقبال بی‌نظیر مردم از تبعیدشدگان مانع از آنست که رژیم اجازه دهد برای مدت زیادی در یکجا بسر برند.

• در جریان حکومت نظامی منطقه‌ای اخیر در تهران (که قبلاً شرح آن در پیام مجاهد آمده است) آقای علیرضا کبیر برادر حسین کبیر که مدتهاست زندانی می‌باشد در منطقه بی‌سیم نجف‌آباد بازداشت می‌شود. وی دو سال فراری بوده است. قبل از وی مادرش به اتفاق خانواده، برادرش به اتهام همکاری با مجاهدین بازداشت شده بودند. همچنین ثقه‌الاسلام عبدالله نوذری در همین جریان با کتاب‌های دکتر شریعتی بازداشت شده است.

• ثقه‌الاسلام شیخ فتح‌اله امید را پس از یک سال زندان مجدداً بازداشت و به بندرشاه تبعید کرده‌اند.

• در اصفهان در آبان‌ماه ۵۳ دو حادثه انقلابی رخ داد یکی در خیابان چهارباغ مقابل بانک صادرات که بر اثر لورفتن یک قرار زدو خورد شدیدی بین دو چریک و مامورین رژیم اتفاق می‌افتد و چندین نفر کشته می‌شوند، از سرنوشت دو انقلابی مزبور اطلاعی در دست نیست. حادثه دوم در نزدیکی ۳۳ پل اصفهان بوده. این حادثه هم بر اثر لورفتن یک قرار رخ می‌دهد. در این حادثه انقلابیون موفق به فرار می‌شوند.

• عمامه امام جمعه مزدور اصفهان را از سرش برداشته‌اند.

• شب تولد حضرت رضا علیه‌السلام در مسجد موسی بن جعفر غیاثی که حجت‌الاسلام آقای حاج آقا مهدی طباطبائی امام جماعت آن هست جوانها سرود انقلابی می‌خوانند و واعظ متعهد آقای محلاتی منبر می‌رود. شب بعد، آقای طباطبائی بازداشت و زندانی می‌شود. چند نفر از موجهین محل از جمله آقای متبحری هم بازداشت و زندانی می‌شوند. اتهام آنان همکاری در تشکیل جلسه فوق بوده است.

• سم‌پاشی‌های افراد وابسته به آقای گلپایگانی در گلپایگان - که آیت‌اله مشکینی در آنجا تبعید می‌باشند - و در تویسرکان، اثر معکوس داشته است. مردم آن نواحی از توطئه‌ها و غرض‌ورزی‌های آنان آگاه شده‌اند.

• یک گروه ۱۵ نفری در آبادان دستگیر و روانه زندان شده‌اند. آقایان عبدالله، مهدی و احمد سه برادر که به سیدیان هاشمی معروف می‌باشند از جمله دستگیرشدگان هستند. ثقه‌الاسلام شیخ رضی‌الله سعادتی هم در رابطه با آنان دستگیر و به سه سال زندان محکوم شده است.

• در جریان تظاهرات ۱۶ آذر در دانشگاه اصفهان، اطاق رئیس دانشگاه و قسمتی از مرکز گاز آنجا به آتش کشیده می‌شود. یک مامور ساواک هم به شدت کتک می‌خورد. حدود ۱۵۰ نفر از دانشجویان اصفهان در رابطه با این تظاهرات دستگیر و زندانی که عده‌ای را به زندان تهران انتقال داده‌اند.

• آقای محمد طریقت از مجاهدین خلق که مهندس نوب‌آهن بوده، در اصفهان دستگیر شده است.

• آقای اسداله طالبی نجف‌آبادی به اتفاق همفکر و دوستش خانم محجوبه دانشجو دستگیر می‌شوند. پس از مدتی آقای طالبی آزاد و خانم محجوبه در زندان کمیته تهران بسر می‌برند.

• آمار دختران و زنان انقلابی در زندان کمیته تهران بالغ بر ۱۰۰۰ نفر است.

• آقای دکتر محمد مفتح از زندان آزاد شده است، ولی مسجد جاوید که پایگاهی و ایشان به خاطر آن دستگیر شده بودند، از دست ایشان گرفته شده و به روحانیون مزدور اوقافی سپرده شده است.

• آقای ثقه‌الاسلام نوری افغانی و روحانی جوان حسین هاشمی رفسنجانی دستگیر شده‌اند.

• آقای حاج حسین آقاپور بختیار از تجار معروف شهر ری به اتهام نامعلومی دستگیر و روانه زندان شده است.

• به دنبال نامه نوشتن آقای خوانساری به شاه در مورد روحانیون عراقی و جواب ملوکانه وجهه نامبرده در بازار نزد بسیاری از روحانیون پائین آمده و حتی عده زیادی از تقلید او برگشته‌اند و چون مردم، عامل این اقدام را سیدجعفر نورچشمی ایشان می‌دانستند، به کتک زدن سیدجعفر و خادمش اقدام کردند. خود سیدجعفر بسیار کوشش می‌کند که کتک خوردن خود را کتمان کند. گفته می‌شود که حسن آقا سعید هم - پسر چهل‌ستونی - در گرفتن این نامه برای شاه نقش داشته است. نامبرده و علوی بروجردی جلسات سم‌پاشی علیه آیت‌اله خمینی را اداره و رهبری می‌کنند. البته سیدمرتضی عسگری و سیدمرتضی

جزائری هم به اسم ولایت! زیاد فعالیت می‌کنند و لکن آثار شکست آنان در هدفشان محسوس است. نامبردگان علیه دکتر شریعتی بسیار سم‌پاشی می‌کنند، ولی اخیراً خیلی احتیاط کرده و در ظاهر ساکت هستند. زیرا می‌ترسند بیش از این مشتشان باز شده و همکاری آنان با دستگاه به جاهای باریکی منتهی گردد.

در تعطیلی حوزه‌های قم و مشهد (برای جریانات عراق) آقایان حاج آقا مرتضی حائری و آیت‌اله میلانی نقش اساسی را داشته‌اند. آقای شریعت‌مداری هم در سخنرانی روز پیش از تعطیل، دولت عراق را محکوم و باعث مرگ آقای حکیم و آقای شاهرودی دانست و آقای گلپایگانی هم روز تولد یکی از ائمه را (حضرت رضا) در منزل خود به مناسبت فاجعه عظمای عراق!! عزای عمومی اعلام و از خواندن مدح جلوگیری کرد. یک عده از معاونین نجفی که با دستگاه هم مربوط هستند، دور آقای حائری را گرفته و بسیار از او سوءاستفاده می‌کنند.

### دستگیری و شکنجه:

صادق زیباکلام مفرد، دانشجوی دوره دکترا در دانشگاه برادفورد انگلستان که در تابستان سال گذشته برای دیدار خانواده‌اش به ایران رفته بود پس از چندی او را به یکی از ادارات ساواک در تهران احضار می‌کنند. زیباکلام از همان جا به زندان کمیته فرستاده می‌شود. از او دیگر هیچ خبری بدست نمی‌آید. کوشش‌های زن و مادرش برای بدست آوردن ردپائی از او به جائی نمی‌رسد. با اینکه پس از چندین ماه ساواک برای تهدید بیشتر خانواده‌اش و گرفتن زهرچشم ملاقات چند دقیقه‌ای به مادرش می‌دهند. مادر صادق، با پسری روبرو می‌شود که پایش را زیر شکنجه شکسته بودند. گناه صادق این بوده است که از جنایات رژیم آگاهی داشته و آنها را گه‌گاهی با دوستان دانشجوی خود در میان می‌گذاشته است. تنی چند از استادان دانشگاه برادفورد به‌خاطر این دانشجوی آزاده می‌جنبند و چندین تلگراف به تهران مخابره می‌کنند. مامورین رژیم قول می‌دهند که او را آزاد کرده و به سر درسش برگردانند تا جلوی اعتصاب چند تن از استادان را به همراهی دانشجویان که بنا بود در دانشگاه برگزار شود بگیرند. اما بعد از چندی خبر آمد که در دادگاه اول نظامی به سه سال زندان محکوم شده است. در این فاصله چندین بار او را عوض کردند و دوباره به کمیته برای شکنجه می‌برند. از دادگاه دوم او هنوز خبری نیست. بدنبال دستگیری صادق و شکنجه او چون دیگر دستگیری‌ها و جنایات رژیم، تنها چیزی که نصیب رژیم می‌گردد نفرت و قهر هرچه بیشتر مردم از دستگاه مزدور می‌باشد.



دکتر ممکن - حاجی امیرپور (از فعالین کانون نشر حقایق اسلامی مشهد) - مهندس عربزاده - محمد صدیقی (محمدزاده) و مسعود صدیقی (محمدزاده) برادر محمد - مدتی است که به جرم همکاری با مجاهدین و کمک مالی به خانواده زندانیان سیاسی دستگیر شده‌اند و از سرنوشت آنها کمترین خبری در دست نیست.

### • اعدام مزدوران شاه

در ماه‌های اخیر، نیروهای انقلابی - لبه تیز حمله خود را متوجه مزدورانی نموده‌اند که به منافع خلق پشت کرده و خود را به دشمن فروخته‌اند...

### • اعدام شهریاری:

بعد از اعدام انقلابی سرهنگ طاهری و سپس شکنجه‌گر معروف سروان نیک‌طبع و نوروزی - افسر گارد دانشگاه در ۱۳ اسفند شهریاری سرهنگ بازنشسته شهربانی، که از شکنجه‌گران معروف سازمان امنیت بود، در خیابان پرچم، حوالی کندی، به ضرب گلوله‌های مسلسل چریک‌های فدائی خلق اعدام شد.

### • اعدام زندی‌پور:

در ۲۶ اسفند تیمسار زندی‌پور (معاون ثابتی، مقام امنیتی) و رئیس زندان کمیته و مسئول شکنجه زندانیان، در خیابان فرح جنوبی به ضرب گلوله‌های مجاهدین خلق از پای درآمد. در این حادثه راننده او نیز کشته می‌شود. اما به دخترش که در پائین بوده است آسیب نمی‌رسد. گفته می‌شود که ابتدا دو نفر چادربسر به ماشین وی نزدیک می‌گردند و سپس چادرها را انداخته و با مسلسل به او حمله می‌کنند. همچنین شایع است که یک سرهنگ ارتشی در پامنار کتک مفصلی خورده است.

### • اعتصاب استادان دانشگاه

در جریان تظاهرات دانشجویان دانشگاه «آریامهر» بعد از حمله گارد دانشگاه به دانشجویان چند دانشجو به اطاق استادی پناه می‌برند. گارد دانشگاه اخطار می‌کند که در اطاق را بازکنند. ولی استاد در را باز نمی‌کند. رئیس دانشکده را می‌آورند و استاد را مجبور به بازکردن در اطاق می‌کنند. گاردهای انتظامی به دانشجویان و استاد حمله می‌کنند و آنها را کتک مفصلی می‌زنند. بطوری که دست استاد را می‌شکنند. بعد از این جریان تمام استادان دانشگاه مزبور اعتصاب می‌کنند و بدنبال آن این اعتصاب به پلی‌تکنیک و فنی کشیده می‌شود.

دانشکده نفت وابسته به شرکت نفت که یکی دو هفته در حال اعتصاب بودند در اوائل اسفندماه توسط دولت (مقامات ضدامنیتی) منحل شد.

دولت این بار عده زیادی را با لباس دانشجویان دانشکده افسری وارد دانشکده‌های مختلف کرده و بدین وسیله می‌خواهد دانشگاه را از حالت سنگر مبارزه بودن با استعمار خارج کند (بازهم می‌گویند دولت کار نمی‌کند!!) دو روز پیش، این به اصطلاح دانشجویان تازه‌وارد در دانشکده پزشکی تهران با دانشجویان غیرافسر گلاویز می‌شوند و سپس هرکدام از این با اصطلاح دانشجویان (مزدوران) با یک چاقو که از جیب خود درمی‌آورند می‌افتند به جان دانشجویان پزشکی و آنها را خونین و مالین می‌کنند و سپس شروع می‌کنند و در محوطه دانشکده پزشکی دوییدن و با کمک گارد محافظ با اصطلاح نظم دانشگاه شعار چاوید شاه دادن.

#### • وحشت در صفوف دشمن

بعد از اعدام‌های انقلابی عناصر کثیف رژیم سرهنگ طاهری و نیک‌طبع (مأمور شکنجه در اوین) نوروزی (افسر گارد دانشگاه) - زندی‌پور (رئیس زندان کمیته) و سپس شهریار و وحشت عجیبی سراپای مزدوران رژیم را فراگرفته است و آنها که بخصوص در زندان‌های اوین و کمیته مشغول به کار هستند، بدست‌وپا افتاده‌اند و می‌کوشند تا با پارتی‌بازی و غیره محل کار خود را تغییر بدهند و حتی حاضرند آنها را اخراج نمایند.

پلیس رژیم شاه سخت بدست‌وپا افتاده است که بهترتیبی که ممکن است ردپائی از انقلابیون پیدا کنند. اما تابحال موفق نشده است. ولی هر گروهی را که - بهر دلیلی می‌گیرد، ادعا می‌کند که اینها عاملین «ترور» بوده‌اند. دو نمونه آن یکی در مورد درگیری مسلحانه در قزوین می‌باشد که در رابطه با آن دو نفر از انقلابیون کشته و دو نفر دیگر زخمی شده‌اند. که رژیم ادعا می‌کند اینها عاملین ترور نیک‌طبع هستند. و یک گروه دیگر را در نارمک دستگیر ساخته‌اند و رژیم مدعی است که اینها عاملین ترور نوروزی هستند. از گروه دوم، رژیم حاضر نشده است جز یک نفر، اسامی بقیه را اعلام نماید.

#### • دستگیری و غارت اموال

آقای اخوان بازاری خوشنام چندی است متواری هستند. اوباش سازمان امنیت به مغازه فرش‌فروشی ایشان حمله کرده و موجودی مغازه را که بیشتر امانتی مردم بوده است به تاراج برده‌اند. آقای اخوان، شوهرخواهر مجاهد شهید خوشدل می‌باشد.

### • دستگیری دکتر بهشتی

چندی قبل آقای دکتر بهشتی که مسئول جلسات تفسیر قرآن سیار بنام مکتب قرآن می‌باشند دستگیر می‌شوند و بعد از چند روز آزاد می‌نمایند. اما به مکتب قرآن اجازه کار نمی‌دهند.

### • دستگیری مادر برادران رضائی

چندی قبل به منزل مجاهدین شهید رضائی‌ها می‌ریزند و همه اعضای خانواده را دستگیر می‌کنند. بعد از مدتی پدر و بچه‌ها را آزاد می‌کنند ولی مادرشان هنوز آزاد نشده و از او هیچ خبری در دست نیست.

از خواهر مجاهدین شهید رضائی‌ها مدتی است که هیچ‌کس خبری ندارد. شایع است که ایشان به سازمان مجاهدین پیوسته‌اند.

خبر دیگری حالی است که یکی از خواهرهای مجاهدین شهید در زندان وضع حمل نموده است. پدر ایشان در جریان جاروجنجال‌های اخیر شاه راجع به حزب رستاخیز، با استناد به گفته این مزدور بزرگ، گفته است که اگر به ایشان و خانواده‌شان پاسپورت بدهند از ایران خارج خواهد شد. ولی خوب مشخص است که جواب دستگاه منفی بوده است.

### • گسترش فعالیت‌های تبلیغاتی رژیم در خارج از کشور

بدنبال انتشار نشریات گوناگونی - بنام‌های مختلف در دفاع از رژیم شاه و در جهت استعمار دانشجویان - اخیراً هم از دو سه ماه پیش عمال ساواک در راهروهای متروهای پاریس و در مراکز تجمع دانشجویان مثل (سیتیه‌یو نیور سیتیه) و دیگر دانشکده‌ها و در کنار شعارهای انقلابی دانشجویان و شعارهایی از این قبیل (نه چپ و نه راست به سوی ناسیونالیسم ملی) و یا (زنده‌باد ایران و جاوید شاه) می‌نویسند تا موج مبارزات دانشجویان را منحرف سازند.

در امریکا نیز ... کوشش می‌شده است که شعبه حزب ایرانیان را بوجود بیاورند. البته این قبل از آن بود که بنا بدستور شاه احزاب منحل شده و حزب رستاخیز بوجود آید.

دو روز پیش روزنامه‌ها (رنگین‌نامه‌ها) اعلام کردند که قاتلین سروان مزدور سابق نوروژیان دستگیر شده‌اند و حال آنها وخیم است. بلافاصله دیروز از طرف فدائیان خلق اعلام شد که نامبردگان وابسته به آن گروه و در ضمن هیچ‌گونه رابطه‌ای و دستی در قتل سروان خائن نوروژیان نداشته‌اند و فقط مقداری کتاب همراه داشته‌اند که آنها را دستگیر

می‌کنند و زیر شکنجه قرار می‌دهند، تا شاید از آنها خبری دستگیرشان بشود و اکنون حال آنها وخیم است. من شخصا فکر می‌کنم آنها را زیر شکنجه کشته باشند. کشته باد دشمنان خلق و بخصوص نوکر قدرت‌های خارجی شاه. این روزها بخصوص پس از اعدام انقلابی تیمسار زندی پور آن خونخوار کثیف و رئیس کمپته ترس عجیبی درون مزدوران کثیف افتاده است و درست به همین دلیل دولت اعلام کرد که قاتلین نوروزیان را دستگیر کرده است و شخص من بخصوص شاهد خوشحالی عده‌ای نوارتشیان پس از اعلام این خبر شدم.

دانشکده فنی دانشگاه تهران که از اوائل بهمن ۵۳ بسته شده بود و بنا بود ۱۵ فروردین ۵۴ باز شود باز بعلت مخالفت دانشجویان با حضور دانشجویان افسر دانشگاه افسری تعطیل شد و خیلی زیاد امکان انحلال مجدد تعطیل این دانشگاه برای تمام ترم تحصیلی جاری خواهد بود.

دو نفر از دانشجویان سال سوم دانشکده پلی‌تکنیک که بعلت خراب بودن وضع تحصیلی آنها و نیاوردن معدل به مقدار کافی از دانشکده اخراج شده بودند با سپردن تعهد به ارتش برای خدمت در آنجا دوباره به دانشکده برگردانده شدند و دنباله درس‌های خود را ادامه می‌دهند. باید سؤال کرد اگر این دانشجویان صلاحیت تحصیل در دانشگاه را نداشته‌اند چگونه با سپردن تعهد خدمت به ارتش مزدور و پس از درآمدن به لباس مزدوران صلاحیت ادامه تحصیل را پیدا کردند. از طرف دیگر دانشگاه به عناوین مختلف دانشجو به اینکه سابقه مبارزه داشته‌اند از دانشگاه اخراج می‌کند.

هریک از دانشجویان که تعهد خدمت به دولت ندهند از هیچ‌گونه مزایای دانشجویی نمی‌توانند استفاده کنند. مانند وام دانشجویی - بیمه دانشجویی و غیره - حالا خودت فکر کن اگر کسی در حزب خلق آویز ملت ایران شرکت نکند و بهائی هم نباشد چه به روزگارش می‌آورند.

### • آخرین اخبار

- ۱- اسامی کشته‌شدگان ۹ نفر از زندانیان سیاسی به قرار زیر است:  
محمد چوپان‌زاده - احمد خلیل‌افشار - عزیز سرمدی - بیژن جزنی - حسین ضیاء طریقی - کاظم ذوالانوار - مصطفی جوان خوشدل - مشعوف کلانتری - عباس سوارکی.
- ۲- روز چهارشنبه ۵۴/۲/۳ که خانواده زندانیان سیاسی برای ملاقات بستگان‌شان به زندان قصر مراجعه کرده‌اند از مزدوران شنیدند که زندانیان را از آنجا منتقل کرده‌اند. به

کجا! و یا چرا کسی نمی‌داند. مادران زندانیان به عنوان اعتراض اعتصاب غذا کرده‌اند. ۳- روز اول اردیبهشت دانشجویان پلی‌تکنیک با دادن شعارهای زیر نفرت خود را نسبت به سرپرست نوکران استعمار در ایران بیان کردند. آنها دانشکده را به عنوان اعتراض به جنایتهای اخیر رژیم دیکتاتوری تا روز شنبه امروز تعطیل کردند. این اعتراض شامل اعتراض به کشتار ۹ نفر مبارز دلیر که دولت اعلام کرده بود آنها را هنگام فرار از زندان کشته است و دروغ گفته بود و نیز اعتراض به کشتار فرزندان مبارز خلق در قزوین. آنها فریاد می‌زدند:

یاران خوب ما اعدام کرده جلا

ای مرگ بر تو جلا - ای مرگ بر تو جلا

و نیز می‌گفتند زنده‌باد مجاهد - زنده باد فدائی و یا می‌گفتند خلق ما با خون خود نوشته است یا مرگ یا آزادی - و یا فریاد می‌زدند و نام کشته‌شدگان اخیر را یکیک به زبان می‌آوردند. سپس کماندوهای پلیس پس از نیم‌ساعت اعتراض و فریاد دانشجویان به آنها حمله کردند و دانشجویان که فرار کرده بودند در خیابان‌های حافظ و تخت جمشید همین شعارها را تکرار می‌کردند.

در شماره بعد، گزارش مفصل‌تری از این شهدا خواهیم داد.

## تشدید تدارکات ضدانقلابی

حدود ۱۰۰۰ کارشناس امریکائی که عمدتاً از کارکنان جنگ‌های ویتنام و کره‌اند عهده‌دار آموزش و تعلیمات سریع گارد ملی عربستان سعودی شده‌اند.

گارد مزدور که از ۲۶۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ نفر تشکیل می‌شود یک نیروی نظامی ذخیره‌ای را تشکیل می‌دهد که وظیفه اصلی‌اش محافظت از خاندان سعودی و منابع سرشار نفت عربستان سعودی می‌باشد. (اشپیگل شماره ۸ فوریه ۱۹۷۵).

برنامه (تلویزیون آلمان در سه‌شنبه شب ۷۵/۲/۱۸ ساعت ۲۳ ضمن تفسیر وقایع سیاسی خاورمیانه خاطرنشان ساخت که این عده ۱۰۰۰ نفری وارد عربستان شده‌اند. ۱۸ ماه است که ۱۵۰۰ نفر از خلبان‌های ارتش امریکا خلبان‌های ایرانی را آموزش می‌دهند. این تعلیمات تحت نظر و ریاست مستقیم ژنرال بازنشسته Deik-Oden که در سال‌های ۱۹۶۴/۶۵ بعنوان فرمانده نظامی در ویتنام برای اولین بار هلیکوپتر را بعنوان سلاح تهاجمی به کار برد انجام می‌گیرد. هدف نهائی ایران اینست که یک بریگاد سواره‌نظام آسمانی مانند دیویزیون

سواره نظام شماره ۱ امریکا در ویتنام، در ایران تشکیل دهد.

(اشپیگل شماره ۸ فوریه ۷۵)

پیام مجاهد: کوشش امپریالیسم به دستگیری شاه و عمال دیگرش در نظامی کردن منطقه خلیج و مجهز کردن ارتش دو رژیم ضد خلقی منطقه به مدرن ترین سلاح های نظامی خود نشانه ایست از موقعیت متزلزل امپریالیسم و ارتجاع منطقه. بکارگماردن کارکشته ترین ژنرال های جنگ ویتنام در منطقه نشان می دهد که آتش انقلاب که بدست توانای فرزندان خلق در منطقه افروخته شده است دیگر به این سادگی ها خاموش شدنی نیست.

گسترش نیروی نظامی امپریالیسم و ارتجاع منطقه بیان گویائی است از گسترش

شعله های انقلاب.

### برگزاری مراسم یادبود شهید آیت الله غفاری

پس از دادن جنازه به بازماندگان و صدور جواز دفن در گورستان بهشت زهرا در تهران با لطایف الحیلی محرمانه جنازه به قم برده می شود و در روز پنجشنبه ۵ آبان ۵۳ که با ریزش برف و سرمای سخت توأم بود، پس از خواندن نماز در صحن حضرت معصومه (ع) بلافاصله مراسم تشییع شروع شد و همین که افراد از صحن خارج شدند، یکدفعه صدای درود به روان پاک شهیدان راه آزادی و اسلام و... بلند شد. بدنبال آن تشییع کنندگان، شعار ذیل را تقطیع کردند. عده ای می گفتند: «گشت شهید در گوشه «زند» و عده ای می گفتند: «برای قرآن» و شعارهای جالب دیگری، تا سرانجام جنازه آن شهید را در نزدیکی قبر مرحوم آیت الله سعیدی دفن کردند و برگشتند. در برگشت عده زیادی از روحانیون از جمله آقایان شکوری، زنجانی و حسین عمران دستگیر شدند. روحانیون بلافاصله به منزل آقا مرتضی حائری رفتند و ضمن خواستاری تعطیل حوزه و این که شماها حاضرید برای روحانیون در عراق، حوزه را تعطیل کنید ولی برای روحانیونی که در اینجا شهید می شوند حاضر به هیچ اقدامی نیستید و... تهدید کردند که اگر حوزه را تعطیل نکنید، سر درس های شما سروصدا خواهد شد و ممکن است چه و چه شود تا سرانجام آقایان هم روزهای شنبه و یکشنبه ۷ و ۸ آبان ۵۳ حوزه را تعطیل کردند.

در جریان تشییع چون اکثر مردم بی اطلاع بودند و از شرکت در مراسم تشییع محروم مانده بودند، تدارک یک راه پیمائی تا مزار آن مرحوم دیده می شود. روز شنبه که همه درس ها تعطیل شده بود، پس از برگزاری مراسم فاتحه در مدرسه فیضیه و شعاردادن ها،

از آقایان حضار که بیش از ۱۰۰۰ نفر بودند دعوت شد که در راهپیمائی تا سر مزار در وادی السلام شرکت جویند و انصافاً همگی به جز عده انگشت‌شماری شرکت کردند.

به محض خروج از مدرسه فیضیه، درود بر شهدای اسلام و درود بر امام خمینی و درود بر مجاهدین خلق و... شروع شد. تمام وسائط نقلیه در مسیر تظاهرات راهپیمائی متوقف شد و هر کس که می‌پرسید چه خبر است، جواب کشته شد می‌شنید. بسیاری از رانندگان و مردم، با شنیدن این جواب به گریه می‌افتادند، در بین راه، هر اتوبوسی که بزور عکس شاه را به شیشه ماشین چسبانده بود، با اشاره طلاب و متظاهرين عکس را پاره می‌کرد و قول همفکری و همکاری به آنها می‌داد. عده زیادی از عابرين به تشییع‌کنندگان ملحق می‌شدند، تا آنجا که جمعیت به هزاران نفر بالغ شد. این وضع ادامه داشت تا نزدیکی خاک فرح - حوالی کوچه ۶ متری و کوچه قادری - که نیروهای مزدور ساواک و پلیس حمله را شروع کردند و تظاهرکنندگان هم با سنگ‌های رودخانه و چوب‌دستی‌های از پیش آماده شده به آنان حمله کردند و عده زیادی از طرفین دستگیر شدند. تا سرانجام، تظاهرکنندگان متفرق و پلیس هم به شدت آنان را تعقیب می‌کرد. آنان در کوچه‌های اطراف متواری شدند. مغازه‌دارها و صاحبان خانه‌ها از فراریان استقبال شایانی می‌کردند و هر کدام عده‌ای را پناه می‌دادند.

شب یکشنبه آیت‌اله نجفی هم در حسینیه اختصاصی خودش اعلام فاتحه کرد. طلاب از این فرصت به خوبی استفاده کردند و به محض تمام شدن فاتحه تظاهرات شروع شد و به دنبال آن عده‌ای زخمی و دستگیر شدند.

روز یکشنبه ۸ ابان که آیت‌اله گلپایگانی بدون اجازه طلاب و روحانیون به درس آمده بود، حدود ۵۰۰ نفر از طلاب در وسط درس به درس او ریختند و چون ایشان وضع را خطیر احساس کرد، فوراً درسش را تمام کرد و هنوز از منبر تدریس پائین نیامده بود که شعار سلامتی برای امام خمینی و درود به روان شهدا و غفاری‌ها بلند و تظاهرات به صحن مسجد اعظم کشیده شد. پس از اتمام مراسم، تظاهرکنندگان متفرق شدند.

در همین روز مدرسه فیضیه اعلام فاتحه شده بود که نیروهای پلیس از ساعت ۷ صبح یکشنبه تا ساعت ۱۰ درب مدرسه را بستند و اطراف مدرسه و در صحن، مملو از پلیس مجهز به بی‌سیم و مسلسل بود. شب جمعه - ۱۲ ابان - به مناسبت مراسم هفت، از طرف آیت‌اله شریعتمداری قبلاً اعلام فاتحه شده بود ایشان پس از دیدن حوادث تظاهرات بین دو محظور مانده بود. یکی ترس از دستگاه و دیگری ترس از مردم و حوزه و بالاخره با گماشتن ۵۰ نفر روحانی بی‌حیثیت، به اسم حفظ نظم و خفه کردن تظاهرکنندگان، فاتحه ایشان تشکیل شد.

به محض تمام شدن فاتحه، صدای درود به غفاری و شهدای مجاهد و امام خمینی و مرگ بر حکومت پلیسی و یزیدی و پلیس مزدور. برو گمشو و... بلند شد. یکی از مزدوران به قیاس «لیله الضرب» (درست ۱۰ سال پیش هم مشابه همین جریان صورت پذیرفت و عده‌ای از روحانیون مبارز و متعهد که می‌خواستند پس از مجلس فاتحه، برای اهداف مبارزه به شعار و تظاهرات بپردازند، و بدست روحانیون مزدور مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفتند...) با صدای بلند گفت: خفه شوید، که ناگهان صداها ممت به طرف او بلند شد و همگی می‌گفتند خودت خفه شو!... و تظاهرات هرچه با شکوه‌تر و با حرارت‌تر شروع شد تا جائی که آیت‌اله نجفی بدون کفش پا به فرار گذاشت و تا وسط صحن کوچک دوید که یک نفر به حال وی ترحم کرد و برایش کفش آماده نمود. آیت‌اله شریعتمداری هم درب خروجی را اشتباه کرد و مدتی شوک زده و متحیر شد تا بالاخره رفت. حدود چند هزار طلبه به اضافه زوار شب جمعه که فوق‌العاده چشمگیر و حساس بود، به دادن شعار در صحن کوچک و بزرگ و سپس خیابان‌های اطراف صحن، مشغول شدند. پلیس فوق‌العاده از دخالت احتیاط می‌کرد که مبادا زدو خوردی خونین رخ دهد، و توطئه تنگ کردن حلقه محاصره را طرح کرد. تظاهرکنندگان پس از کشف این توطئه ناگهان با فریاد «فرار کنید» همگی فرار کردند و نیروهای پلیس هم به تعقیب آنان بسیاری به مدرسه فیضیه پناه بردند و درب مدرسه چند ساعت بسته شد.

در جریان اعتصاب و تظاهرات چندروزه قم عده بسیاری دستگیر و زندانی شدند. اسامی برخی از دستگیرشدگان عبارت است از: آقایان ۱- جلیلی آذرشهری، ۲- شیخ حسن عطائی اصفهانی، ۳- شیخ قدرت‌اله علیخانی، ۴- شیخ علی‌اصغر فقیه مشکین، ۵- حیدری قزوینی، ۶- افتخاری طالقانی، ۷- شیخ حسن تقوی گیلانی، ۸- حاج پورقزوینی، ۹- محمدی زنجانی، ۱۰- ملکی، ۱۱- صدرخلالی، ۱۲- صابری رفسنجانی، ۱۳- سیدمحمد مهری، ۱۴- سیدرضی مهری، ۱۵- مهدی پورگیلانی، ۱۶- محمدی مشکین، ۱۷- شکوری زنجانی، ۱۸- حسین عمران، ۱۹- عبدالله دینائی، ۲۰- تهرانی. عده زیادی هم در این رابطه دستگیر و به سربازخانه‌ها اعزام گشته‌اند.

آنچه در این جریان‌ات مهم بود درگیری‌های شدید روحانیون با نیروهای پلیس و روحیه‌های بسیار بلند طلاب است که نسبت به سابق، قابل قیاس نبود.



## نامه‌ای از ایران

به دوست عزیزم!

«حقایقی چند از وضع کار در ایران بعد از انقلاب باصطلاح سفید»

پس از عرض سلام، سلامتی و موفقیت برای تو و دیگر دوستان آرزو کرده و امیدوارم که همیشه موفق و پیروز باشید. مدت‌هاست که به ایران وارد شده‌ام و بعد از گذشت یک هفته استراحت جهت پیدا کردن کار به این طرف و آن طرف زدم. در ابتدا سر از وزارت علوم درآوردم. تا مدارکم را ارزشیابی کنند. ولی هر روز به بهانه‌ای به فردا موکول می‌کردند، تا بالاخره بعد از گذشت یک ماه مدرکی که ارزش آن معلوم شده بود به من دادند. که حالا برو عزیز دردانه ایران‌زمین، به خوان دوم یعنی نخست‌وزیری، وقتی که وارد شدم خیال می‌کردم که همین حالا به فلان محل صادرم کرده و جزو واردات خارجی قبولم می‌کنند. به این امید و خیال از پله‌های نخست‌وزیری خودم را به طبقه چهارم کشاندم و در زدم و وارد اطاقی شدم از خانم خواستم که منتظر ناجی هستم و آمده‌ام که کاری برای من دست‌وپا کند. خانم گفت بنشین. مگر نمی‌بینی که سرم شلوغ است و مشتری بی‌نهایت زیاد. چه عجله‌ای داری؟ از یک طرف جاخوردم ولی از جهت دیگر خوشحال شدم. که عجب امامزاده‌ایست حضرات فرصت سرخواراندن ندارند. خوب من هم صبر کردم. صبر ایوب. بعد از گذشت یک ساعت خانم گفت چه فرمایشی بود؟ گفتم این مدرکم و این ارزش آن و حالا کار می‌خواهم. خوب پسرجان فتوکپی داری؟ فلان چیز داری؟ و فلان و فلان چیز خدمتتان هست؟ بعد گفت حالا وقت گذشته است. فردا تشریف بیاورید. فردا و فردا و هر روز مدرکی خواستن. و خلاصه وقت ترا تلف کردن. مگر نمی‌دانی که در ادارات ایران زمین همه‌چیز لازم را یک‌دفعه از تو نمی‌خواهند و هر جا هر روزی سازی برای خودش دارد و ترا نرهدره به سرای فانی می‌فرستند؟ بعد از گذشت یک ماه نامه‌ای به من دادند که حالا این را بگیر و برو خوان سوم یعنی وزارتخانه‌ای که قرار بود کار بدهند. نامه را گرفتم و خودم را به آنجا رساندم. و نامه را برای معاون وزیر نوشته بودند. ولی مگر تو معاون زیر را می‌بینی؟ فقط اسمش روی نامه است. مگر می‌شود کسی را که نامه به اسم اوست شخصاً دید و نامه را به دستش داد! آنها مقامشان بالاست. وقتی که وارد وزارتخانه شدم همانجا دم حضرت را قیچی می‌کنند: خوب بگو چه کار داری؟ نامه آورده‌ام دنبال کار می‌گردم، و نامه‌ام برای دم کلفت‌هاست. خوب پسرجان برو بده فلان اطاق نامه‌ات را باز کنند و هنوز وارد اطاق نشده دربان می‌گوید: آقا کجا؟ پهلوی کی؟ آقا دربان، خانم گفتند، اونکه تلفن دم گوشش هست به من گفت پیام این اطاق پهلوی فلانی. خوب برو تو، داخل میشوی. اطاق

است با هفت الی هشت میز با دفترهای کلفت. و آقائی گفت چه فرمایشی بود؟ آدم تا نامه را بدهم که باز کنید و بدهید به آقای فلانی آقای فلانی کی باشند؟ د جانم تشریف ندارند. فردا و باز هم فردا و بالاخره یک روز گیرش آوردم.

نامه‌ام را باز کرد و خواند و داد به من که برو اطاق دیگر نمره بزنند. بعد برو اطاق دیگر تا در دفتر اموات وارد کنند. و وقتی در دفتر وارد شد بایستی در دفتر دیگر شماره وزارتت بزنند و وقتی انجام شد برو اطاق دیگر تا در دفتر کارگزینی وارد کنند. و وقتی وارد شد بده بایگانی تا رویش اقدام کنند و بعد هم خسته و مانده تا صدایت کنم. البته اگر از اطاقی به اطاق دیگر حوالات می‌دهند دیگر تو خودت نیستی بلکه نقش تو هست.

خلاصه چند روز دست‌بسر م کردن و هر روز گردن خم‌کن وزارتت. بعد از مدت‌ها آمدن و رفتن که آقا پس جواب چه شد؟ گفتن که اصلاً چنین نامه‌ای اینجا وارد نشده است. آخه نامه را خودم آوردم و به آنها دادم. الا و بلا نامه را ما دریافت نکرده‌ایم و نامه گم شد که گم شد. آقا برو نخست‌وزیری و در نخست‌وزیری: آقا برو وزارت... و هی لنگش کن و هی اینطرف و آنطرف. آخه بیا ای امام زمان به این بگو اگر نامه را گم کرده‌اند ندائی ده که اگر زبان ندارند که بگن عقل بده که خیال من را راحت کنند. فقط یک کلمه که نامه را گم کرده‌ایم مایه همه این دردسرهاست. ولی ایران است و اداری؟ تو نمی‌دانی که چه دردسرها کشیدیم و هر روز بین دو اداره مچل شدن. و عاقبت با دعوا بالاخره گفتند بله نامه گم شده است، و بعد از گذشت ۲۰ روز و قتم، برو نخست‌وزیری که نامه دیگری بنویسند. این نامه دوم هم سر دراز دارد. چه تلفن‌ها که نشد، و چه دادها که زده نشد، و چه المثنی‌ها که نشد، و باز نامه‌ای بدستم دادند و من را روانه وزارت کردند و گرفتن این نامه هم چند روز مطلبی داشت.

چون که ماشین‌نویس سرش شلوغ است و امضاکننده ورقه تشریف ندارند. و بالاخره نامه را گرفتم و یکراست بدست رئیس ثبت نامه‌ها و مراسلات در وزارتخانه دادم و باز همان آش و همان کاسه، فلان اطاق و فلان اطاق. و بعد از چند روزی که گفتند که این موجود را به کارخانجات دوستی معرفی نکن چون صلاحیت ندارد. و اصلاً آدم... و مایه دردسر برای ما. ولی حالا باید در همین وزارتخانه کاری برایش درست کرد. و دومرتبه شروع شد فتوکپی و عکس، رونوشت و فلان و بهمان و تو هی برو و هی بیا. آقا امروز برو برای اینکه ترا آزمایش کنند که تریاکی و هروئینی نیستی. چون ما احتیاج به کارمند شیرهای نداریم!! آدرس این آزمایشگاه کجا است؟ همین بغل. و تو به خیال اینکه همین بغل است سر از جاده کرج درمی‌آوری. تازه بعد از رفتن به چندجا چون هرجا که می‌روی طرف ترا به جای دیگر می‌فرستد و از این اطاق به آن اطاق و آنقدر پول بده بعد هم دیر

شده فردا و باز فردا و فردا و عاقبت: داداش این لیوان را بگیر و برو یک مقدار ادرار بکن. آخه توی این مملکت رفرم شده و برای ادرار کردن هم باید پول و وقت تلف کنی. و بعد از یک هفته جواب را می‌گیری و می‌بری. جواب داده‌اند که تریاکی نیست. طرف جواب را می‌گیرد و یک ورقه دیگر به تو می‌دهد. برو فلان بیمارستان که آزمایش بیماری‌های مقاربتی بکنند. و بعد از گذشت دو سه روز جواب را می‌بری به اداره. خوب حالا این ورقه دیگر را هم بگیر و برو شیروخورشید که معاینه سل بکنند. و نامه را به شیروخورشید برده اول پول بده و بعد برو آن ساختمان. و روی درب با خط درشت و کاشی‌کاری کرده می‌بینی مرکز مبارزه با بیماری‌های سل. ولی متأسفانه توی زیرزمین است! در این زیرزمین هم‌ولایتی که اصلاً نمی‌فهمند سل یعنی چه زیاد هستند. ولی چون انقلاب شده و دنیا اقتصادی شده کشاورزی را ول کرده حالا آمده کارگر صنعتی بشود!! بعد از گذشت چند ساعت دسته‌دسته وارد اطاق رفت‌وآمد کن شده و خوشحال که در بین دسته اول همه لخت شدیم و به ردیف ایستادیم تا زنگ به صدا درآید: برو بالا و بیا پائین، نفس نکش، تمام شد.

و وقتی که تمام شد دیدم که برای بار دوم لختم کردند و خلق جیبم را درو کرده‌اند. و بعد از گذشت چند روز جواب را به وزارتخانه بردم و از خانم پرسیدم: خوب پرونده تکمیل است؟ نه. وزارت تجسّسات مانده، و همین یک هفته پیش بود که به وزارت رفتم و گفتند که جواب آمده و تعجب کردم چون برای عده‌ای از دوستان بیش از این طول کشیده بود و حتی وزارت تجسّسات با آنها مصاحبه کرده بود! و پیش خود گفتم عجب شانسی از این قسمت آوردم. و بعد خانم گفت: برو پهلوی رئیس کارگزینی. و رئیس کارگزینی گفت: برو پیش خانم و پرونده‌ات را بیاور. وقتی پرونده وارد شد آقای رئیس دو نامه را داد به خانم که فتوکپی کند و یکی از نامه‌ها مال از ما بهتران بود! و خانم فتوکپی آنها را آورد داد به رئیس. و من هم آنجا نشسته‌ام. و بعد از نیم‌ساعت که گذشت و آقای رئیس کارگزینی چند صفحه سیاه کرد زنگ زد و مردی آمد و من را همراه با خودش پهلوی مدیر کل برد و برای اولین بار از دیوار آهنین دم در گذشته و به طبقه چندم رفتم و وقتی وارد اطاق مدیرکل البته اطاق منشی و خانمی بود که گفت کی مصاحبه با فلان و فلان تماس گرفتی و اینها را رئیس کارگزینی نوشته بود و خودم تعجب کردم. و به خانم گفتم که خانم نه آشنائی دارم و نه مصاحبه‌ای و اولین بار است که اینجا آمده‌ام. و بعد خانم گفت: آخه آقا اینجا نوشته شده. و بخدا اصلاً من نمی‌دانم که اینجا با اینکه کارمندش هستم چه جور استخدام می‌کنند! و بعد از نیم‌ساعت دیگر معطلی مرا صدا زدند، که به اطاق آقای مدیرکل بروم.

وارد شدم. پیرمردی بودو پشت میز و نزدیک او دو آقای ۴۰ ساله هم نشسته بودند.

مدیر کل گفت: بفرمائید آقای مهندس بنشینید پهلوی جناب سرهنگ، جناب سرهنگ در وزارتخانه!! یکدفعه جناب سرهنگ بی مقدمه گفت: ای پسر، مگر تو دیوانه شده‌ای که می‌خواهی اینجا بیایی؟ برو پسر خدمت و قدرت خلاقیت خود را در کارخانه ملی بکار ببر. و بعد شخص دیگری که معاون او بود نامه را گرفت و خواند و بعد گفت: آقا متخصص رشته این وزارتخانه هم هست. ما محاسبات فلان و فلان داریم. و از این سیاه‌کاری‌ها. و بعد مدیرکل گفت: اصلا ما این رشته را نداریم. و بعد سرهنگ گفت: قیافه‌اش هم نشان می‌دهد که آدم ساکتی است، پسر بدی نیست. و سرهنگ دومی گفت من این آقا را نمی‌شناسم و از روی دلسوزی می‌گویم اینجا به درد او نمی‌خورد. و گفت: خلاصه سه روز به او وقت بدهد که فکر کند. و بعد مدیر کل گفت: حالا باید برایش بعد از مدت ۵ ماه دوندگی کاری کنیم. و حالا او را معرفی کنیم به خانم مهندس فلان رئیس بخش لوازم آرایش. و پس از آنکه مرا تحویل این خانم دادند، ایشان مرا وارد اطاقی کردند که در آن اطاق دو مهندس مرد و یک زن نشسته و در ساعات اداری، و آن هم بعد از انقلاب اداری مشغول شیرینی و چای خوردن و سیگارکشیدن، و در ساعات اداری یکی مشغول نامه عاشقانه نوشتن و دیگری صحبت از اروپا که: آقا تابستان باید به اروپا رفت و استفاده پائین‌تنه کرده و دیگری صحبت عرق کشمش می‌کند. و خلاصه با دیدن این معجزات انقلاب سرم درد گرفت و خیس عرق شده بودم. و با خود می‌گفتم که پس از ۵ ماه دوندگی این جواب است و این همکار. و بعد هم در قسمتی که اصلا با رشته تحصیل من کوچک‌ترین رابطه‌ای ندارد. و در رشته‌ام که کار فنی است. در کارخانه تشخیص عدم صلاحیت دادند. ولی نظر جناب سرهنگ سازمان امنیت صلاحیت کار کردن پیدا کردم، ولی من بیکاری را که به این کار و به این همکاران و نخبه‌های انقلاب اداری ترجیح دادم و این نمونه‌ایست از آنچه که هر روز در ایران برای عده بیشماری اتفاق می‌افتد.

خدا نگهدارتان - بیکار

## بازجویی در سازمان امنیت

متن زیر نامه‌ای است که یکی از خوانندگان پیام مجاهد فرستاده است. البته برای حفظ امنیت نویسنده قسمت‌هایی از بازپرسی در این نامه منعکس نمی‌باشد.

بنام خدا

همزمان با اوج‌گیری هرچه وسیع‌تر مبارزات کلیه اقشار و طبقات آگاه زیر سلطه درون

مرز رژیم پوسیده و ارتجاعی شاه متوجه امواج حرکت آفرینی شده است که خلق مبارز ما بویژه پیشگامان انقلابی مسلح آن بر روی افکار و عقاید خواهران و برادران روشنفکر خارج از کشور می‌گذارند و درست برمبنای همین واقعیات است که ضدانقلاب سعی دارد سیستم اختناق و پلیسی خوش را به عناوین مختلف بین فعالین سازمان‌های مترقی خارج کشور توسعه داده و در چند سال اخیر سعی کرده است با بازپرسی‌ها و «سین‌جیم» کردن بعضی از دانشجویان خارج از کشور در موقع سرکشی‌های تابستانی‌شان به ایران ضعف بزرگ و بدیهی خویش یعنی بی‌خبری و تاریکی سیستم جاسوسی‌اش را پوشانده و از طرفی در بین بعضی از روشنفکران ایجاد رعب و وحشت بنماید. آیا اینها همه اهداف ساواک است مسلماً نه، ضدامنیت می‌خواهد با بهم‌چسباندن تکه‌پاره اطلاعات هرچقدر ناچیز و کم‌اهمیتی را که از افراد مختلف بدست می‌آورد به جمع‌بندی‌هایی برای پی‌بردن به هسته‌های سازمان‌های مترقی و طرزتفکر افراد آن رسیده و شیوه‌های عمل آنها را بشناساند تا برای خنثی کردن و درهم‌کوبیدن آنها اقدام نماید (شتر در خواب ببند پنبه‌دانه!). متأسفانه سازمان‌های خارج از کشور تاکنون در مورد نحوه برخورد و موضع‌گیری‌های مشخص در مقابل بازپرسان رژیم به جمع‌بندی‌های مشخص نرسیده‌اند بطوری که این امر برای بسیاری از فعالین خارج کشور در موقع عزیمت به ایران درست روشن نبوده چه بسا به صورت لقمه چرب و نرمی مورد استفاده ارتجاع قرار می‌گیرند و با درنظر گرفتن اینکه بسیاری از همین فعالین هدفشان بالاخره روزی مبارزه انقلابی، دوشادوش خلق محروم و زحمتکش ما است اهمیت این امر بیش از پیش آشکار می‌گردد.

بنا بر این ضرورت، بنده تجربیات و جمع‌بندی‌های ناچیز خویش را با ساواک که در مسافرت سال قبلم کسب نمودم با رعایت اصول مخفی‌کاری تقدیم خوانندگان پیام مجاهد می‌نمایم. در موقع رجوع به اداره امور دانشجویان وزارت علوم برای گرفتن پاسپورت مامور مربوطه پس از نگاه کردن به دفتر سیاه به من گفت که باید به... (خانه‌ای نزدیک حسینیه ارشاد) بروم. هنگامی که از درب ساختمان بیرون می‌رفتم جوانک خوش‌لباسی به آرامی خودش را به من رسانیده و با حالتی دلسوزانه گفت «فکرشو نکنید فقط حرف راست را به آنها بزنید کارتون درست میشه»!

اولین برخورد در بیرون ساختمان بازپرسی ساواک منظره مسخره و مصنوعی ماشین‌ها و یک گدای شل ساواکی بود که با خیمه‌شب‌بازیشان ماشین‌های ورودی را چک می‌کردند. معمولاً بین ۲ تا ۳ ساعت بازرسان دیر می‌آیند و در این مدت دانشجویان را در اطاقی (گاهی با چند دانشجوی دیگر) تنها می‌گذارند.

بازپرسی با سخنان پدران و مهربان ساواکی شروع می‌شود و سعی می‌شود ماهیت

کریه و منفور خویش را با دست دادن‌ها و تبسم‌های پرمعنی مخفی کنند و حتی برای خنک‌شدن دانشجو پنکه برقی روشن می‌کنند!

### **ایجاد بدبینی نسبت به جنبش:**

تقریباً نصف جلسه اول صرف «شناخت بهتر» سازمان‌های انقلابی و رهبران آن شد و بازپرس نتیجه‌گیری کرد که کار همه خراب است! جز کار خودشان.

### **تلقین حس ترحم:**

اگر به خودت رحم نمی‌کنی به خواهرها و برادرهایت فکر کن که به خاطر فعالیت‌های توده سال بعد نتوانند وارد دانشگاه شوند و یا کاری گیر بیاورند... تقصیر آنها چیه؟ خواهرزاده‌هایت و برادرزاده‌هایت چه گناهی کردند.

### **بوجود آوردن حس اعتماد و جلب اطمینان:**

اگرچه تعداد بازپرسان دشمن ممکن است بیش از یک نفر باشد ولی بازپرس اصلی یک نفر است و او سعی دارد که خود را دوست و پشتیبان دانشجو جا بزند. در جلسه دیروز کمیته‌مان من یک نفر در مقابل ۱۲ نفر دیگر از تو دفاع می‌کردم اگر با من همکاری نکنی و فعالیت‌های خودت را نگی تقصیر من نیست!

### **برانگیختن احساسات جهت تطمیع و تهدید شرافت انقلابی شخص:**

بازپرس مدتی از «وطن‌پرستی» و «آب و خاک» دم می‌زند. آیا فکر نمی‌کنی که این آب و خاک به گردن تو حقی داشته باشد... بهر حال خیانتی کردی و بایستی جبران آنرا بکنی» بعد فرم عضویت در سازمان منفور ضدامنیت را ارائه داد «هیچ کار مشکلی از شما انتظار نداریم فقط هر وقت کسی نشریه‌ای دستتان داد اسم طرف را توی یک پاکتی کرده برایمان بفرستید!»

### **تحقیر شخصیت:**

بازپرس دیگر (اصلی) چند روز بعد در برخورد اولش گفت «شما به فلانی گفتید که با ما همکاری نخواهید کرد فکر می‌کنید اگر قبول هم می‌کردید ما شما را می‌پذیرفتیم»

### **قسمت اصلی: کسب اطلاعات و بازجوئی**

در روزهای اول از من خواستند که بیوگرافی فعالیت‌های سیاسی خودم را در منزل نوشته و به ساواک بدهم این عمل سه بار تکرار شد و چون محتوی برای‌شان

«رضایت بخش» نبود! بالاخره بازپرس با چند ورق کاغذ سفید وارد شد و بالای صفحه اول سؤال را نوشت که محتوی آن چگونگی فعالیت سیاسی من بود بعد یک «ج» پائین سؤال من گذاشت و از اطاق بیرون رفت پس از نیم ساعتی با تکه پاره دیگری وارد اطاق شد و پس از نگاه کردن به جواب گفت: بهتر است با ما راه بیائید... ما از کارهای شما با اطلاعیم. سپس از روی کاغذی که «همه چیز» توی آن نوشته بود!

شروع به خواندن نام بعضی از دوستان دانشگاهیم کرد و چند تا شاه مثل‌های دیگر از همین نوع زد و گفت «حالا اقرار کنید یا باز ادامه بدهم؟» طرح سؤال‌هایش همه حاکی از بی‌خبری و تاریکی محض او بود و به وضوح ثابت می‌کند که ساواک برخلاف ادعایش نه تنها از «همه چیز» اطلاع ندارد بلکه با بلوف زدن و طرح مسائل کلی که از بدیهیات است و هرکس می‌تواند به آنها دسترسی داشته باشد می‌خواهد نقطه ضعف‌های خویش را بپوشاند. مثلاً ذکر نام چند تا از نشریات خارج کشور از نوع اطلاعات عمیق مقام امنیتی بود با طرح سئوالات کلی دیگری مانند «و شما را فرستادند که خبر ببرید؟» از نکات خنده‌آور دیگر بگویم: بازپرس به «فاسد» بودن و فریب‌دهندگان «حرفه‌ای» خارج کشور (منظورشان فعالین است) اشاره کرده و گفت «با همدیگر توی ... می‌نشینند و اخبار کشور را وارونه تحویل دانشجویان تازه‌وارد می‌دهید؟» گفتم «پس چرا مامورین کنسولگری را نمی‌فرستید که جوان‌ها را به راه هدایت کنند؟» فوری جواب داد «بله بفرستیم تا مسخره‌شان کنید دستشان بیندازید!!! نکته‌ای را که باید توجه داشت اینست که احیانا ساواک با طرح مطالب کاغذسیاه‌کن به‌ظاهر معمولی طی همین پروسه «سین‌جیم» کردن‌های یک شخص می‌تواند روی دوست نزدیک او به اصطلاح بدل زده و با ارائه همین اطلاعات و مطالب هر چقدر کم‌اهمیت ولی درست به شخص دوم او را فریب دهد. لذا لازم است خیلی کم و کوتاه جواب داده و تا آنجا که ممکن است زیر همه چیز را زده و حاشا کرد. نظر خوانندگان را به جزوه با ارزش «هوشیاری انقلابی، وظیفه یک مبارز اسیر در زندان چه کنیم...» از انتشارات سازمان رزمندگان مجاهدین خلق جلب می‌کنم.

در مدت یک ماهی که به شیوه انقلاب اداری آریامهر مثل توپ از ساواک به اداره «امور دانشجویان» و بالعکس پاس می‌شدم شاهد گوشه‌ای از غم‌انگیزترین اما شورانگیزترین حماسه‌های خلق‌مان بودم. اکثر روزها می‌دیدم که دسته‌دسته از مادران و همسران مبارزین با پای پیاده در آفتاب سوزان تابستان بحالت گریه و اکثراً با فریادهای قهرآمیز درب بازپرسی را می‌کوبند و سراغ عزیزان گمشده‌شان را می‌گرفتند و این ضجه‌ها و فریادها گاهی آنقدر بلند و جانسوز بود که تمامی ساختمان بازپرسی را می‌لرزاند و همه کسانی را که مانند من به بازجوئی آمده بودند شدیداً تحت تأثیر قرار داد و شدت این تأثیر

گاهی آنقدر زیاد بود که خوکان جیره‌خوار ساواک جلوی هجوم آنها را به داخل ساختمان می‌گرفتند و مانع ورودشان می‌شدند.

دیگر از نکاتی که قابل یادآوری است مارچ یک دسته سرباز ۸ نفری تا ۱۰ نفری با اسلحه به داخل خانه (ساختمان بازپرسی ساواک) بود که پس از بالا رفتن از پله‌ها به حالت دو از آنجا بیرون می‌رفتند و احیانا این جهت رعب و وحشت به کار می‌رفته است. در آخرین روزهایی که برای گرفتن پاسپورتم طبق معمول روانه ساختمان بازپرسی شدم و به حالت اعتراض به یکی از بازپرسان «آقای مهندس!» (از سری نام‌هایی که در ساواک معمولاً می‌شنیدم) گفتم که پس از این‌همه اذیت و آمدن و رفتن‌ها برای یک پاسپورت اگر کسی تا حال فعالیت سیاسی هم نداشت عمل کرد شما بهترین عامل سیاسی‌شدنش است، «آقای مهندس» که در تمام مدت رو به دیوار صحبت می‌کرد! رو به من کرده و با کمال بی‌شرمی گفت «اگر می‌دانستید در زندان‌ها چه می‌گذرد و به سر بعضی از زندانیان چه می‌آورند از اذیت و آزارتان صحبت نمی‌کردید!» ریزه‌خواران پست آریامهری چه خوب حقیقت را می‌دانند!

## توطئه قتل عام زندانیان سیاسی

هموطنان عزیز:

بطوری که مقامات دولتی اعلام کرده‌اند و خبرگزاری‌های خارجی نیز گزارش داده‌اند، در روز شنبه ۱۵ آوریل، ۹ نفر از زندانیان سیاسی را که «گویا» از یک زندان به زندان دیگری منتقل می‌نموده‌اند. ظاهراً به عنوان اینکه قصد فرار داشته‌اند به مسلسل بسته و همه را جابه‌جا کشته‌اند.

اما خبر مقامات امنیتی بقدری ناشیانه تنظیم شده است که بطور گویائی، افشاگر توطئه بزرگی علیه جان زندانیان سیاسی ایرانست و منعکس‌کننده جنایات دیگر از رژیم خائن و فاسد شاه ایران.

اگر فرض کنیم که ادعای پلیس شاه درست باشد و مقامات امنیتی واقعا قصد انتقال آنها را از یک زندان به زندان دیگر داشته‌اند. و باز هم ادعای پلیس شاه را بپذیریم که اینها قصد فرار داشتند... به موجب همین خبر معلوم می‌شود که این افراد به همراهی «اسکورت» مسلح منتقل می‌شده‌اند. این زندانیان هیچ‌گونه سلاحی همراه خود نداشته‌اند. لذا پلیس مسلح شاه ترسی از مقاومت مسلحانه زندانیان نداشته است. و برای جلوگیری از فرار آنها کافی بود که تیر به پایهای آنها زده می‌شد تا جلو فرارشان را بگیرند، و بعلاوه در جریان



تیراندازی‌های عادی ممکن است عده کشته شوند و برخی هم زخمی و مجروح. حالا پلیس جنایتکار شاه ادعا میکند - در تیراندازی پلیس همگی آنها کشته شده‌اند و حتی یک نفر هم زخمی نشده است؟

دیگر آنکه رژیم حاضر نشده است اسامی کشته‌شدگان را فاش و یا حتی محل حادثه را نیز اعلام نماید! که همه این شواهدی است بر توطئه علیه جان زندانیان سیاسی.

در رابطه با توطئه قتل عام زندانیان سیاسی دو امکان وجود دارد.

اول آنکه پلیس جنایتکار شاه افراد فعال زندان‌ها را تحت فشار شکنجه شهید ساخته است. و این داستانی است که پلیس ساخته است تا بر روی جنایت خود پرده‌ای بکشد. از کسانی که شایع است در جزو این ۹ نفر شهید شده‌اند مجاهد شهید مصطفی خوشدل است که به نقل از مادرش گفته می‌شود که او چندین ماه زیر شکنجه‌های شدید بوده است.

امکان دیگر آنست که از میان ۵۰ هزار زندانیان سیاسی، عده‌ای در حدود ۵۰۰۰ نفر دوران محکوم آنان بسر آمده است و قرار است آزاد شوند. اما مقامات امنیتی از آزادی آنان سخت نگران و وحشت‌زده است. تجربه رژیم است که طی دو سال گذشته زندانیان سیاسی که آزاد شده‌اند، بلافاصله به مبارزات مخفی و سازمان‌های انقلابی پیوسته‌اند. (به اطلاعیه سازمان امنیت درباره درگیری مسلحانه در قزوین مراجعه کنید - منصور فرشیدی - محمود نمازی - انوشیروان لطفی - هر کدام از یک تا سه بار به زندان افتاده‌اند و هر بار که آزاد شده‌اند شدیدتر به فعالیت پرداخته‌اند و هر سه بالاخره به سازمان‌های انقلابی پیوسته‌اند.)

ترس رژیم از آزادساختن آنها باعث شده است که آنها را بیش از پیش تحت فشار قرار دهد - تا با رژیم همکاری نماید وگرنه به سرنوشت ۹ نفر دیگر دچار خواهند شد.

هموطنان عزیز جان هزاران زندانی سیاسی در خطر است. هرکجا که هستید صدای اعتراض خود را بلند کنید. در برابر جنایات رژیم نه تنها باید اعتراض کرد بلکه باید از هم‌اکنون به فکر تنظیم و اجرای برنامه‌های دیگری بود تا به رژیم و ایادی او نشان داد که خشم قهرآمیز ما در خارج از کشور تنها در حد اعتراض و فریاد محدود نخواهد ماند. و راه‌های موثرتر دیگری هم هستند که بتوان انتقام خون شهیدان را گرفت.